

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه قم

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پایان نامه کارشناسی ارشد رشته مدرسی معارف

گرایش مبانی نظری اسلام

موضوع:

بررسی رابطه ولایت با تقرب و عبادت

استاد راهنما:

حجت الاسلام والمسلمین دکتر ابراهیم ایزدخواه

استاد مشاور:

حجت الاسلام والسین دکتر رضا نوروزی

نگارنده:

وحید علی محمدی خانقاه

بهمن ۱۳۹۳

تقدیم به:

این اثر ناچیز از آنجائی که با اعتماد و اتکال و استناد و تسلیم به تقریر محکم حکیم علی‌الاطلاق و با امید آن که فیض و فوض محفوف با لطف و کرمش در قبال این مقالت، قلبی باشد که نور عقل، زبانی گویای صواب و ذکر الهی، چشمی بینای ملکوت آسمان‌ها و زمین و پوشیده از محارم الهی، گوشه‌ای وقف شده بر علم نافع و دستی که دست علم و قدرت ملک علّام پشوانه‌اش گردد؛ به ثمر نشست و نیز از آنجائی که در تمام این الطاف و افاضات، نیابت حجة الله البالغه، حجة الله بعد الحجج، حجة بن الحسن العسکری ارواح العالمین لتراب مقدمه الفداء چراغ چشم تار و امید دل تیره‌مان بوده و هست، ثواب فرضی این نیابت، چون پای ملخی به فنای سلیمانانِ خوان و خانه وحی و عصمت (ع) پیش کش می‌گردد؛ آنانی که از ما بر حسناتمان سزاوارترند؛ چرا که به برکت ولایتشان نصاب دینمان کامل شد و نعمت پروردگاران تمام و خدای عزوجل اسلام عزیز را دین مرضی‌مان مقرر فرمود. پس این بزرگان سزاوارتر از ما بر حسناتمان هستند چرا که حسنات ما اثری از آثار وجودی آن ذوات مقدّس است و به حکم «خیر من الخیر فاعله»^۱ نیکوتر از نیکو، خود نیکوکار است.

«يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلْنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِيضَاعَةٍ مُرْجَاتٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»^۲.

آمین یا ربّ العالمین

۱- فناء: پیشگاه، آستان.

۲- عبدالواحد تمیمی آمدی، غُرُرُ الْحِكْمِ وَدُرَرُ الْكَلِمِ، چاپ سوم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۰، حدیث ۲۸۸۹.

۳- یوسف / ۸۸.

تقدیر و تشکر:

بارِ‌الها! تو را سپاس می‌گویم که الطاف خود را شامل حال نمودی تا بتوانم در گلستان علم و دانش، گام نهم و از زیبایی‌های آن، بهره‌مند و به این درجه از موفقیت نایل گردم. این رساله و پژوهش به انجام نرسید، مگر با همراهی سروران و بزرگوارانی که در پیمودن این راه، یاری رسانم بودند.

در ابتدا مراتب سپاس و امتنان خود را تقدیم اساتید راهنمای عزیز و ارجمند جناب حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر ایزدخواه و حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر نوروزی می‌نمایم که راهنمایی‌های دلسوزانه خود را از بنده دریغ ننمودند. در ادامه کمال تشکر و قدردانی دارم از خانواده عزیزم به خصوص پدر و مادر مهربانم که در لحظه لحظه زندگی یار و یاورم بودند و هستند.

توفیقاتشان جاویدان

وحید علی محمدی خانقاه

چکیده:

انسان سرگشته امروزی نیک می‌داند که خدا او را بی‌حکمت نیافریده است لذا در به در، دنبال هدفی است که انسان دارد و در این راستا هر کسی به اندازه درکش پاسخی داده است. آنچه که در مکتب اسلام می‌توان فهمید این است که خدای متعال انسان را برای مقامی آفریده است که به خاطر عظمت و عالی بودن آن مقام تنها نامی که می‌توان بر آن گذاشت «مقامی نزدیک به خدا» است.^۱ برای رسیدن به رضوان الهی و مقام قرب، شاید راههای متعددی به نظر برسد اما با استناد به آیات و روایات و اندکی بحث‌های عقلی می‌توان نتیجه گرفت که راه کلی رسیدن به قرب الهی «عبادت و بندگی» است و راه دومی هم ندارد. عبادت بر حسب اخلاص و قربتی که دارد مراتب و لایه‌های مختلفی دارد. ولایت نیز لایه‌ها و مراتب مختلفی دارد. اولین مرتبه، اعتقاد به اولی‌الامر و واجب‌الاطاعه بودن ائمه (ع) است که مقامی اعتباری و این جهانی است و ضرورتاً ارتباط روحی و قلبی ایجاد نمی‌کند.

و جوب اطاعت از اهل بیت بخاطر ویژگی‌های خاص آنان^۲ است چرا که همه عالم به طفیل آنها آفریده شده است. به برکت ولایتشان نصاب دینمان کامل شد و نعمت پروردگاران تمام و خدای عزوجل اسلام عزیز را دین مرضی‌مان مقرر فرمود. پس این بزرگان سزاوارتر از ما بر حسناتمان هستند چرا که حسنات ما اثری از آثار وجودی آن ذوات مقدس است. این حقیقت ولایت ائمه است و نسبت آن با قرب الهی و عبادت خدا این است که هر عمل مربوط به ولایت، اظهار ولایت و افزایش ولایت است بهترین نوع و نمونه عبادت محسوب می‌شود پس هر کاری که موجب افزایش ولایت شود مصداق عبادت است و حقیقت ولایت نتیجه عبادت است که همان معرفت و محبتی است که نسبت به این خاندان پیدا می‌شود و همان رؤیتی است که در آن عالم نسبت به این خاندان برای ما حاصل می‌شود. همه اینها مراتب و مصادیق ولایت است. نیز ولایت شانی از کمال انسانی است. در دین اسلام، ولایت یکی از تعابیر مقام قرب است و ائمه مصداق تام این مقامند. پس حقیقت ولایت، مصداق قرب الهی است و رفتاری که موجب تقویت ولایت ما شود مصداق عبادت است.

کلمات کلیدی: ولایت، اهل بیت (ع)، کمال انسان، عبادت، تقرب.

۱. سوره قمر / ۵۵.

۲. محمد بن علی بن بابویه، من لایحضره الفقیه، به کوشش علی‌اکبر غفاری، چاپ دوم، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ق، ج ۲.

فهرست مطالب

چکیده:..... ۵

مقدمه: طرح تمقیق

- ۱- بیان مسأله..... ۲
- ۲- ضرورت انجام تحقیق..... ۳
- ۳- سئوالات تحقیق..... ۳
- ۴- فرضیه‌ها..... ۳
- ۵- سابقه پژوهش..... ۳
- ۶- روش تحقیق..... ۴
- ۷- جنبه نوآوری طرح و اهداف و کاربردهای مورد انتظار از رساله..... ۴

فصل اول: ولایت

- ۱-۱- مقدمه..... ۶
- ۲-۱- واژه و اصطلاح ولایت..... ۶
- ۳-۱- ولایت از منظر قرآن و روایات..... ۷
- ۱-۳-۱- مفهوم دینی ولایت..... ۷
- ۲-۳-۱- گونه شناسی ولاء..... ۸
- ۱-۲-۳-۱- ولاء منفی و طاغوت..... ۹
- ۲-۲-۳-۱- ولاء اثباتی اسلام..... ۱۰
- ۱-۲-۳-۱- ولاء اثباتی عام..... ۱۰
- ۲-۲-۳-۱- ولاء اثباتی خاص..... ۱۲

- ۱۵..... ۳-۳-۱- موارد استعمال «ولایت» در اسلام
- ۱۵..... ۱-۳-۳-۱- ولاء مودت
- ۱۸..... ۲-۳-۳-۱- ولاء امامت و پیشوایی دینی
- ۲۱..... ۳-۳-۳-۱- ولاء زعامت یا رهبری اجتماعی و سیاسی
- ۲۳..... ۴-۳-۳-۱- ولاء تصرف یا ولاء معنوی
- ۲۵..... ۴-۳-۱- موارد لحاظ ولایت نزد شیعه
- ۲۶..... ۵-۳-۱- کاربردهای واژه ولایت در کلام شیعه
- ۲۶..... ۱-۵-۳-۱- ولایت الهی معصومان(ع)
- ۲۷..... ۲-۵-۳-۱- ولایت الهی مؤمنان
- ۲۷..... ۳-۵-۳-۱- ولایت اهل بیت(ع) و مراتب آن
- ۲۸..... ۴-۱- معنای ولایت از منظر دیگر علوم
- ۲۸..... ۱-۴-۱- ولایت از نظر فیلسوفان
- ۲۹..... ۲-۴-۱- ولایت از نظر متکلمان
- ۲۹..... ۳-۴-۱- ولایت از نظر عارفان
- ۳۷..... ۵-۱- ولایت از منظر عقل
- ۳۸..... ۶-۱- مراتب ولایت
- ۴۱..... ۷-۱- رابطه ولایت و کمال انسانی
- ۴۲..... ۸-۱- رابطه ولایت با قرب الهی
- ۴۴..... ۹-۱- اولویت ولایت بر دیگر فرائض
- ۴۴..... ۱۰-۱- معرفت امام زمان
- ۴۷..... ۱۱-۱- نتیجه گیری

فصل دوم: تقرب

مقدمه.....	۴۹
۱-۲- سعادت‌خواهی و کمال طلبی انسان.....	۴۹
۲-۲- مفهوم کمال و معیار کمال انسانی.....	۵۲
۳-۲- راه رسیدن به کمال و تکامل.....	۵۳
۴-۲- کمال نهایی انسان.....	۵۵
۵-۲- مصداق و مورد کمال نهایی.....	۵۶
۶-۲- کمال نهایی از منظر انسان شناسان غربی.....	۵۷
۱-۶-۲- فرویدی‌ها.....	۵۷
۲-۶-۲- نوفرودی‌ها (فروم، اریکسن).....	۵۸
۳-۶-۲- مارکسیست‌ها.....	۵۹
۴-۶-۲- رفتار گرایان (اسکینر).....	۵۹
۵-۶-۲- تجربه گرایان.....	۶۰
۶-۶-۲- سود گرایان.....	۶۱
۷-۶-۲- انسان گرایان (مازلو، راجرز).....	۶۲
۸-۶-۲- انسان گرایان وجودگرا (می، فرانکل).....	۶۲
۹-۶-۲- وجود گرایان خداپاور (بوهر، تیلیش، فورنیه).....	۶۳
۷-۲- قرب الهی.....	۶۳
۸-۲- حقیقت و ماهیت قرب.....	۶۴
۱-۸-۲- تفسیر اول.....	۶۸
نقد و بررسی تفسیر اول.....	۶۸
۲-۸-۲- تفسیر دوم.....	۶۸
نقد و بررسی تفسیر دوم.....	۶۹
۳-۸-۲- تفسیر سوم.....	۶۹
۴-۸-۲- جمع بندی تفاسیر.....	۷۰
۹-۲- تقرب یا هدف خلقت انسان.....	۷۰
۱۰-۲- درجات قرب الهی.....	۷۲
۱۱-۲- قرب از دیدگاه فلاسفه و اخلاقیون مسلمان.....	۷۳
۱۲-۲- راه دستیابی به قرب الهی.....	۷۴
۱۳-۲- رابطه ایمان و مقام قرب.....	۷۵
۱۴-۲- رابطه قرب و کمال.....	۷۵
۱۶-۲- خلاصه فصل.....	۷۷
۱۷-۲- نتیجه گیری.....	۷۸

فصل سوم: عبادت

- ۱-۳- سرآغاز..... ۸۰
- ۲-۳- بررسی واژه عبادت..... ۸۲
- ۳-۳- معنای اصطلاحی عبادت..... ۸۴
- ۱-۳-۳- عبادت در منطق قرآن..... ۸۴
- ۲-۳-۳- عبادت در اصطلاح فقها..... ۸۸
- ۳-۳-۳- عبادت در اصطلاح عرف..... ۸۹
- ۴-۳- منزلت و نقش عبادت در ادیان الهی..... ۹۰
- ۵-۳- عبادت از منظر اهل بیت(ع)..... ۹۱
- ۱-۵-۳- سرّ بندگی و حکمت عبادت..... ۹۱
- ۲-۵-۳- ارکان عبادت..... ۹۳
- ۱-۲-۵-۳- فعل و عمل..... ۹۳
- ۲-۲-۵-۳- قصد و نیت..... ۹۴
- ۳-۵-۳- پهنای عبادت در اسلام..... ۹۴
- ۴-۵-۳- اشکال و صورت‌های عبادت..... ۹۶
- ۱-۴-۵-۳- عبادت آگاهانه..... ۹۷
- ۱-۱-۴-۵-۳- واجبات و مستحبات..... ۹۷
- ۲-۱-۴-۵-۲- عبادت شخصی و جمعی..... ۹۷
- ۳-۱-۴-۵-۲- عبادت پیدا و پنهان..... ۹۸
- ۲-۴-۵-۳- عبادت فطری..... ۱۰۰
- ۶-۵-۳- برکات عبادت..... ۱۰۱
- ۱-۶-۵-۳- برکات فکری..... ۱۰۱
- ۲-۶-۵-۳- برکات روحی..... ۱۰۳
- ۱-۲-۶-۵-۳- ارتقای کشش روحی..... ۱۰۳
- ۲-۲-۶-۵-۲- نرم طبیعی..... ۱۰۴
- ۳-۶-۵-۳- برکات عملی..... ۱۰۴
- ۱-۳-۶-۵-۳- اجتناب از گناه..... ۱۰۴
- ۲-۳-۶-۵-۳- گرایش به نیکی‌ها..... ۱۰۵
- ۴-۶-۵-۳- برکات جسمی..... ۱۰۵

۱۰۶۵-۶-۳ برکات اجتماعی
۱۰۶۶-۳ علل گرایش به عبادت
۱۰۷۱-۶-۳ علم و معرفت
۱۰۷۲-۶-۳ استمداد از خدا
۱۰۸۳-۶-۳ تلاش و جدیت
۱۰۸۴-۶-۳ پند و اندرز
۱۱۰۷-۳ موانع عبادت
۱۱۰۱-۷-۳ جهل
۱۱۰۲-۷-۳ هوی و هوس
۱۱۱۳-۷-۳ ریا
۱۱۲۴-۷-۳ عجب
۱۱۲۵-۷-۳ شکل‌گرایی
۱۱۳۸-۳ رابطه عبادت و قرب
۱۱۴۹-۳ رابطه عبادت و ولایت
۱۱۶۱۰-۳ خلاصه فصل
۱۱۷۱۱-۳ نتیجه‌گیری

فصل چهارم: رابطه ولایت با عبادت و قرب

۱۱۹۱-۴ مقدمه
۱۱۹۲-۴ ولایت اهل بیت
۱۱۹۱-۲-۴ رابطه ولایت و دین
۱۲۲۲-۲-۴ رابطه ولایت و ایمان
۱۲۴۳-۲-۴ رابطه ولایت و توحید
۱۲۷۴-۲-۴ رابطه ولایت و عبادت
۱۲۸۵-۲-۴ رابطه ولایت و قبولی اعمال
۱۳۱۶-۲-۴ رابطه ولایت و تقرب
۱۳۳۷-۲-۴ رابطه ولایت و سعادت
۱۳۵۸-۲-۴ رابطه ولایت و مغفرت
۱۳۷۹-۲-۴ رابطه ولایت و هدایت
۱۳۹۱۰-۲-۴ نکاتی پیرامون رابطه ولایت با عبادت و تقرب
۱۳۹۱-۱۰-۲-۴ تلازم ولایت و عمل صالح
۱۴۰۲-۱۰-۲-۴ تلازم ولایت و برائت
۱۴۱۳-۱۰-۲-۴ ولایت لازم اما غیر کافی است

- ۱۴۲.....۳-۴ ولایت انسانی.....
- ۱۴۲.....۱-۳-۴ خلافت.....
- ۱۴۷.....۲-۳-۴ ولایت.....
- ۱۴۹.....۳-۳-۴ فناء.....
- ۱۵۰.....۴-۳-۴ لقاء الله و رؤیت الهی.....

۱۵۳.....**فائده: نتیجه گیری**

۱۵۶.....**منابع و مآخذ**

مقدمه:

طرح تحقیق

۱- تبیین مسأله

در مکتب اسلام، غایت نهایی برای انسان، رسیدن به قرب الهی تعریف شده است و تمامی تلاش‌های مسلمین برای نیل به این هدف است. سردرگمی نحله‌های اسلامی به خاطر عدم درک نقش ولایت در رسیدن به قرب الهی است. در صورتی که اندیشمندان راستین که با تکیه بر مکتب اهل بیت (ع) به حقیقت اسلام راه یافته‌اند، نیک می‌دانند که قرب حقیقی به خداوند در صورت انکار حلقه ربطی بنام ولایت اهل بیت میان بنده و خدا، ناشدنی است. آنچه که ما در این رساله در پی آن هستیم بیان و ایضاح این حلقه ربط در سلسله‌ی سیر کمال انسانی تا رسیدن به سر حلقه قرب است و بیان اینکه جایگاه پذیرش ولایت در رسیدن به قرب الهی چیست.

انسان طالب کمال است و حس کمال‌طلبی را نمی‌توان از او جدا کرد مگر به برگرفتن انسانیت او. انسان در مسیر کمال‌طلبی است که دچار خلط، خلط و اشتباه می‌شود و در این راستا به آنچه که آن را کمال می‌پندارد پرداخته و بعد از وصول به آن، کمال‌نهایی بودن آن را در می‌یابد. لذاست که گفته‌اند: وصال مدفن عشق است.^۱ انسان هدفی را به عنوان غایت می‌پندارد و عمر گرانش را در این مسیر خرج می‌کند. انبیا و پیامبران الهی جملگی بر این هدف گماشته شده‌اند که بنی آدم را از گردنه‌های خلط و اشتباه به سلامت عبور داده و آن را به قله سعادت و کامروایی برسانند. دین، قرب به خدا را کمال‌نهایی و غایت انسان معرفی می‌کند و در صدد تعریف راه وصول به این هدف است. آنچه که در این رساله به دنبال آنیم این است که با استفاده از لسان نقل و عقل، غایت انسانی و راه وصول به آن را معرفی کنیم.

۱. مرتضی مطهری، انسان کامل، چاپ دوم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸، ص ۸۰.

۲- ضرورت انجام تحقیق

کلمات در بار و گهربار ائمه پُر است از بیان نقش ولایت در عبادت و قرب الهی. دسته جمعی کردن این احادیث و بیان آنها و در دسترس قرار دادن این احادیث و نکات با تکیه بر بیان رابطه ولایت با عبادت و تقرب از مسائل ضروری می‌نماید.

۳- سؤالات تحقیق

سؤالات اصلی:

نسبت میان باور به ولایت اهل بیت (ع) و عبادت چیست؟

چه رابطه ای میان قرب الهی و ولایت انسانی وجود دارد؟

چه رابطه‌ای میان ولایت انسانی و ولایت اهل بیت (ع) وجود دارد؟

۴- فرضیه‌ها

ولایت اهل بیت (ع) جوهره عبادت است و عبادت بدون ولایت، ظاهر و پوسته است. ولایت هسته و هستی عبادت است. تنها راه رسیدن به بهشت قرب الهی عبادت و بندگی خداست.

ولایت انسانی مصداق بارز و از تعابیر مقام قرب است ضمن آنکه ولایت اهل بیت و باور آن وسیله تقرب است.

مقام ولایت که از شئون کمالات انسانی است، مصداق اکملی دارد به نام اهل بیت (ع).

۵- سابقه پژوهش

اگر چه مباحثی در خصوص رابطه پذیرش ولایت در قبولی اعمال و عبادت و به تبع آن حصول قرب الهی مورد توجه محققان قرار گرفته است اما تالیفی به صورت مدون و مفصل وجود ندارد. مباحثی پراکنده ذیل آیات «عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ» و خلافت الهی در تفاسیر علامه طباطبایی و علامه جوادی آملی هست. نیز رساله «الولاية» قریب به این موضوع می باشد. ولی

تا به حال به صورت جامع کسی در این زمینه کاری نکرده است. لذا در این رساله به دنبال تدوین مطالبی در این باره شدم.

به جرأت می‌توان ادعا کرد که موضوع حقیر سابقه تالیفی ندارد. رابطه ولایت با عبادت و تقرب از جمله موضوعاتی است که به رغم اهمیت فراوان خصوصاً در حوزه عرفان کمتر بدان پرداخته شده است و در این میان تنها سخنرانی از استاد مصباح یزدی موجود می‌باشد.^۱ باشد که این کار ما شروعی باشد بر کارهایی سترگ.

۶- روش تحقیق

شیوه گردآوری اطلاعات در این تحقیق، کتابخانه‌ای است. بدین صورت که ابتدا داده‌ها و پژوهش‌های علمی در باره هر کدام از «تقرب»، «عبادت» و «ولایت» را جمع‌آوری و در ادامه رابطه میان آن دو را آورده‌ایم.

۷- جنبه نوآوری طرح و اهداف و کاربردهای مورد انتظار از رساله

همان طور که در پیشینه اشاره شد رابطه میان ولایت با عبادت و تقرب از جمله موضوعات نیازمند تحقیق است. در باره هر کدام از ساحت‌ها و شاخه‌های موضوع یعنی عبادت، ولایت و تقرب کارهای لازم و کافی انجام گرفته شده اما در این میان، رابطه این سه خصوصاً رابطه ولایت و تقرب از تازگی برخوردار است.

۱. سخنرانی استاد مصباح یزدی، قم، دفتر مقام معظم رهبری، چهارشنبه ۱۳۹۰/۰۸/۲۵؛ و پایگاه اطلاع رسانی آیت الله مصباح یزدی به نشانی <http://mesbahyazdi.ir/node/3500> قابل دسترسی در آبان ۱۳۹۰.

فصل اول:

ولایت

۱-۱- مقدمه

در این فصل به بررسی «ولایت» خواهیم پرداخت. از آنجایی که بررسی اصل و لغت می‌تواند بسیار راهگشا و مدد کار باشد ابتدا به لحاظ لغوی بررسی می‌کنیم و در ادامه معنی اصطلاحی ولایت را که برداشت اهل فن از این کلمه است در قالب سه دیدگاه فلاسفه، متکلمین و عارفان مورد بحث قرار خواهیم داد.

در گام بعدی سعی خواهیم کرد که ولایت را از منظر عقل و نقل بیان کنیم و منطق آیات و روایات را در این زمینه بیاوریم و اینجاست که با انواع ولاء بر آمده از لسان روایات آشنا خواهیم شد. ولاء منفی و ولاء اثباتی عام و خاص، ولاء محبت، امامت، زعامت و تصرف گونه‌های ولایتند. که در این خلال گنجانده شده است.

مراتب ولایت بحث مهمی است که ترجیح دادیم بیشتر به آن بپردازیم و سرانجام کاربردهای ولایت شامل ولاء معصومین، مؤمنین و اهل بیت (ع) است حسن ختام این فصل می‌باشد.

۱-۲- واژه و اصطلاح ولایت

به رغم شهرت فراوان ولایت در منطق تشیع، به بحث و تحقیق فراوان نیاز دارد. مفهوم ولایت در زبان فارسی نمی‌گنجد اما نزدیکترین کلمه به آن «پیوند» است. به ارتباط میان دو چیز ولایت گویند.^۱

«ولایت» در لغت معانی فراوانی دارد. راغب اصفهانی آورده است: «الولاء» و «توالی» چفت شدن است بطوری که فاصله‌ای بین آنها نباشد و «ولایت» کمک کردن و «ولایت» به

۱. علی‌اکبر دهخدا، فرهنگ دهخدا، ذیل واژه ولایت.

معنای تولی در امر سرپرستی است.^۱ برخی نیز معنی ولایت با فتحه را محبت و نصرت، و با کسره را به معنی حکومت آورده‌اند.^۲

عموما در نگاه لغت نویسان معانی اِمارت، محبت و قرابت در ولایت نهفته است.^۳ آیت الله جوادی آملی در این باره فرموده‌اند: «به دیده برخی مفهوم مرکزی در ماده «ولی» قرار گرفتن چیزی کنار و پس از دیگر است و با وجود پیوند ویژه میان آن دو؛ که اگر این ارتباط دو سویه و به گونه تأثیر و تأثر باشد معنای «محبت» و چنان چه یک سویه باشد مفهوم سرپرستی و رهبری را می‌نمایاند».^۴

ولایت در اصطلاح فقهی و حقوقی، به معنی «کفالت» است. مثلاً پدر ولیّ فرزندان خود است. این معنی ولایت محل بحث ما که «قرب» است ندارد. این نوع ولایت را چه به تقرب!! محل بحث، ولایتی است که یکی از کمالات انسانی به شمار می‌رود.

۳-۱- ولایت از منظر قرآن و روایات

۱-۳-۱- مفهوم دینی ولایت

با تدبر در آیات قرآنی، می‌توان گفت که مفهوم ولایت همراه با حق تصرف و مالکیت تدبیر اولاً و بالذات برای خداست و ثانیاً و بالعرض برای اولیای او، خواه آن تدبیر در نظام تکوین باشد یا در قلمرو تشریح.

۱. حسن بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۵۳۳.

۲. مبارک بن محمد ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث و الاثر، به کوشش محمود محمد طریحی، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۷. ج ۵، ص ۲۲۸.

۳. سعید حوزی، اقرب الموارد، [بی‌جا]: دار الاسوه، ۱۳۸۵ ذیل واژه ولایت. علی بن محمد جرجانی استرآبادی، (میر شریف)، التعریفات، تهران: ناصرخسرو، ۱۴۱۲ق، ص ۱۱۲.

۴. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰، ج ۱۳، ص ۲۰۳.

۵. عبدالله جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۱، ص ۲۲۴.

گفتنی است که گاه ولایت در اشاره به مقام قرب ولی الله آمده و وصف انسان کاملی که به آن مقام بار یافته نه یکی از صفات خدای منان.^۱

دست ما کوتاه است و خرمای معرفت اهل بیت بر نخیل. و سخت است که ما در باره آن ذوات مقدس سخن بگوییم. حقیقت ولایت و امامت از معارفی است که توده مردم توانایی شناخت آن را ندارند و ائمه(ع) نیز فقط برخی شئون خود را برای یاران، با توجه به مراتب فضل و فهمشان بیان کرده‌اند. امام صادق(ع) به جناب جابر فرموده‌اند: «یا جابر! ما سترنا عنکم اکثر مما اظهرنا لکم».^۲

پنهان داشتن حقایق و معارف بلند و دور از دسترس اذهان انسان‌های عادی روش همه پیامبران الهی بوده است. انا معاشر الانبیاء نتکلم الناس علی قدر عقولهم.^۳

آری آنها با این مشکل روبرو بوده‌اند که چگونه آن آموزه‌های آسمانی را در ظرف عقولی محدود در حیات طبیعی بریزند.^۴

۱-۳-۲- گونه شناسی ولاء

با تدقیق در آیات الهی می‌توان به انواع ولاء پی برد. چرا که برخی آیات، مسلمانان و مومنین را به قبول کردن برخی ولایتها توصیه و ملزم می‌کند و در مقابل، تعدادی از آیات هستند که انسان را از ولایت برخی افراد نهی و برحذر می‌دارد. با عنایت به این دو دسته‌ایات، می‌توان ولاء و ولایت را به دو گونه ولاء اثباتی - همان ولایت الله و ولایت هر آن کسی که در طول اوست - و ولاء منهی - که ولایت طاغوت و غیر الله است - تقسیم کرد.

۱. ر.ک: محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۷۲.

۲. محمد بن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات، چاپ اول، بیروت: الاعلمی للطبوعات، ۱۴۳۱ق، ص ۳۷۶.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۳.

۴. عبدالله جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۱، ص ۲۲۴.

ولاء اثباتی اسلامی نیز به نوبه خود به دو قسم است: ولاء عام و ولاء خاص. ولاء خاص نیز اقسامی دارد: ولاء محبت و یا قرابت، ولاء امامت و پیشوایی دینی، ولاء زعامت یا رهبری سیاسی و اجتماعی، ولاء تصرف یا ولایت تکوینی.^۱

۱-۳-۱- ولاء منفی و طاغوت

خدای متعال عزیز است و غیور. خدای کریم نمی‌خواهد اسلام و مسلمین را زیر دست کسی ببیند؛ اسلام برتر است و بر آن برتری جسته نمی‌شود.^۲ ارزش مسلمین و مؤمنین به نور اسلام و ایمانی است که در دل‌های آنان جای گرفته است. لذا خداوند به مؤمنین اعلام می‌کند که تنها ولایت «الله» را برگیرند نه ولایت غیر او را. «الله ولی الذین یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات».^۳ قرآن کریم، مسلمان‌ها را از این که دوستی و سرپرستی غیر مسلمانان را بپذیرند سخت بر حذر داشته است.

عدم پذیرش ولایت انسان‌های دیگر، به این معنی نیست که مسلمانان نسبت به پیروان دیگر ادیان و غیر خدا، بی‌تفاوت باشند و نسبت به آنها دوستی روا ندارند و ادب به جای نیاورند؛ قرآن صریحاً می‌گوید:

«لا ینهاکم الله عن الذین لم یتقاتلواکم فی الدین و لم ینزلواکم من دینکم ان

تبروهم و تقسطوا الیهم ان الله یحب المقسطین».^۴

«خداوند باز نمی‌دارد شما را از کسانی که با شما در دین مقاتله و جنگ

نکرده‌اند و شما را از خانه‌هاتان بیرون نرانده‌اند که نیکی کنید نسبت به آنها و دادگری

کنید همانا خداوند دادگران را دوست دارد».

۱. مرتضی مطهری، شش مقاله، ولاءها و ولایت‌ها، ص ۱۴۳.

۲. الاسلام یعلو و لا یعلی علیه. نبوی مشهور که به عنوان قاعده‌ای در میان مسلمین رواج یافته است.

۳. بقره / ۲۵۶.

۴. ممتحنه / ۸.

اسلام عزیز محبت و احسان را در میدان اسلام و مسلمین منحصر نمی‌کند. بلکه نرم‌خویی حتی نسبت به افراد غیرمؤمن و مسلمان، از خصلت‌های پیامبر اکرم و رحمة للعالمین است. اما طبیعی است که غیرمسلمان هیچ‌گاه برای یک مسلمان، جایگاهی به اندازه یک مسلمان نخواهد داشت. مسلمانان داخل خانواده اسلام هستند و همانطور که همسایه‌ها هیچ‌گاه جای پدر و برادر را نمی‌توانند پر کنند، - هر اندازه هم که عزیز باشند - همانطور نیز غیرمسلمان چون از خانواده اسلام نیست نباید شاهد رفتار یکسان و یا برتر از سوی یک مسلمان باشد.

پس منافاتی نیست میان آن که مسلمان به غیر مسلمان احسان و نیکی کند و در عین حال ولاء او را نپذیرد، یعنی او را عضو پیکری که خود جزئی از آن است نشمارد و بیگانه وار با او رفتار کند. همچنان که منافاتی نیست میان ولاء منفی و اصل بشر دوستی و رحمت برای بشر بودن.^۱

۱-۳-۲- ولاء اثباتی اسلام

۱-۳-۲-۱- ولاء اثباتی عام

اسلام همانطور که بنی آدم را اعضای یک خانواده می‌داند، همانگونه نیز مسلمین را در خانواده کوچکی جمع کرده و خواسته است مسلمانان به صورت واحد مستقلی زندگی کنند. نظامی مرتبط و اجتماعی پیوسته داشته باشند. هر فردی خود را عضو یک پیکر که همان جامعه اسلامی است بداند تا جامعه اسلامی قوی و نیرومند گردد که قرآن می‌خواهد جامعه مسلمانان برتر از دیگران باشد:

ولا تهنوا ولا تحزنوا و اتمم الاعلون ان کنتم مؤمنین^۲

سست نشوید و اندوهگین نباشید که اگر به حقیقت مؤمن باشید شما برترید.

۱. مرتضی مطهری، پیشین، صص ۱۴۵-۱۴۷.

۲. عمران / ۱۳۹.

سرّ اینکه مسلمانان نسبت به بقیه امتیاز باید داشته باشند همان است که قبلاً گفتیم و آن عبارت است از جوهر ایمانی که کیمیا وار نقره وجودی انسان را طلا می‌کند. ایمان ملاک وحدت، رکن شخصیت و تکیه گاه استقلال و موتور حرکت جامعه اسلامی است. در جای دیگر می‌فرماید: «و لاتنازعوا و تفشلوا و تذهب ریحکم»^۱؛ با یکدیگر نزاع نکنید و اختلاف نداشته باشید که سست و ضعیف خواهید شد و بو و خاصیت خود را از دست خواهید داد. ایمان بو، و امتیاز یک مسلمان نسبت به دیگر افراد بشری است و از سوی دیگر همین باعث اتحاد میان مسلمانان است و اختلاف خوره امت اسلامی است. جدال و اختلاف، کیان و شخصیت جامعه اسلامی را منهدم می‌کند. ایمان اساس دوستی و ولاء مؤمنان است. قرآن کریم می‌فرماید:

«و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولياء بعض يأمرون بالمعروف و ینهون عن

المنکر»^۲

«مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی ولی بعض دیگرند. به معروف امر می‌کنند و

از منکر باز می‌دارند.»

مؤمنان نزدیک به یکدیگرند و به موجب این که با یکدیگر نزدیک‌اند حامی و دوست و ناصر یکدیگر و به سرنوشت هم علاقه مندند و در حقیقت به سرنوشت خود که یک واحد را تشکیل می‌دهند علاقه می‌ورزند و لذا امر به معروف می‌کنند و یکدیگر را از منکرها و زشتی‌ها باز می‌دارند. این دو عمل (امر به معروف و نهی از منکر) نشانی از وداد ایمانی است فلذا این دو جمله بلافاصله به دنبال بیان ولاء ایمانی مسلمانان واقع شده است.^۳

با عنایت به این مطالب، می‌توان نتیجه گرفت که مراد این آیات که در صدد اثبات ولایت عام برای مسلمین است، ولایتی است که در سایه آن متعهد به اتحاد، احترام متقابل، احترام به هنجارهای اسلامی، اجتماعی است. این ولاء ستون و استوانه پیکر جامعه اسلامی را

۱. انفال / ۴۶.

۲. توبه / ۷۱.

۳. مرتضی مطهری، پیشین، صص ۱۵۱-۱۵۳.

تشکیل می‌دهد و بسی بزرگتر از ولایتی است که تنها ناظر به محبت و وداد قلبی است. در سایه لوای این ولاست که مسلمین برادر یکدیگر به شمار رفته و روابط حسنه‌ای میان خود برقرار می‌کنند.

پیغمبر اکرم(ص) در حدیث معروف و مشهور فرموده‌اند:

«مثل المؤمنین فی تواددهم و تراحمهم کمثل الجسد اذا شتکی بعض تداعی

له سائر اعضاء جسده بالحمی و السحر»^۱

«داستان اهل ایمان در پیوند مهربانی و در عواطف متبادل میان خودشان داستان

پیکر زنده است که چو عضوی به در آید سائر اعضاء با تب و بی‌خوابی با او همراهی

می‌کنند.»

۱-۳-۲-۲-۲- ولاء اثباتی خاص

در ولاء اثباتی عام گفتیم که علاوه بر ولاء عام اسلام و مسلمین، هستند افرادی که غیر خدایند اما چون در طول خدایند، ما مأمور به ولایتشان هستیم. این ولاء نه به گستردگی ولایت عام الهی بلکه خاص است. ولاء اثباتی خاص ولاء اهل بیت(ع) است. علمای مسلمین اعم از شیعه و سنی در این که پیامبر اکرم(ص) مسلمانان را به نوعی ولاء نسبت به خاندان پاک خود خوانده و توصیه نموده است جای بحث نیست. آیه ذوی القربی «قل لاسئلكم علیه اجرا»^۲ ولاء خاص را بیان می‌کند.

این نوع ولایت بسی بزرگتر است از آن که کسی آن را انکار کند. نه تنها شیعه، که اکابر اهل سنت و مسلمین به آن تصریح دارند. در این جا به تعداد انگشت شمار از این بی‌نهایت اشاره می‌کنیم:

۱. جلال الدین سیوطی، جامع الصغیر، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۵۵.

۲. شوری / ۲۳.

«انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و

هم راكعون.»^۱

«ولی شما خداست و فرستاده اش و آنان که ایمان آورده‌اند کسانی که نماز را

به پا می‌دارند و زکات را در حال رکوع ادا می‌دارند.»

به اتفاق فریقین در مورد ولاء خاص و شخص امام علی (ع) نازل گشته است. زمخشری

که از اکابر علمای اهل تسنن است به طور جزم می‌گوید:

«این آیه در شأن علی نازل شده و سر این که لفظ جمع آمده با این که مورد

نزول آن یک مرد بیش نبوده این است که مردم را به این چنین فعلی ترغیب کند و بیان

دارد که مؤمنان این چنین سیرت و سجه‌ای را کسب کنند و این چنین بر خیر و

احسان و دستگیری از فقیران ساعی و حریص باشند و حتی با نماز تأخیر نیندازند

یعنی با این که در نمازند و موضوع زکات پیدا می‌شود تأخیر نکنند.»^۲

فخررازی نیز که همچون زمخشری از اکابر اهل سنت و جماعت است می‌گوید: «این

آیه در شان علی نازل شده و علماء نیز اتفاق کرده‌اند که ادای زکات در حال رکوع واقع نشده جز از

علی (ع)»^۳

علی بن حماد عدوی بصری بغدادی معروف به «بن حماد» از اکابر شعرای امامیه در

قرن چهارم هجری است در اشعار ذیل به این معنی اشاره می‌کند:

قرن الإله ولائه بولائه مما تزگی و هو حان یرکع

سماء رب العرش نفس محمد یوم البهال و ذاک ما لا یدفع

۱. مانند / ۵۵.

۲. محمود بن عمر زمخشری، الکشاف، چاپ مصر، ج ۱، ص ۵۰۵.

۳. محمد بن عمر فخرالدین رازی، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۰ق، ج ۱۲، ص ۳۰.

۴. محمد علی خیابانی مدرس تبریزی، ریحانة الادب، تهران: انتشارات علمی، [بیتا]، ج ۵، ص ۳۱۱. ترجمه: «خداوند ولای علی

را با ولای خودش در اثر این که علی در حال رکوع زکات بخشید مقرون ساخت. پروردگار عرش علی را در روز مباحله جان محمد خواند و این حقیقتی غیرقابل انکار است.»

بی شک، آیه «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض» ناظر به آن نوع از ولاء است که عام و مثبت است. اما در میان آیات الهی، به آیاتی برمی‌خوریم که ولاء و ولایت را به شکلی بیان می‌کند که عمومیت بردار نیست و به هیچ وجه نمی‌توان احتمال داد که این آیات نیز در صدد بیان ولاء اثباتی عام است؛ زیرا قرآن در این جاها در صدد بیان یک قانون کلی نیست. مثلاً در آیه کریمه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا و هم راکعون»، نمی‌خواهد استحباب یا وجوب ادای زکات در حال رکوع را بیان کند و به عنوان تشریح یک مندوب یا یک فریضه اسلامی جعل قانون کند، بلکه اشاره است به عمل واقع شده‌ای که فردی در خارج انجام داده و اکنون قرآن عمل او را معرف آن فرد قرار داده و به نحو کنایه حکمی را که همان ولایت خاصه است اثبات می‌کند. این سبک سخن که یک حادثه شخصی مربوط به فرد معین به لفظ جمع بیان شده است در قرآن بی‌نظیر نیست مثلاً می‌فرماید: «یقولون لاین رجعنا الی المدینة لیخرجن الأعرز منها الاذل»؛ «می‌گویند اگر به مدینه برگشتیم عزیزتر، خوارتر را از شهر بیرون می‌کند.»

زکات دادن در حال رکوع یک کار معمولی برای مسلمانان نبوده است تا بگوییم قرآن همه را مدح می‌کند و (ولایت) را به هر معنایی که بگوییم برای همه اثبات می‌کند. خود این مطلب شاهد زنده‌ای است بر این که مورد آیه شخصی و خصوصی است. یعنی یک کسی بوده که در حال رکوع و در حال عبادت از بندگان خدا نیز غافل نبوده و چنین کاری را کرده است و اکنون قرآن می‌فرماید او نیز همچون خدا و رسولش ولی خداست. پس سخن از شخص معینی است او نیز مانند خدا و رسول ولی مؤمنین است و مؤمنین باید ولای او را نیز بپذیرند.^۲

۱. منافقون / ۸

۲. مرتضی مطهری، پیشین، صص ۱۵۷-۱۶۰.

۱-۳-۳- موارد استعمال «ولایت» در اسلام

تا بدین جا همچنان که ملاحظه شد اجمالا مسأله ولای علی (ع) و سائر اهل بیت تردید پذیر نیست منتهی بحث در این است که مراد از ولاء در این آیه و سایر آیات و در احادیث نبوی که به آن دعوت شده چیست؟ ما برای این که مقصود روشن گردد لازم می‌دانیم موارد استعمال خصوصی کلمه ولاء و ولایت را در کتاب و سنت که درباره اهل بیت آمده است بحث کنیم. این دو کلمه معمولاً در چهار مورد استعمال می‌شود.

۱-۳-۳-۱- ولاء مودت

ولاء مودت یا ولاء محبت بدین معنی است که اهل بیت پیامبر (ص) جزو ذوی القربی او محسوب می‌شوند و مردم توصیه شده‌اند به این که به آنها مودت و محبت ورزند و آنها را دوست بدارند. این مطلب در آیات قرآن آمده است «قل لأستلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی» یعنی اگر کسی به استمرار رسالت پیامبر علاقه مند باشد باید به خاندان او پیوسته مهر ورزد. حال این پرسش مطرح است که چرا در مورد اهل بیت این همه توصیه شده است که مردم به آنها ارادت ورزند و این ارادت و محبت و مودت را وسیله قرب به خدا قرار دهند. اگر چنین توصیه‌ای صورت گرفته است این توصیه چه نتیجه و خاصیتی دارد و با توجه به این که دستورات اسلامی مبتنی بر فلسفه و حکمتی است این چنین توصیه‌ای مبتنی بر چه فلسفه و حکمتی است! در جواب این سوال باید گفت که دعوت به مودت اهل بیت حکمت و فلسفه‌ای خاص دارد که گزاف نیست که پاداش به رسول اکرم در حب به آنها قرار داده شده و این پاداش به خود مردم عائد می‌شود.^۱

شایان توجه است که ولاء محبت مقدمه و وسیله‌ای است برای سائر ولاها و این که رشته محبت است که مردم را با اهل بیت پیوند واقعی می‌دهد تا بتوانند از تعلیماتشان و آثارشان بهره کافی را برده و سیره و روش آنها را سرلوحه زندگی خویش قرار دهند. علاوه آنکه عشق و محبت به بندگان شایسته الهی محرکی ارزنده برای تربیت و تعالی روح هاست.

۱. عبدالله جوادی آملی، پیشین، ج ۱، ص ۵۶.

این سوال نیز مطرح است که آیا ولأء مودت از مختصات شیعه است یا سائر فرق اسلامی نیز بدان باور دارند؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که ولأء مودت از مختصات شیعیان نبوده بلکه سائر فرق اسلامی نیز بدان اهمیت فراوان قائلند. امام شافعی که از ائمه اربعه اهل سنت است در اشعار معروف خود می‌گوید:

یا را کبا قف بالمحصب من منی واهتف بساکن خیفها و الناهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی فیضا کملتطم الفرات الفاض
ان کان رفضا حبّ آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی^۱

ای سواره در سرزمین پر سنگریزه منی بایست و سحرگاه فریاد کن به آن که ساکن خیف است و به آن که حرکت کرده است.

آنگاه که حجاج از مشعر به منی حرکت می‌کنند و کثرت جمعیت مانند رود فرات موج می‌زند.

اگر که محبت آل محمد رفض شمرده می‌شود پس جن و انس شهادت می‌دهند که من رافضی می‌باشم.

این رباعی معروف نیز از اوست:

یا آل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم الفخر انکم من لم یصلی علیکم لا صلاة له^۲

ای اهل بیت پیامبر دوستی شما واجب است از خدا که در قرآن فرو فرستاده است. در بزرگی شما همین بس که هر که بر شما درود نفرستد نمازش باطل است. بدون تردید این اشعار صراحت در وجوب مودت به اهل بیت (ع) دارد.

۱. محمود بن عمر زمخشری، پیشین، ج ۲۷، ص ۵۹۵.

۲. ابن حجر عسقلانی، الصواعق المحرمة، ص ۱۷۸.

جناب زمخشری در موردشان نزول آیه «قل لاسئلكم عليه اجرا الا المودة فی القربى»^۱ این روایت را گزارش کرده است: «انها لما نزلت قبیل یا رسول الله من قرابتك؟ هولاء الذین وجبت علینا مودتهم؟ قال: علی و فاطمة و ابنهما»^۲.

زمخشری و فخررازی که در بحث خلافت طلایه دار جنگ با شیعه‌اند خود راوی روایتی‌اند در موضوع ولاء مودت. فخررازی از زمخشری نقل می‌کند که پیامبر فرمود:

«من مات علی حب آل محمد مات شهیدا، الا و من مات علی حب آل محمد

مات مغفورا له و من مات علی حب آل محمد مات تائبا، الا و من مات علی حب

آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان»^۳.

بن فارض عارف و شاعر غزل سرای معروف مصری که در ادبیات عرب چونان حافظ در زبان فارسی است در غزل معروف خود می‌گوید:

ذهب العمر ضایعا و اقتضی باطلا ان لم افز منك بشئ

غیرما اولیت من عقدی ولا عتره المبعوث حقا من قصی؛

خدایا اگر من به وصال تو نائل نگردم عمرم ضایع و باطل گذشته است. اکنون جز یک چیز، چیز دیگری در دست ندارم و آن همان پیوندی است که به ولای عترت پیامبر مبعوث از قصی دلبسته‌ام.

ملا عبدالرحمن جامی از ادیبان بنام عامه قصیده معروف فرزدق را در مدح امام سجاد(ع) به فارسی به نظم در آورده است می‌گویند خوابی نقل کرده که بعد از مرگ فرزدق از او در

۱. سوره شوری، آیه ۴۳.

۲. محمد بن عمر فخر رازی، الکشاف، ج ۴، ص ۲۱۹.

۳. محمود بن عمر زمخشری، الکشاف ج ۴، ص ۲۲۰. ترجمه: «هرکس به دوستی آل محمد مرد، شهید مرده است. هر کس به دوستی آل محمد مرد، آمرزیده مرده است. هر کس به دوستی آل محمد مرد، توبه کار مرده است. هر کس به دوستی آل محمد مرد، مؤمن و کامل الایمان مرده است».

۴. عمر بن علی بن مرشد بن فارض، دیوان اشعار، بیروت: [بی‌جا]، ۱۴۰۴ق، ص ۲۱۹.

عالم رؤیا پرسیدند خدا با تو چه کرد؟ جواب داد: مرا به واسطه همان قصیده که در مدح علی بن الحسین گفته ام آمرزید. جامی خود اضافه می کند و می گوید: اگر خداوند همه مردم را به خاطر این قصیده بیامرزد عجیب نیست. جامی در مورد هشام بن عبدالملک که فرزدق را حبس و شکنجه داد می گوید:

اگرش چشم راستین بودی راست کردار و راست دین بودی

دست بیداد و ظلم نگشادی جای آن حبس، خلعتش دادی^۱

پس بدیهی است که در مورد ولاء مودت شیعه و سنی با یکدیگر اختلاف نظری ندارند مگر ناصبی که مبغض اهل بیت هستند و از جامعه اسلامی مطرود و همچون کفار محکوم به نجاست هستند.

امام صادق(ع) فرمودند:

«فان الله تبارک و تعالی لم یخلق خلقا انجس من الکلب و ان الناصبة لنا

اهل البیت لانجس منه.»^۲

«خداوند خلقی را نجس تر از سگ نیافرید و ناصب ما اهل بیت از سگ

هم نجس تر است.»

این نوع از ولاء اگر به اهل بیت نسبت داده شود و آنها را صاحب ولاء بخوانیم باید بگوییم «ولاء قرابت» و اگر به مسلمانان از نظر وظیفه‌ای که درباره علاقه به اهل بیت دارند نسبت دهیم باید بگوییم «ولاء محبت».^۳

۱-۳-۲- ولاء امامت و پیشوایی دینی

ولاء امامت و پیشوایی و یا مقام مرجعیت دینی مقامی است که دیگران باید از وی پیروی کرده و او را الگوی اعمال و رفتار خویش قرار دهند و دستورات دینی را از او بیاموزند.

۱. عبدالرحمن جامی، دیوان هفت اورنگ و سلسله الذهب، تهران: کتابفروشی سعدی، [بی تا]، ص ۲۵۱.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۵۹.

۳. عبدالله جوادی آملی، پیشین، ج ۱، ص ۵۷.

و به عبارت دیگر زعامت دینی مقامی است که مستلزم عصمت است. و چنین کسی قول و عملش سند و حجت برای دیگران است. این همان منصبی است که قرآن کریم درباره پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید:

«لقد كان لكم في رسول الله اسوة حسنة لمن كان يرجوا الله واليوم الآخر و

ذكر الله كثيراً»^۱

«همانا برای شما [در رفتار] فرستاده خدا پیروی نیکوست برای آنان که امیدوار

به خدا و روز دیگرند و خدا را بسیار یاد کنند.»

«قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم»^۲

«بگو اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد

و گناهانتان را ببامرزد.»

در این آیات رسول الله را الگویی معرفی کرده که مردم باید رفتار و اخلاقشان را با رفتار و اخلاق او تطبیق دهند و او را مقتدای خویش سازند و این دلیل عمده عصمت آن حضرت است از گناه و خطا، زیرا اگر خطا و گناهی ممکن بود از او صادر شود دیگر جایی نداشت خدا او را پیشوا و مقتدا معرفی کند.

این جایگاه و مقام بعد از پیغمبر اکرم (ص) طبق روایاتی که اکثر علمای اهل سنت در کتب سیره و تاریخ و کتب روایات خود از قریب سی نفر از صحابه پیامبر نقل کرده‌اند که اهل بیت را به پیشوایی و امامت برگزیده و فرمود:

«انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي و انهما لن يفترقا حتى

يردا على الحوض، فلا تقدموهما فتهلكوا و لا تقصروا عنهما فتهلكوا و لا تعلموا

فانهم اعلم منكم»^۳

۱. احزاب / ۲۱.

۲. آل عمران / ۳۱.

۳. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ محمد بن حسن حر عاملی، پیشین، ج ۲۷، ص ۳۳؛ احمد بن حنبل شیبانی، مسند احمد بن حنبل، چاپ سوم، بیروت: دار احیاء التراث عربی، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۱۴.

«من در بین شما دو چیز ارزنده را باقی می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیت را.»

آنها جدا نگردند تا در حوض کوثر بر من وارد آیند. به آنها پیشی نگیرید که تباه شوید

و از آنها کوتاهی نکنید که تباه شوید و به آنها نیاموزید که از شما داناترند.»

در این جا پیغمبر اکرم(ص) اهل بیت را درست قرین و توأم کتاب خدا قرار می‌دهد و خدا درباره کتابش می‌فرماید: «لایاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه»^۱؛ آری مثل اهل بیت چنین است که قرین قرآن قرار گرفته‌اند ابن حجر می‌گوید: این گفته پیغمبر (بر آنها پیشی نگیرید که تباه شوید و از آنها کوتاهی نکنید که تباه شوید و به آنها نیاموزید که از شما داناترند) دلیل است که هر که از اهل بیت به مراتب عالی علمی رسید و برای وظایف دینی شایسته بود بر دیگران مقدم است.^۲

حافظ ابونعیم از ابن عباس روایت می‌کند که پیغمبر(ص) فرمود:

«هر که را خوش آید که همچون زندگی من بزید و همچون مرگ من بمیرد و

در بهشت جاودانی سکونت کند، علی را از پس من ولی انتخاب کند و ولی او را ولی

گیرد و به امامان از پس من که عترت من‌اند و از گل من آفریده شده‌اند اقتدا کند که

آنها فهم و دانش روزی شده‌اند و وای بر آنها که فضلشان را تکذیب کنند و رحم مرا

در موردشان قطع کنند که شفاعتم آنها را نگیرد.»^۳

امامت و پیشوایی و مقتدایی دینی، به طوری که آنچه پیشوا می‌گوید و هر طور که عمل می‌کند سند و حجت الهی تلقی شود، نوعی ولایت است. زیرا نوعی حق تسلط و تدبیر و تصرف در شئون مردم است.

این نوع از ولاء را اگر به امام نسبت دهیم به معنی حق پیشوایی و مرجعیت دینی است

و اگر به افراد امت نسبت دهیم به معنی پذیرش و قبول این حق است.^۴

۱. فصلت / ۴۲.

۲. ابن حجر عسقلانی، الصواعق المحرمة، ص ۱۳۵.

۳. احمد بن عبدالله اصفهانی، حلیة الاولیاء، بیروت: چاپ محمد امین خانجی، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۸۶.

۴. مرتضی مطهری، پیشین، صص ۱۶۹-۱۷۳.

۱-۳-۳- ولاء زعامت یا رهبری اجتماعی و سیاسی

ولایت زعامت یعنی حق رهبری اجتماعی و سیاسی. اجتماع نیازمند به رهبر است کسی که امور اجتماع را به دست گیرد و شئون اجتماعی مردم را اداره کند و مسلط بر مقررات مردم باشد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات خودشان ولی امر مسلمین بودند و این مقام را خداوند به ایشان عطا فرموده و پس از ایشان طبق دلایل زیادی که غیر قابل انکار است به اهل بیت رسیده است آیه کریمه: «أطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»^۱ و همچنین آیات سوره مائده و حدیث شریف غدیر و عموم آیه «انما ولیکم الله و عموم آیه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»^۳ ناظر به چنین ولایتی است.

در این که پیغمبر اکرم (ص) چنین شأنی را داشته و این شأن الهی بوده است یعنی حقی بوده که خداوند به پیغمبر اکرم (ص) عنایت فرموده بود نه این که از جانب مردم به آن حضرت تفویض شده باشد میان شیعه و سنی بحثی نیست.

سخن در این است که پس از پیامبر اکرم (ص) «ولایت زعامت» به عهده چه کسی است؟

افراد مردم برای این که اجتماع متزلزل نشود و هرج و مرج به وجود نیاید باید از کسی و مقامی به عنوان حاکم و ولی امر اطاعت کنند. تکلیف چنین مقامی با کیست؟ آیا اسلام در این باره تکلیفی معین کرده است و یا به طور کلی سکوت اختیار کرده است و اگر تکلیف معین کرده چگونه است؟ آیا به مردم اختیار داده که بعد از پیغمبر (ص) هر که را می خواهند خود انتخاب کنند و به دیگران اطاعت او واجب است و یا اینکه پیغمبر اکرم (ص) قبل از رحلت شخص معینی را برای جانشینی خود در این مقام بزرگ و با اهمیت تعیین کرده؟

به نظر می رسد برای روشن شدن این پرسشها درباره همه شئون اجتماعی پیغمبر اکرم (ص) مطابق آنچه از قرآن مجید استنباط می شود بحث شود. از قرآن مجید و هم از سنت

۱. نساء / ۵۹.

۲. مائده / ۵۵.

۳. احزاب / ۶.

و سیره نبوی استنباط می‌شود که پیغمبر اکرم(ص) در میان مسلمین در آن واحد جدای از نبوت، رسالت و پیامبری دارای سه‌شان بود.

اول این که امام و پیشوا و مرجع دینی بود و ولایت امامت داشت. سخنش و عملش سند و حجت بود.

«ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا»؛ «آنچه را پیامبر برای شما آورده است بگیرید و از آنچه شما را باز دارد بایستید.»

دوم این که پیغمبر اکرم(ص) ولایت قضایی داشت، یعنی حکمش در اختلافات حقوقی و مناصمات داخلی نافذ بود.

«فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم

حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً.»^۲

«نه چنین است به پروردگارت سوگند ایمانشان واقعی نخواهد بود تا در آنچه

در بینشان اختلاف شود داورت کنند و سپس در دل‌های خویش از آنچه حکم کردی

ماللی نیابند و بی‌چون و چرا تسلیم شوند.»

سوم این که رسول اکرم(ص) ولایت سیاسی و اجتماعی داشت. یعنی گذشته از اینکه

مبین و مبلغ احکام بود و گذشته از این که قاضی مسلمین بود سانس و مرید اجتماع مسلمین

بود. ولی امر مسلمین و اختیار دار اجتماع مسلمین بود چنان که آیه کریمه «النبی اولی بالمؤمنین

من انفسهم» و همچنین آیه «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» ناظر به این قسمت

است.^۳

۱. حشر / ۷.

۲. نساء / ۶۵.

۳. مرتضی مطهری، پیشین، صص ۱۷۳-۱۷۵.

پیغمبر اکرم(ص) رسماً بر مردم حکومت می‌کرد و سیاست اجتماع مسلمین را رهبری می‌نمود به حکم آیه کریمه: «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزكیهم بها»؛ «از اموال آنها صدقه (زکات) بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی.»

پیامبر(ص) از مردم مالیات می‌گرفت شئون مالی و اقتصادی اجتماع اسلامی را اداره می‌کرد.

این‌شان از شئون سه گانه رسول اکرم(ص) ریشه بحث خلافت است.

توجه به این نکته لازم است که کلمه امامت همچنان که در مورد پیشوایی در اخذ معالم دین اسلام استعمال شده است، یعنی امام گفته می‌شود و مفهومی است که معالم دین را از او باید فرا گرفت و اهل سنت به همین عنایت به ابوحنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل کلمه امام اطلاق می‌کنند، در مورد زعامت اجتماعی و سیاسی نیز زیاد به کار رفته است.^۲

۱-۳-۲-۴- ولاء تصرف یا ولاء معنوی

ولاء تصرف یا ولاء معنوی بالاترین مراحل ولایت است. سایر اقسام ولایت یا مربوط است به رابطه قربانی با رسول اکرم(ص) به علاوه مقام طهارت و قداست شخصی اهل بیت، یا مربوط است به صلاحیت علمی و یا اجتماعی آنها.

آنچه به نام ولایت در دو مورد اخیر نامیده می‌شود از حدود تشریح و قرارداد تجاوز نمی‌کند گو این که ریشه و مبنا و فلسفه این قرارداد صلاحیت علمی یا اجتماعی است اما ولایت تصرف یا ولایت معنوی نوعی اقتدار و تسلط فوق العاده تکوینی است. اول باید بینیم ولایت تصرف چه معنی و مفهومی دارد و مقصود معتقدین چیست؟

نظریه ولایت تکوینی از یک طرف مربوط است به استعدادهای نهفته در این موجودی که به نام انسان در روی زمین پدید آمده است و کمالاتی که این موجود شگفت بالقوه دارد و قابل به فعلیت رسیدن است. و از طرفی دیگر مربوط است به رابطه این موجود با خدا.

۱. توبه / ۱۰۳.

۲. عبدالله جوادی آملی، پیشین، ج ۱، ص ۷۶؛ مرتضی مطهری، پیشین، ص ۱۷۵.

مقصود از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت به مقام قرب الهی نائل می‌گردد و اثر وصول به مقام قرب این است که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است، در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت، قافله سالار معنویات مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می‌شود. زمین هیچ گاه از ولی که حامل چنین معنویتی باشد و به عبارت دیگر از انسان کامل خالی نیست.

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «ان الله اجل و اعظم من ان یتربک الارض بغير امام عادل»؛ «خداوند بزرگوارتر از آن است که زمین را بدون امام عادل رها سازد». امام باقر(ع) می‌فرماید: «لو ان الامام رفع من الارض ساعه لماجت باهلها كما یموج البحر باهله»؛ «چنان که امام از زمین برداشته شود، زمین به اهلس مضطرب گردد چنان که دریا اهلس را مضطرب می‌کند.»

ولایت به این معنی غیر از نبوت و خلافت و غیر از وصایت و غیر از امامت به معنی مرجعیت در احکام دینی است. غیریت آن با نبوت و خلافت و وصایت واقعی است و با امامت مفهومی و اعتباری است. مقصود از این که غیریتش با نبوت و خلافت و وصایت واقعی است این نیست که هر که نبی یا وصی یا خلیفه شد ولی نیست بلکه مقصود این است که نبوت و همچنین وصایت و خلافت حقیقتی است غیر از ولایت و الانبیاء عظام خصوصاً خاتم الانبیاء دارای ولایت کلیه الهی بوده‌اند.^۳ و مقصود از این که غیریتش با امامت اعتباری است این است که یک مقام است به اعتباری (امامت) و به اعتباری دیگر (ولایت) نامیده می‌شود. کلمه امامت در بسیاری از تعبیرات اسلامی در مورد همین ولایت معنوی به کار رفته است. مفهوم امامت مفهوم وسیعی است، امامت یعنی پیشوایی، یک مرجع احکام دینی پیشواست همچنان که یک زعیم سیاسی و اجتماعی پیشواست. از نظر شیعه که مسأله ولایت

۱. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، حدیث ۶؛ محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، قم:

مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ق، ص ۱۳۳.

۲. محمدتقی مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۴۲.

۳. مرتضی مطهری، پیشین، صص ۱۷۸-۱۷۹.

مطرح است از سه جنبه مورد نظر واقع شده است در هر سه جنبه چنان که گفته شد کلمه امامت به کار رفته است.

۱-۳-۴- موارد لحاظ ولایت نزد شیعه

اول:

از جنبه سیاسی احق و الیق برای جانشینی پیغمبر(ص) زعامت و رهبری سیاسی اجتماعی مسلمین چه کسی بوده است؟ و چه کسی می‌بایست بعد از پیغمبر اکرم(ص) زعیم مسلمین باشد؟ البته این که پیغمبر اکرم(ص) از طرف خداوند علی(ع) را برای این پست و مقام اجتماعی تعیین کرده بود در حال حاضر جنبه تاریخی و اعتقادی دارد نه جنبه عملی.

دوم:

آنکه در بیان احکام دین بعد از پیغمبر به چه کسی باید رجوع کرد و آن کسان علم خود را از چه طریق کسب کرده‌اند؟ و آیا آنها در بیان احکام معصوم‌اند یا نه؟ و چنان که می‌دانیم شیعه معتقد به امامت ائمه معصومین است این جهت هم جنبه اعتقادی دارد هم عملی.

سوم:

از جنبه معنوی و باطنی از نظر شیعه در هر زمان یک انسان کامل که نفوذ غیبی دارد بر جهان و انسان، و ناظر بر ارواح و نفوس و قلوب است و دارای نوعی تسلط تکوینی بر جهان است، همواره وجود دارد و به این اعتبار نام او حجت است. بعید نیست همچنان که گفته‌اند آیه کریمه «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»^۱ ناظر به همین معنی از ولایت نیز بوده باشد. مقصود از ولایت تصرف یا ولایت تکوینی این نیست که بعضی از جهال پنداشته‌اند که انسانی از انسان‌ها سمت سرپرستی و قیومیت نسبت به جهان پیدا کند به طوری که او گرداننده زمین و آسمان و خالق و رازق و محیی و ممیت من جانب الله باشد.

۱. احزاب / ۶.

مطلب دیگر این که ما حدود ولایت تصرف یا ولایت تکوینی یک انسان کامل و یا نسبتاً کامل را نمی‌دانیم و نمی‌توانیم دقیقاً تعیین کنیم، یعنی مجموع آیات قرآنی و قرائن علمی که نزد ماست اجمالاً وصول انسان را به مرتبه‌ای که اراده‌اش بر جهان حاکم باشد ثابت می‌کند اما در چه حدودی؟ آیا هیچ حدی ندارد یا محدود به حدی است؟ مطلبی است که از عهده ما خارج است. ولی کیفیت حکومت انسان کامل بر جهان هستی مشروط است به اینکه اولاً اراده کاری را بکند و دوم آنکه مصلحتی ایجاب کند نه اینکه حکومتش بالفعل باشد.

مطلب سوم این که لازم است گفته شود که ولایت تصرف‌شان بنده‌ای است که از هواهای نفسانی به کلی پاک شده باشد. این قدرتی نیست که به اصطلاح دلبخواه و تابع هوس و میل خود سر یک انسان باشد. اساساً انسانی که هنوز محکوم هوس‌ها و میل‌های خود سر است از چنین کرامت‌هایی محروم است.^۱

۱-۳-۵- کاربردهای واژه ولایت در کلام شیعه

ولایت در اصطلاح فقهی و حقوقی، به معنی «کفالت» است. مثلاً پدر ولیّ فرزندان خود است. این معنی ولایت محل بحث ما نیست. این نوع ولایت را چه به تقرب!! محل بحث، ولایتی است که یکی از کمالات انسانی به شمار می‌آید. برای این معنی از ولایت سه نوع کاربرد تصور می‌شود.^۲

۱-۳-۵-۱- ولایت الهی معصومان (ع)

عالی‌ترین درجه ولایت درجه‌ای است که بین انسان و خدا حائلی نباشد. البته در این میان به اندازه «قاب قوسین» باید فاصله باشد، این همان فاصله بین واجب الوجود و ممکن الوجود است و نزدیکتر از آن امکان ندارد. کسی این ولایت را پیدا می‌کند که به کمال قرب الهی رسیده باشد این مقام در سایه رفتارهای اختیاری خود انسان می‌تواند حاصل شود به

۱. مرتضی مطهری، پیشین، ص ۱۸۲.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، درسهای اخلاق در دفتر مقام رهبری، چهارشنبه ۱۳۹۰/۰۸/۲۵؛ و پایگاه اطلاع رسانی آیت الله مصباح یزدی به نشانی <http://mesbahyazdi.ir/node/3500> قابل دسترسی در آبان ۱۳۹۰.

گونه‌ای که میان خود و خدا حجابی باقی نماند. فرشتگان بین خدا و انسان‌های معمولی حائل اند. اما خداوند بنده‌هایی دارد که وقتی دعا می‌کنند حائلی بین آنها و خدا وجود ندارد و نیازی نیست که فرشتگان دعایشان را بالا ببرند. در باور شیعه، پیامبر اسلام و اهل بیت (ع) دارای این منزلت بوده‌اند. این یک مرتبه از ولایت الهی است که انسان بر اثر اعمال اختیاری خود پیدا می‌کند و از آن خواص اخصین است.

۱-۳-۵-۲- ولایت الهی مؤمنان

اما ولایت، درجه دیگری دارد که انسان‌هایی که درک و معرفت و ایمان قوی دارند و در کنار این ایمان، به لوازم ایمان نظیر عمل صالح التزام دارند به آنجا می‌رسند. تمامی اوصافی که خدای متعال در قرآن برای اولیای الهی نام برده، در باره این مرتبه می‌باشد. «الا ان اولیاء الله لاخوف علیهم و لا هم یحزنون»؛ آگاه باشید که اولیاء خداوند هیچ ترس و اندوهی ندارند. و دیگر اوصاف مذکوره در قرآن که در وصف اولیاء وارد شده است.

۱-۳-۵-۳- ولایت اهل بیت (ع) و مراتب آن

عبادت به عنوان نردبان قرب پله‌های زیادی دارد. گاهی روزه رمضان شخصی را یک رتبه بالا می‌برد و گاهی یک تکبیر صد منزل. «ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة التقلین»؛ «ضربه علی در روز خندق از عبادت جن و انس برتر بود.»

با این مقدمه می‌گوییم: ولایت ائمه (ع) هم مانند عبادت دارای این مراتب است. حتی ولایت‌ها به معنی محبت‌ها هم بسیار متفاوت اند. چرا که محبت مراتب فراوانی دارد و ما باید ابتدا اولین مرتبه آن را کسب کنیم و تلاش کنیم تدریجاً کاملش کنیم. به یک معنی راه تکامل هم همین است.

پذیرش اولی الامر بودن اهل بیت اولین مرتبه ولایت است اعتقاد به این که ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اولی الامر و واجب الطاعة هستند. این مرتبه مقامی

۱. یونس / ۶۲.

۲. علی بن موسی این طاووس، اقبال الاعمال، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷، ص ۴۶۷.

اعتباری و این جهانی است و ضرورتاً ارتباط روحی و قلبی ایجاد نمی‌کند کسب این مرتبه از ولایت بر همه مسلمان‌ها واجب است و باید معتقد باشند که در برابر تمام فرامین ایشان باید مطیع بود.

۴-۱- معنای ولایت از منظر دیگر علوم

عالمان علوم اسلامی موضوع ولایت را مورد بحث و دقت قرار داده‌اند برای آشنایی با واژه «ولایت» به دیدگاه‌های هر یک از آنها رجوع می‌کنیم:

۱-۴-۱- ولایت از نظر فیلسوفان

فیلسوفان اسلامی پیرامون ولایت بحث گسترده‌ای را مطرح نکرده‌اند اما با بررسی دیدگاه برخی از آنها می‌توان گفت که ولایت مفهومی چون احاطه قیومی خدای توانا بر ما سوا را می‌رساند و این خداست که متولی همه امور هستی می‌باشد و هر گونه که بخواهد در آن تصرف می‌کند.^۱

احاطه بر همه ممکنات زمانی پدید می‌آید که محیط، علت و مبدأ همه هستی بوده و با علم و قدرت خود بر همه آنها چیره شود همان گونه که همه آنها در اصل وجود و اوصاف کمالی خود به او وابسته می‌باشند.

نتیجه چنین احاطه‌ایی مدیریت و سرپرستی تمام هستی است که همان «ولایت تکوینی تام» نام دارد. پس خدای رحمان علت پیدایش همه موجودات است و بر آنها احاطه علمی و قدرتی دارد که از آن به «ولایت» یاد می‌شود.^۲

۱. امام خمینی، مصباح الهدایه، ص ۸۴، شرح فصوص الحکم فارابی، شرح استرآبادی، ص ۲۷۹

۲. عبدالله جوادی آملی، پیشین، ص ۷.

۱-۴-۲- ولایت از نظر متکلمان

آنچه در علم کلام درباره معنای واژه «ولایت» آورده شده است، همان معنای ربوبیت، یعنی تصرف و تدبیر است. این از اختیارات آفریدگار جهان شمرده می‌شود که بر همه هستی و در پهنه تکوین و تشریح بسط ید دارد.

به گفته برخی از متکلمان «والی» کسی است که سرپرست امور مردم بوده و بر این کار توانا باشد، به عبارت دیگر آدمی برای اعمال ولایت به سه عنصر «تدبیر» و «توانمندی» و «کار» نیاز دارد و بدون آنها به او والی نمی‌گویند.

همچنان که فیض کاشانی و ابن اثیر به این معنا تصریح کرده‌اند: «هو الذی دبر امور الخلق و ولاها و کان ملیا بولایتها و کان الولاية تشعر بالتدبیر و القدرة و الفعل و ما لم یجتمع جمیع ذلک لم یطلق اسم الوالی»^۱.

شایان توجه است که حقیقت ربوبیت چنینش اشیاء به دنبال هم به صورت منظم برای رسیدن به هدف مطلوب است، بنابراین تدبیر خداوند سبحان همان آفرینش جهان و چیدمان اسباب و مسببات است، به گونه‌ای که هر یک در پی دیگری آمده و بر یکدیگر اثر بگذارند و سرانجام هر موجودی به کمال شایسته خود برسد آنچنان که آینده روشن هر موجودی پیش بینی و نزدیک‌ترین مسیر برای رسیدن به آن بیان شود.^۲

۱-۴-۳- ولایت از نظر عارفان

در گلزار معانی و حقایقی که چمن آرای فکر بشر، به وجود آورده است گلی خوشبو تر و دلپذیرتر از گل عرفان نرسته است.^۳ عرفان عهده دار جامع‌ترین انسان‌شناسی است و انسان

۱. محمد بن شاه مرتضی فیض کاشانی، علم الیقین فی اصول الدین، قم: بیدارفر، ۱۳۵۸، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ابن اثیر، النهایة، ج ۵، ص ۲۲۷.

۲. عبدالله جوادی آملی، پیشین، ص ۷.

۳. سید جلال آشتیانی، مقدمه مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، ص ۱۰.

شناسی، نقش بارزی در نیل انسان به سعادت حقیقی همه جانبه دارد و از میان مسائل عرفانی مسأله ولایت عرفانی، تأثیر فراوانی بر شکوفایی شخصیت انسان می‌گذارد.

در اهمیت ویژه ولایت عرفانی همین بس که بیت الغزل و شاه بیت عرفان یعنی معرفت حق تعالی در گرو شناخت انسان و مراتب و منازل و لطایف و مقامات اوست که مهم‌ترین آنها مرتبه ولایت و فنای در حق است.^۱

ولایت در بیان عرفا به دو بیان آمده که گاه به مقام عبد ناظر است؛ یعنی قیام بنده به حق را در حالت فنا از خود «ولایت» می‌گویند که از رهگذر سرپرستی حق متعال برای عبد پدید می‌آید تا او به غایت مقام قرب برسد.

و گاه به مقام خدای سبحان ناظر است. «فهی حقیقة کلیة... و صفة الهیه و شان من الشئون الذاتية التي تقتضی الظهور»^۲

کلیت یعنی به گونه‌ای مطلق است که هیچ قیدی ندارد حتی خود اطلاق هم قید آن نیست، بلکه عنوان مشیر است و ذات خدای متعال اقتضای آن را دارد. به دیگر سخن، هیچ حدی ندارد. خواستگاه ولایت الهی علم و قدرت ذاتی اوست. خداوند ذاتاً تواناست، مخلوق و مقدوری در جهان باشد یا نباشد، بی‌شک قادر بودن او ظهور می‌طلبد تا ممکنات را از نیستی به هستی و از ظلمات به نور در آورد. به همین دلیل ولایت ذاتی نیز اقتضای ظهور دارد تا در ماسوا فعلیت یابد.

ولایت الهی که نزدیکی و اشراف تدبیری او به مخلوقات به شمار می‌رود، نسبت به همه اشیاء یکسان است و خدای سبحان به هر چیزی نزدیک است و چیزی نزدیک‌تر از او نیست. پس خدای بزرگ با همه هست و این قرب و معیت با اشیاء به دیده مظهریت آنها برای اوست و ظاهر هماره با مظهرش معیت قیومی دارد.^۳

۱. ابوالفضل کیشمشکی، ولایت در عرفان، ص ۱۰۹.

۲. داوود بن محمود قیسری، شرح فصوص الحکم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ص ۴۴۴، پانویشت از استاد آشتیانی.

۳. فارابی، شرح فصوص الحکم، صص ۲۱۵-۲۲۹.

همچنین همراهی او با موجودات سرچشمه تصرف در آنهاست؛ به گونه‌ای که انسان کامل و ولی خدا بر اثر قرب به آفریدگار و پروردگارش مظهر کلمه ولایت الله می‌شود و به اذن او در همه هستی تصرف می‌کند. به گفته عارف کامل جناب سید حیدر املی: «الولاية هي التصرف في الخلق بالحق على ما هم مأمورون به.»^۱

رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس گویی ولی شناسان رفتند از این ولایت^۲

با توجه به این که عرفا تعبیرات رسا و دقیقی در مورد ولایت ارائه داده‌اند به طوری که ما را در درک معنا و مفهوم این واژه کلیدی یاری می‌رسانند به همین خاطر ما ولایت را از دیدگاه عده‌ای از اکابر عرفان مطرح می‌کنیم.^۳

۱-۴-۳- ولایت از دیدگاه حکیم ترمذی

حکیم ترمذی عارف نامی سده سوم از نخستین کسانی است که به صورت گسترده در مورد مسأله ولایت سخن گفته است. وی مؤسس سلسله «حکیمیه» - از نخستین فرقه‌های صوفیه - است و قاعده طریقت را بر ولایت نهاده است.

ترمذی اولیاء را به دو دسته تقسیم کرده است. اولیای حق الله، اولیاء الله.

اولیاء حق الله از نظر ترمذی آنهایی‌اند که در آنها انقلابی درونی پدید آمده است و پس از یقظه و توبه به مراقبه و حراست و پاسداشت حدود جوارح هفتگانه (زبان، گوش، چشم، دست، پا و شکم و شرمگاه) روی آورده‌اند ولی هنوز در معرض خطر قرار دارند اما اولیاء الله کسانی هستند که نسیم قرب را استشمام کرده و در ساحت توحید قرار گرفته‌اند و از رقیت نفس بیرون آمده‌اند.

به نظر ترمذی هر دو دسته از اولیاء الهی عهده دار امر خداوند از سر صدق هستند و خداوند نیز امور آنها را بر عهده می‌گیرد و آنها را از ظلمات نفس بیرون آورده و به قلمرو نور

۱. حیدر بن علی املی، المقدمات من کتاب نص النصوص، مصحح یحیی عثمان اسماعیل، تهران: توس، ۱۳۶۷، ص ۱۶۸.

۲. شمس الدین محمد حافظ، دیوان حافظ، غزل ۹۴.

۳. حسین روحانی نژاد، ولایت در عرفان، ص ۱۳.

قرب خود وارد می‌سازد. وی کتابی در مورد ولایت نوشته است که بسیار مهم تلقی می‌شود به نام «خاتم الاولیاء» و گاه از آن به «سیره الاولیاء» نیز یاد می‌شود. از متون کهن درباره ولایت است و در آن ۱۵۰ پرسش در مورد ولایت طرح شده است.^۱

۱-۴-۳-۲- ولایت از دیدگاه قشیری

عبدالکریم بن هوازن (۳۷۶-۴۶۵) در رساله معروف خود برای ولایت دو معنی قائل شده است. یکی آنکه حق سبحانه و تعالی متولی کار کسی باشد «و هو يتولى الصالحين»^۲ خداوند ولی خود را یک لحظه به خود وا نمی‌گذارد و او را همواره در حمایت و همراهی خود می‌دارد. دیگری آن که بنده همواره به عبادت و اطاعت حق سبحانه تعالی بپردازد و طاعتش با معصیت در نیامیزد. وی ولی را محفوظ می‌داند و نبی را معصوم. وی حفظ و عصمت را از شرایط عصمت و ولایت می‌داند به نظر او اولیاء هر کدام از اسمی از امهات اسماء الهی یعنی اسماء اربعه (الاول، الآخر، الظاهر، الباطن) حظ و نصیب دارند.

به گفته وی خداوند وقتی بخواهد کسی را به مقام منیع ولایت نائل گرداند و در ذکر خود را به روی وی می‌گشاید و او را به محفل انس خود بار می‌دهد و بر کرسی توحید می‌نشانند و حجاب‌ها را از برابر او بر می‌دارد و جلال و عظمت خود را بدو می‌نمایانند. ولی خدا خوفی ندارد زیرا به نظر قشیری خوف زاییده فرود آمدن مکروهی است در فرجام کار یا از دست رفتن دوستی که عاقبت به انتظار اوست. اما ولی بن الوقت است و مستقبل ندارد. قشیری برای ولی رجاء نیز قائل نیست زیرا از رجاء انتظار حاصل آمدن محبوبی یا کشف مکروهی می‌رود و این در پرتو وقت حاصل آید و حال آنکه آنکس که در روشنای رضا و راحت موافقت است اندوهی نخواهد داشت.

۱. رادتکه، برنند و جان اوکین، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، صص ۷۶-۱۴۶.

۲. اعراف / ۱۹۶.

«الا ان اولياء الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون»^۱

قشیری در این جا از ختم ولایت سخن به میان نیاورده است.^۲

۱-۴-۳- ولایت از دیدگاه هجویری

علی بن عثمانی هجویری (متوفی ۴۶۵ قمری) مبحثی تحت عنوان الکلام فی اثبات الولاية دارد که در آن از ابعاد مختلف ولایت سخن گفته است. به نظر هجویری ولایت قاعده و اساس تصرف است و معرفت جمله بر ولایت و اثبات آن است. ولایت به فتح او در لغت به معنی نصرت است و به کسر او به معنی امارت است یکی از معانی ولایت ربوبیت است «هنالک الولاية لله الحق»^۳ اگر ولی بر وزن فعیل به معنی مفعول باشد معنی آن این است که خدای سبحان بنده خود را به افعال و اوصاف وی وا نمی‌گذارد و او را در کنف حفظ و حمایت خود نگه می‌دارد و اگر ولی بر وزن فعیل به معنی فاعل باشد معنی آن این است که بنده بر تولی اطاعت و رعایت حقوق حق مداومت و از غیر او اعراض کند وی معتقد است که ولایت اولیاء یکسان نیست و درجات مختلف دارد ولایت برخی در این حد است که در طاعت حق اقامت دارد و از مخالفتش می‌پرهیزد و در این جهت در حفظ و حمایت حق قرار دارد اما ولایت بعضی دیگر به درجه‌ای که حلش حل و عقدش عقد، دعایش مستجاب است وی از ختم ولایت سخنی به میان نیاورده و پس از بحث اثبات ولایت بحث مستوفایی راجع به کرامت اولیاء کرده است.^۴

۱-۴-۳- ولایت از دیدگاه ابن عربی

نظر خاص ابن عربی در باره ولایت است که از همان زمان حیات خود متهم به تشیع بوده است؛ تا جایی که در کتب تراجم و رجال اهل سنت، وی را «شیخ شیعی سوء کذاب»

۱. یونس / ۶۲.

۲. عبدالکریم قشیری، رساله قشریه، صص ۴۳۵-۴۲۶.

۳. کھف / ۴۴.

۴. علی بن عثمان هجویری، کشف المحیوب، صص ۲۷۵-۲۶۵.

معرفی می‌کنند. گویی نظر ایشان در باب ولایت به دو علت روشن نیست: تقیه و تحریف آثار.^۱ ولایت از دیدگاه بن عربی چونان فلکی است که بر بسیاری از حقایق احاطه و عمومیت دارد و گستره آن فراتر از قلمرو دنیاست و با پایان گرفتن دنیا پایان نمی‌پذیرد ولایتی که ابن عربی برای آن (ابناء عام) قائل است برخلاف نبوت تشریحی و رسالت مستمر و پایان ناپذیر است.

نبوت تشریحی و رسالت پس از پیامبر(ص) منقطع گردید. هیچ پیامبری پس از او به رسالت برانگیخته نخواهد شد. ابن عربی مدعی است سخن پیامبر مبنی بر پایان یافتن نبوت برای اولیاء بسیار سنگین و کمرشکن بود زیرا با برچیده شدن بساط نبوت تشریحی و رسالت و پایان یافتن دوران کاربرد واژه نبی و رسول و ظهور دولت ولایت فقط واژه ولی کاربرد دارد و این واژه بر خدای سبحان نیز اطلاق می‌شود. با انقطاع نبوت لطف حق در قالب ولایت شامل حال انسان گردید. وی تأکید می‌کند تشریح نیز در قالب اجتهاد در ثبوت احکام باقی است و مجتهدان در تشریح و استنباط احکام شرعی از ادله در حقیقت ورثه انبیاء هستند. پیامبر اکرم دو گونه سخن دارد: سخنانی که منشأ آن حیثیت آن نبوت تشریحی و رسالت اوست و سخنانی که خارج از قلمرو تشریح است و از آن جهت که ولی و عارف است از او صادر گردیده است. جنبه ولایت و علم و عرفان نبی بر جنبه نبوت و رسالت او رجحان دارد. بزرگترین امتیاز ولی دست‌یابی به مقام منبع توحید ذاتی و فنای فی الله است.^۲

ولایت ارتباط بی‌واسطه انسان کامل با حق تعالی است که از طریق فنا در حق حاصل می‌شود و انسان در این مسیر بدون هیچ واسطه‌ای معارف و حقایق را از خداوند اخذ می‌کند، ولایت، باطن نبوت و رسالت است و ریشه و معدن آنها به حساب می‌آید؛ زیرا تمامی انبیاء و رُسل قبل از نبوت و رسالت، ولی بوده‌اند و به اندازه ولایتشان نبی و رُسل گشته‌اند.^۳ از این رو با ختم نبوت، ولایت که باطن نبوت است ختم نمی‌یابد. بلکه در هر عصر و زمانی باید فردی

۱. امینی نژاد، آشنایی با عرفان اسلامی، صص ۳۶۵-۳۶۷.

۲. محی الدین ابن عربی، نصوص الحکم، ج ۱، صص ۱۳۴-۱۳۶.

۳. علی امینی نژاد، آشنایی با عرفان اسلامی، چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۷، صص ۳۶۲.

در حدّ رسول الله در جای او بنشیند و واسطه فیض الهی باشد. باب ولایت و اتصال با ملکوت باز است.

گفته می‌شود انکار شخص امام مهدی سلام الله علیه توسط ابن عربی از روی تقیه بوده است. چرا که تمام اوصاف ختم ولایت را آورده و معلوم می‌شود مرادش مهدی صاحب زمان است.^۱

۱-۴-۳-۵- ولایت از دیدگاه سعد الدین حمویه

سعدالدین حمویه (متوفای ۶۵۰ق) در مورد ولایت و ارتباط خاتم نبوت و خاتم ولایت می‌گوید محمد و احمد دو اسمند که به یک مسمی ظاهر گشته‌اند در اول زمان به اسم محمدی ظاهر گشت و دعوت کرد مردم را از دنیا به عقبی و در آخر الزمان پیدا شود به اسم احمدی و دعوت کند مردم را از عقبی به مولی و خاتم انبیاء و خاتم الاولیاء از یک صنفند و منشأشان یکی است.^۲

وی برای جوهر اول دو مظهر قائل است مظهر این طرف که نام آن نبوت است، خاتم الانبیاء است و مظهر آن طرف که نامش ولایت است «صاحب» الزمان است. به نظر او همان طور که جوهر اسامی فراوان دارد صاحب زمان نیز نام های فراوان دارد. ولایت باطن نبوت است هم چنین ولایت و نبوت هر دو صفت پیامبر است تا کنون صفت نبوت پیامبر ظاهر بود اکنون نوبت ولایت است که آشکار گردد و حقایق را آشکار کند. صاحب زمان «ولی» است و چون ظهور کند ولایت ظاهر و حقایق آشکار شود و چون حقایق آشکار شود قیامت به پا گردد زیرا صفت قیامت این است که: «یوم تبلی السرائر»^۳؛ [قیامت] روزی است که حقایق آشکار گردند. و چون قیامت آمد، حقایق آشکار گردید.^۴

۱. همان، ص ۳۶۶.

۲. محمد بن مؤید حمویه، المصباح فی التصوف، تحقیق نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۲، صص ۹۹-۱۰۰.

۳. طارق / ۹.

۴. عبدالصمد همدانی، بحرالمعارف، ج ۲، صص ۴۵۸-۴۵۶.

۱-۴-۳-۶- ولایت از دیدگاه سید حیدر آملی

«شریعت» از دیدگاه سید حیدر آملی دارای مراتب تشکیکی معرفتی و ترکیب طولی و ذوبطونی است؛ به گونه‌ای که هر ظاهری در عین حال که مقدمه حصول به باطن است، حافظ باطن نیز می‌باشد؛ «الطریقه کمالٌ للشریعة و الحقیقة کمالٌ للطریقه». بر این اساس، پندار تفکیک و یا تقطیع این حقیقت واحده که از توالی فاسد آن «سقوط تکالیف شرعی و ظاهری با دعوی وصول به حقیقت» که همیشه مستمسک فقه ستیزان و شریعت گریزان بوده، باطل و ناشی از جهل به حقیقت شرع است. از این رو علامه سید حیدر آملی در آثار فاخر خود خاصه «اسرار الشریعة و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه» کوشیده است تا از راه عقل و نقل و کشف، شریعت و طریقت و حقیقت را در اصول و فروع دین جاری نماید که نقطه اوج و فراز آن، جرّی و تطبیق رسالت بر شریعت و نبوت بر طریقت و ولایت بر حقیقت است که سرانجام به یک حقیقت واحده که همان وضع الهی و شرع نبوی است، برمی‌گردد.

سید حیدر، خاستگاه عرفان را درون دینی و متخذ از شریعت می‌داند که «توحید» و مظهر کامل آن یعنی «ولایت» روح و جوهره ذاتی عرفان شیعی است و در «انسان کامل» که جامع علوم و معارف شریعت و طریقت و حقیقت است، تجلی و تبلور یافته و آن را از سایر فرق و مکاتب شبه عرفانی متمایز ساخته است.

۱-۴-۳-۷- ولایت در اندیشه امام خمینی (ره)

امام خمینی (ره) رویکردی محققانه و روشمندانانه به مسأله خلافت و ولایت دارد و در کتاب ارزشمند «مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية» کاری کارستان درباره ولایت کرده است. فهم دقیق ولایت در اندیشه عرفانی امام ره بر فهم اصول و مبادی مبتنی است که عبارتند از: اصالة الوجود و اعتباریة الماهیة. اصل دوم: وحدت شخصی وجود، اصل سوم: کلیات مراتب مظاهر و حضرات وجود، اصل چهارم: تطابق عوالم و مراتب کلی وجود، اصل پنجم: مجهول مطلق بودن غیبت هویت حق.

ولایت در اندیشه امام به معنای قرب، محبوبیت، تصرف، ربوبیت و نیابت است. از دیدگاه ایشان، خلافت حقیقت ولایت و این حقیقت، رب ولایت علوی است و «فان الولاية هي القرب او المحبوبة او التصرف او الربوبية او النيابة و كلها حق هذه الحقيقة و سائر المراتب ظل و فی دلها»^۱ و ولایت علوی با حقیقت خلافت محمدی(ص) در نشأ امر و خلق متحد است.

امام (ره) نخستین خلیفه غیب الغیوب را «ولایت فیض اقدس» می‌داند که وجهی غیبی به سوی هویت غیبی دارد و وجهی با عالم اسماء و صفات. خلافت فیض اقدس رب خلافت علوی است که با حقیقت محمدی در نشأ خلق و امر متحد است.

پس از ولایت و خلافت فیض اقدس، خلافت و ولایت اسم اعظم تعیین اسم الله قرار دارد. امام ره اسم اعظم را بر پیامبر خاتم(ص) و خاندان معصوم او تطبیق می‌کند و پس از آن «ولایت عین ثابت انسان کامل» قرار دارد و فیض مقدس واسطه میان اعیان ثابته و اعیان خارجی است.^۲

۵- ولایت از منظر عقل

خدای سبحان به دلیل ناهمگونی عزت قدم و ذلت حدوث بدون واسطه در عالم تصرف نمی‌کند. از این روی انسان کامل، خلیفه او در تمام هستی و همه شئون (ولایت بر تکوین و بر تشریح که امور حقیقی‌اند و ولایت شرعی که از گونه اعتباری به شمار می‌رود) می‌باشد.

زیرا او صادر اول و نخستین تعین و فیض متعال است و همه فیض‌ها سایه اویند. بر این اساس به مفاتیح غیب و خزائن الهی دسترسی دارد.

این دانایی و توانایی از گونه تفویض نیست. چون واگذاری مطلق نه با اطلاق ذاتی خداوند نامتناهی سازگار است نه با نیازمندی ذاتی انسان کامل. آری خدای توانا همواره بر انسان کامل و صفات و افعال او احاطه ذاتی و وصفی و فعلی دارد.

۱. خمینی، مصباح الهدایة، ص ۳۶.

۲. ابوالفضل کباشمشکی، ولایت در عرفان با تکیه بر آراء امام خمینی، ص ۵۴.

یکی دیگر از شئون الهی، حاکمیت بر جامعه است که انسان کامل به خلافت از خدا زمام دار امور اجتماعی مردم است و کسی نمی‌تواند این مقام را غصب کند و فقط «ولی حقیقی» این منصب را که ریشه در متن تکوین و هستی دارد و حقیقتی آسمانی است، می‌تواند به کسی بدهد و او را به این کار بگمارد.^۱

۱-۶- مراتب ولایت

همان گونه که وجود امری مشکک و ذو مراتب است ولایت نیز دارای مراتبی مقول به تشکیک و مراتب و مظاهر مختلفی دارد برای تبیین مراتب ولایت ناگزیر باید به تقسیمات آن اشاره کنیم و آنگاه مراتب و درجات هر یک از اقسام را مورد بررسی قرار دهیم:

«ولایت» به معنای قرب است و دو قسم است: «ولایت عامه» و «ولایت خاصه». ولایت خاصه نیز خود به دو قسم تقسیم شده است: «ولایت مطلقه» و «ولایت مقیده».

همچنین ولایت عامه به دو قسم تقسیم شده است:

۱. ولایتی که منشأ آن ایمان به خدا، رسولان، انبیاء و اولیاست و در آیه شریفه «اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ آمَنُوا یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّورِ»^۲ به آن اشارت رفته است. این گونه از ولایت از تخلیه و پاکسازی نفس از رذایل اخلاقی و آذین بستن آن به فضائل اخلاقی آغاز می‌شود و به مقام قرب نوافل پایان می‌پذیرد و آنگاه که عبد در حق فانی گردد، حق گوش و زبان و چشم او می‌شود.^۳

۲. قسم دوم از ولایت عامه به اصحاب قلوب و بندگان کامل اختصاص دارد که در حضرت حق فانی و به سلطان وجود باقی گردیده و میان قرب نوافل و قرب فرائض جمع کرده‌اند. سیر صاحت این مرتبه از ولایت آغاز می‌شود که سفر اول از اسفار اربعه یعنی از خلق

۱. عبدالله جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۱، ص ۴۵.

۲. بقره / ۲۵۷.

۳. حسین روحانی نژاد، ولایت در عرفان، ص ۱۲۷.

به حق را پشت سر نهاده و وارد سفر دوم یعنی سفر از حق به سوی حق گردیده و وجود او حقانی شده باشد.^۱

اما ولایت خاصه که در مقابل ولایت عامه است و به خاتم انبیاء و اوصیاء - یعنی عترت و اهل بیت او که حب و عشق به آنها پاداش رسالت است - اختصاص دارد آغاز آن نهایت قاب قوسین است و صاحب این مرتبه از ولایت پس از سیر در اسمای ظاهر و باطن و عبور از حجب نوری اسماء به مرتبه مظهریت تجلی ذاتی نائل آمده و از هر گونه شرک رهیده است.^۲ حکیم و عارف نامدار آغا محمدرضا قمشه‌ای ولایت را حقیقتی کلی و همراه وجود دانسته و برای آن همانند وجود به حسب ظهور درجاتی متفاوت در شدت و کمال و نقص قائل شده است.

«الولاية حقيقة كلية الهيئة كسائر الحقایق الكلية الالهية يظهر حكمه فی جميع الاشياء من الواجب و الممكن فهو رفیق الوجود و يدور معه كما ان الوجود بحسب ظهور له درجات متفاوتة بالكمال و النقص و الشده و الضعف و يقال لها و يحمل عليها بالتشكيك».^۳

ولایت مثل سایر حقایق کلی الهی است که در همه اشیاء حکم خود را نشان می‌دهد و همراه و وابسته وجود است. همانگونه که وجود بسته به ظهورش درجاتی دارد، هكذا ولایت نیز درجات متفاوتی دارد از کمال و نقص و شدت گرفته تا الخ. این مراتب ولایت را تشکیک گویند.

حد نصاب ولایت ایمان به خداست و هر چه ایمان اشتداد یابد ولایت هم اشتداد می‌یابد تا آنجا که به عالم قدس ارتقاء یابد و به تدریج در مراتب قدس جبروت وارد شود تا به مقام روح اعظم که مقام عیسی بن مریم و پایان ولایت عامه است واصل گردد. این ولایت عامه است که در مقابل ولایت خاصه محمدیه قرار دارد.

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. داود بن محمود قیصری، رسائل قیصری، ص ۱۵۷.

۳. همان، ص ۷۰.

و آنگاه که ولایت اشتداد بیشتری یابد و مسافر الی الله مدارج ترقی را یکی پس از دیگری طی کند از شرک خفی رهایی و به فتح مبین دست یابد. در مراتب ولایت خاصه قرار گرفته و در مدارج الهی سیر کند تا آنکه در همه اسمای الهی سیر کند و به مرتبه جمیع اسماء منتهی شود و امام و مرجع همه اولیاء گردد.

اگر ولایت خاصه اشتداد پیدا کند صفتی از اوصاف الهی است: «و هو الولی الحمید»^۱. ولایت در صورتی که در کمال شدت آشکار گردد نبوت مطلقه تحقق می یابد و صاحب آن خاتم انبیاء است و هر گاه اندکی از شدت آن کاسته گردد وصف ولایت بر وصف نبوت غلبه می یابد و نبوت تشریحی پنهان می شود و نبوت تعریفی تعیین ولایت باقی می ماند.^۲ حقیقت ولایت نظیر وجود در همه حقایق متجلی است. مبدأ آن حضرت احدیت وجود و منتهی آن عالم ملک و شهود است. این حقیقت در همه حقایق سریان دارد و از درجات متفاوت و ظهورات مختلفی برخوردار است. در ولایت خاصه محمدیه برترین مقام از آن خاتم انبیاء محمد مصطفی (ص) است و نزدیک ترین کسی که به وی در عالم غیب و شهود شهسوار عرصه ایمان امیرالمؤمنین ولی الله غالب سرور اولیاء علی بن ابیطالب (ع) است. ابن عربی پس از بیان جایگاه رفیع خاتم انبیاء در عرصه آفرینش و این که او (اول ظاهر فی الوجود) است می گوید: «و اقرب الناس الیه علی بن ابیطالب امام العالم و سر الانبیاء اجمعین».^۳

نیکلسون محقق بلند آوازه مغرب زمین واژه ولی (saint) را فقط در مورد انسانی به کار می برد که به مقام فنای ذات خود رسیده و تحت اراده الهی قرار گرفته است از این روی همه صوفیان را ولی نمی دانند و اولیاء را گروه نسبتاً محدودی از زنان و مردانی می داند که به عالی ترین تجارب صوفیانه دست یافته و آنچنان رابطه ای با خدا برخوردارند که خداوند خود را در آنها متجلی ساخته و مظهر حق گردیده اند. دست ولی کامل دست خداست و عنایت الهی

۱. شوری ۲۸.

۲. داود بن محمود قیصری، پیشین، ص ۷۱.

۳. محی الدین ابن عربی، الفتوحات المکیه فی معرفة اسرار المالکیة و المالکیة، ج ۱، ص ۱۶۹.

از طریق او به دیگران می‌رسد اما فراتر از همه اولیاء حتی کامل‌ترین آنها محمد رسول الله (ص) است.^۱

۱-۷- رابطه ولایت و کمال انسانی

کمال انسانی عبارت است از مقامی که به خاطر عجز درک بشری از فهم آن، در تعالیم دینی به مقام قرب تعبیر کرده‌اند. کمال انسانی همان تشبه به مبدأ اعلی و قرب الهی است. از این رو رابطه ولایت و کمال انسانی همان رابطه ولایت با قرب خواهد بود که در فصل آخر به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

برترین راه قرب الهی، ولایت اهل بیت (ع) است. رسول خدا فرمودند:

«الْكُلُّ أَمْرٌ سَيِّئٌ وَ حُبِّي وَ حُبُّ عَلِيِّ سَيِّدٍ مَا تَقَرَّبَ بِهِ الْمُتَقَرَّبُونَ مِنْ طَاعَةِ رَبِّهِمْ»^۲

«هر چیزی، راه برتری دارد و برترین راه قرب به خدا محبت من و علی است»

تقرب ملائکه الهی به درگاه الهی، معلول پذیرش ولایت توسط ملائکه است. این

نکته‌ای است که امام صادق (ع) در حدیثی به آن اشاره می‌کنند.^۳

در روایت دیگری، آن حضرت، بعد از اینکه تعداد ملائکه را می‌شمارند می‌فرمایند:

«ما منهم أحد إلا و يتقرب كل يوم إلى الله بولايتنا أهل البيت و يستغفر لمحبتنا و يلعن أعدائنا»

«همه ملائکه هر روز با ولایت ما اهل بیت به سوی خدا تقرب جسته، برای

محبت ما استغفار نموده دشمنان ما را نفرین می‌کنند».

آن گاه امام (ع)، این گونه به قرآن استناد فرمودند:

۱. نیکلسون رینولد، تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۸،

صص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۲. محمدتقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۲۹، ح ۱۹.

۳. محمد بن حسن بن فروخ الصفار، بصائر الدرجات، ص ۶۸.

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَ

يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا».^۱

«حاملان عرش و اطرافیان آنها (ملائکه)، با حمد پروردگارشان خدا را تسبیح

گفته، برای افراد مومن طلب آمرزش می‌کنند».^۲

در باور شیعه که حسن و قبح را عقلی می‌داند، احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی اند. اینکه چرا خدای متعال ما را ملزم به اطاعت از اهل بیت (ع) کرده است، به خاطر خصوصیتی است که آنها دارند و آن عبارت است از ملکه عصمت، علم و قدرت، و دیگر کمالات ایشان که لایه‌های فراتری هم دارد که عقل ما از درک آن عاجز است ولی در روایات بدان‌ها اشاره شده است. این خصائص پشتوانه امر خدا به اطاعت از ایشان است. در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ينزل الغيث و بکم ينفس الهم و یکشف الضر».^۳

۸-۱- رابطه ولایت با قرب الهی

بزرگ‌ترین نتیجه ولایت اهل بیت (ع) و بیشترین اثر دوستی و محبت اهل بیت، این است که در وادی آفرینش در تحیر نمی‌مانیم و راهی به سوی قرب الهی پیدا می‌کنیم. رسیدن به مقام قرب کاری است صعب و مستصعب. برای نیل به مقام قرب، باید پیرو پیری^۴ بود که خود دارای ولایت تکوینی است و این خصوصیت را تنها امام معصوم دارد. پیرو در تعقیب این پیر است که خود به درجاتی از این ولایت دست یابد.

«نظریه ولایت تکوینی از یک طرف مربوط است به استعدادهاى نهفته در این موجودی که به نام انسان در روی زمین پدید آمده است و کمالاتی که این موجود شگفت بالقوه دارد و قابل به فعلیت رسیدن است و از طرف دیگر، مربوط است به رابطه این موجود با خدا. مقصود

۱. غافر / ۷.

۲. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۶۸، ص ۷۸، حدیث ۱۳۹.

۳. علی بن محمد صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹.

۴. مُرشد و راهنما.

از ولایت تکوینی این است که انسان در اثر پیمودن صراط عبودیت، به مقام قرب الهی نائل می‌گردد و اثر وصول به مقام قرب... این است که معنویت انسانی که خود حقیقت و واقعیتی است در وی متمرکز می‌شود و با داشتن آن معنویت، قافله سالار معنویات، مسلط بر ضمائر و شاهد بر اعمال و حجت زمان می‌شود زمین هیچگاه از ولی که حامل چنین معنویت باشد و به عبارت دیگر «انسان کامل» خالی نیست»^۱.

انسان در اثر تبعیت و اطاعت از امامت ائمه، درجاتی از ولایت را دست یازد:

۱- تسلط بر امیال نفسانی.

۲- تسلط بر افکار متشتت و قوه تخیل.

۳- رهایی و غنا از بدن مادی.

۴- سیطره بر بدن و طبیعت مادی خویش.

۵- تحت نفوذ در آوردن طبیعت خارجی و انجام کرامات.^۲

امکان و وقوع کسب مراحل بالاتر از این درجات ولایت نیز موجود است.

ارتباط ولایت اهل بیت (ع) با قرب الهی و عبادت، باید بدانیم پذیرش اولی الامر بودن اهل بیت اولین مرتبه ولایت است. اعتقاد به این که ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اولی الامر و واجب الطاعه هستند. این مرتبه مقامی اعتباری و این جهانی است و ضرورتاً ارتباط روحی و قلبی ایجاد نمی‌کند کسب این مرتبه از ولایت بر همه مسلمانان واجب است و باید معتقد باشند که در برابر تمام فرامین ایشان باید مطیع بود.

مقام قرب الهی، خوان و خانه اهل بیت عصمت و طهارت است و دیگران طفیلی ائمه

معصومین بر سر این خوان‌اند و باید خطاب به این سلسله ذهبیه عرضه داریم:

فقیر و خسته به درگاهتان آمدیم رحمی که جز ولای شما نیست هیچ دستاویز^۳

۱. مرتضی مطهری، ولاءها و ولایتها، ص ۵۷.

۲. همان، صص ۷۴-۸۲.

۳. شمس الدین محمد حافظ، دیوان اشعار، غزل شماره ۲۶۶، با اندکی تصرف.

۹- اولویت ولایت بر دیگر فرائض

در تعالیم دین مبین اسلام، بعد از توحید و نبوت، واجب‌تر و مهم‌تر از معرفت و ولایت اهل‌بیت وجود ندارد. حتی بهره‌مندی از اعتقاد به توحید و نبوت، به ولایت بستگی دارد. قبول اعمال نیز بر مدار ولایت است.

امام صادق (ع) فرمودند: «محبت ما را کم نانگارید که از باقیات صالحات است»^۱ و فرمودند: «ما استأهل خلق من الله النظر إليه إلا بالعبودية لنا». هیچ کس اهلیت توجه خدا را ندارد مگر اینکه فرمان ما اهل‌بیت برسد.^۲

حضرت باقر (ع) منظور از خیرات، در آیه «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^۳ را ولایت عنوان کردند.^۴ با این تفسیر معنی آیه چنین است «پس بشتابید بسوی ولایت».

باور به اهل‌بیت و ولایت، نقش بی‌بدیلی در دین و سیر و سلوک و رسیدن به قرب الهی دارد. بیان شمه‌ای از این نقش تعجب‌آدمی را بر می‌انگیزد. لذاست که امام صادق (ع) فرمودند: «لا تظننَّ أنَّک مفرط فی أمرنا» مبدا گمان کنی که در ولایت ما افراط کرده‌ای.^۵ زیرا مقام و فضائل آنها بالاتر از درک و بیان ما بوده، عبادت خدا از طریق اطاعت و محبت و توسل به آنها نیز حدی ندارد.

۱۰- معرفت امام زمان

در تعالیم والای اهل‌بیت و اسلام، اعتقاد به ولایت لازم است. اما در این میان چند نکته را باید بیان کنیم:

۱. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۷۵، ح ۳.

۲. همان، ج ۲۶، ص ۲۹۴، ح ۵۶.

۳. بقره / ۱۴۸ و مائده / ۴۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۴۸۷؛ محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۵۲، ص ۲۸۸، ح ۲۶ و ص ۳۱۶، ح ۱۵۶.

۵. محمد بن علی بن بابویه، صفات الشیعه، ص ۳۷، ح ۳۷؛ محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۶۸، ص ۶۹، ح ۱۲۴.

نکته اول این است که تعداد و اسامی ائمه که توسط خدای متعال برای جانشینی پیامبر نصب شده‌اند، در احادیث مختلف آمده است. آنها به عدد نقباء بنی اسرائیل هستند و از خلیفه رسول الله، علی بن ابیطالب شروع می‌شود و بعد ایشان امام حسن و امام حسین و بعد از این دو سبط نه نفر از اولاد امام حسین ولی مردم هستند. باید به تک تک و جمع این ائمه‌ایمان آورد و حتی اگر به یکی از آنها ایمان نیاوریم، مسلمان و مومن نخواهیم بود.^۱ به همان تقریری که در فصل‌های قبل بیان کردیم. و انکار یکی از ائمه به منزله انکار همه ائمه است.^۲

نکته دوم هم این است که زمین خدا هیچ گاه از حجت الهی خالی نیست و در هر روزگاری باید امام زمان را بشناسیم. سوال همیشگی شیعیان از ائمه این بوده است که حجت و ولی مردم بعد از شما کیست؟ هر کس امام زمان خویش را نشناسد گویا مثل عربهای جاهلی مرده است. پیامبر اکرم(ص) فرمودند:

«من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیه»^۳

این حدیث در میان مسلمین آن قدر معروف بود که گاه از ائمه در مورد این حدیث توضیح می‌خواستند. امام صادق(ع) در بیان توضیح این جاهلیت، آن را نه تنها جاهلیت عرب قبل از اسلام، بلکه چیزی اعم از آن می‌نامد و می‌فرماید: «جاهلیه کفر و نفاق و ضلال».^۴ یعنی آنکه امامش را نشناسد در جهل مطلق است، نادانی به شان امام و امامت مساوی با ضلالت در تمامی مبانی دین خواهد بود. آنگاه که در نمازهای روزانه از خدا می‌طلبیم که ما را از گمراهان قرار نده،^۵ در حقیقت معرفت امام را از خدا طلبیده‌ایم.

۱. محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، باب ۳۹، ص ۴۱۰، ح ۳.

۲. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۲۳، باب پنجم (من انکر واحد منهم فقد انکر الجمیع)، صص ۹۵ - ۹۸.

۳. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۲۳، باب چهارم؛ احمد حنبل، المسند احمد، ج ۲، ص ۸۳ و ج ۳، ص ۴۴۶ و ج ۴، ص ۹۶؛ بخاری، صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۳؛ مسلم، صحیح مسلم، رقم ۱۸۴۹؛ ابوداود، مسند ابوداود، ص ۲۵۹؛ و

۴. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۳.

۵. حمد.

پس علاوه بر معرفت اصل ولایت و شناخت حق اهل بیت (ع)، ما موظف به معرفت و اطاعت و تسلیم در برابر امام زمانمان (ع) نیز هستیم و معرفت ولایت، ما را بی نیاز از معرفت آن حضرت نخواهد کرد.

نکته سوم این است که اگر کسی به ولایت امام علی (ع) ایمان داشته باشد اما در ولایت دیگر ائمه توقف کند، گویا به خود امام علی (ع) نیز ایمان ندارد و نباید منتظر آثار و برکات ولایت در این دنیا و شفاعتشان را در آخرت امید داشته باشد. همان طور که کسی نبوت عیسی (ع) را بپذیرد اما نبوت رسول خاتم را انکار کند، مسلمان و موحد نخواهد بود.^۱ حتی اگر کسی اجمالاً بداند که ولایت و امامت در خاندان اهل بیت جمع است اما در مصداق امام و در اینکه کدام یک از افراد این خاندان امام است تردید کند و منتظر باشد تا مردم یکی از این خاندان را به امامت برگزینند، جاهل است و اگر بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است.^۲ اما در این میان با توجه به اینکه مهدی صاحب زمان، مدت امامت زیادی دارد و از طرفی غایب هستند و خاتم ولایت و امامت محسوب می شوند اهمیت خاصی دارد. ائمه در روایات بسیاری در صدد نهادینه کردن امامت مهدی (ع) بوده اند.

امام صادق (ع) فرمودند:

«من اقر بالائمة من آبائی و ولدی و جحد المهدی من ولدی کان کمن اقر

بجميع الانبياء و جحد محمدا صلی الله علیه و آله و سلم».^۳

«یعنی هر کس به امامت آباء و اولاد من (همه ائمه) اقرار کند اما امامت و

ولایت پسرم مهدی را انکار کند در بطلان ایمان مثل کسی است که به نبوت همه انبیاء

اقرار کند اما نبوت محمد را انکار کند».

۱. محمد تقی مجلسی، پیشین، ج ۲۳، صص ۹۷ و ۹۸، ح ۵.

۲. محمد بن ابراهیم نعمانی، الغیبه، صص ۱۳۳-۱۳۵، احادیث ۱۶ و ۱۷ و ۱۹.

۳. محمد بن علی بن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۱۱، ح ۵ و ۶.

رسول اکرم(ص) نیز فرمودند: من انکر القائم من ولدی فی زمان غیبه، فمات فقد مات میته جاهلیه.^۱ هر کس امامت و ولایت فرزندم «قائم» را در زمان غیبت انکار کند و در این انکار بمیرد بر حالت نادانی مرده است.

۱۱- نتیجه گیری

طبق آنچه که از روایات مأثوره و تحت راهنمایی‌های اهل بیت به دست می‌آید، رکن رکین دین ولایت است. عبادت بدون ولایت و معرفت امام و ولیّ خالی از اثر است و چنین عبادتی خاصیت تقریب به مقام قرب را ندارد.

اصولاً کسی که عارف به مقام ولیّ و ولایت نباشد و آن را نشناسد با مقام قرب الهی نامحرم است و بر سینه چنین کسی دست ردّ خواهند زد.^۲ اهل بیت(ع) محرمان حرم قرب الهی، بلکه صاحب خانه این مقام و مکانند و

طوطیان در شکرستان کامرانی می‌کنند و ز تحسّر دست بر سر می‌زند مسکین مگس^۳

۱. همان، ص ۱۳، ح ۱۲.

۲. مدعی خواست که‌اید به تماشگاه راز* دست ردّ آمد و بر سینه نامحرم زد. (حافظ)

۳. خواجه شمس الدین محمد حافظ، دیوان اشعار، غزل شماره ۲۶۷.

فصل دوم:

تقرّب

مقدمه

در این فصل ابتدا می‌خواهیم به اثبات این که انسان ذاتاً کمال طلب است بپردازیم. انسان همیشه از نقصان و عیب‌ها گریزان است و شکی در این وجود ندارد هر چند که انسان‌ها بسته به تربیت و محیط و دیگر عوامل موثر در تفکر، در مصادیق کمال اختلاف دارند. وانگهی به بررسی مفهوم کمال خواهیم پرداخت تا از این رهگذر به مصداق آن بتوانیم پی ببریم و با استفاده از آیات و روایات ماهیت کمال آدمی را به دست آوریم. آنچه که از لسان دین و وحی که عقل نیز آن را تایید می‌کند این است که کمال نهایی انسان عبارت است از مرتبه‌ای که به «قرب الهی» تعبیر آورده می‌شود. تلاش ما بر این خواهد بود که بتوانیم حقیقت قرب را بیان کنیم و در این راستا سه تفسیر از قرب بیان خواهیم کرد و نظریه و تفسیر درست را نیز خواهیم کرد. قرب عبارت است از همان کمال و هدف غایی انسان. لذا رابطه میان تقرب و تکامل انسانی را بیان نموده و خواهیم گفت که تقرب عبارت است از هدف خلقت الهی. متفرع بر این مطلب درجات قرب را نیز بیان خواهیم کرد. در نهایت راه دستیابی به این کمال را در وسع این رساله خواهیم گفت.

۱-۲- سعادت خواهی و کمال طلبی انسان

درباره واژه کمال می‌نویسند: «كَمُلَ الشَّيْءُ كُمُولًا مِّنْ بَابِ «قَعَدَ» وَ الْاسْمُ «الْكَمَالُ» وَ يُسْتَعْمَلُ فِي الذَّوَاتِ وَ فِي الصِّفَاتِ يُقَالُ: كَمَلْ إِذَا تَمَّتْ اجْزَائُهُ وَ كَمُلْتَ مَحَاسِنُهُ»؛ کمال اسم است که هم در ذوات به کار می‌رود و هم در صفات؛ هنگامی که گفته می‌شود شیء کامل شده به این معناست که اجزایش تمام و زیبایی هایش کامل شد.^۱ راغب نیز درباره معنی کمال و فرق آن با تمام چنین می‌نویسد:

۱. احمد بن محمد فیومی، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، ماده کمل، قاهره: دارالکتب العلمیه، ۱۹۸۰م.

«کمال هر چیزی عبارت است از این که غرض از آن چیز حاصل شود؛ و تمام بودن هر چیزی منتهی شدن آن به حدی است که دیگر احتیاج به چیزی خارج از خود نداشته باشد»^۱.

سید علی خان در کتاب ریاض السالکین در این باره می‌نویسد:

«الکمال، امر زائد علی التمام لان التمام یرد علی الناقص فیتمه و الکمال یرد علی التمام فیکمل اوصافه»^۲.

«کمال امری زائد بر تمام است، چون تمام بر ناقص وارد می‌شود و او را تمام می‌کند ولی کمال بر تمام وارد می‌شود و اوصاف او را کامل می‌کند. علاوه بر این، در معنای کمال خصوص غرض نیز نهفته است».

برخی از اهل سنت همچون جوهری، ابن منظور و فیروزآبادی دو واژه کمال و تمام را به یک معنا و مترادف هم دانسته‌اند.^۳

برخی دیگر از لغت دانان مانند خلیل، زبیدی و راغب اصفهانی، بین تمام و کمال تفاوت نهاده، معتقدند مرتبه کمال یک شیء، بالاتر از مرتبه تمام آن است. از این رو کمال یک شیء پس از تمامیت آن محقق می‌شود.^۴

شکی نیست که انسان طالب کمال است و عامل فطرت، او را به سوی کمال دعوت می‌کند و محتاج به برانگیختن عامل بیرونی نیست. نه تنها فطرت، بلکه غریزه نیز همیشه به تحصیل کمال فرا می‌خواند. منتهی باید فطرت کمال خواهی در انسان زنده و بیدار باقی بماند و از سرکوب شدن آن جلوگیری کرد. چرا که برای تأمین خواسته‌های فطری تنها عامل فطری

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ماده کمال، تهران: مکتبه المرتضویه، ۱۳۳۲.

۲. علی مؤمنی، کمال انسان و انسان کامل، صص ۳۹-۴۱.

۳. ر.ک: اسماعیل بن حماد جوهری، صحاح اللغة؛ محمد بن مکرم بن منظور، لسان العرب؛ محمد بن یعقوب فیروزآبادی، قاموس اللغة، ذیل واژه «کمال».

۴. علی عبداللهی، کمال نهایی انسان، صص ۲۹-۵۱.

۵. محمدتقی مصباح یزدی، به سوی خودسازی، صص ۱۳۹-۱۵۸.

۶. محمود رجیبی، انسان شناسی، صص ۲۲۲-۲۲۴.

۷. مرتضی مطهری، انسان کامل، صص ۱۷-۲۰.

کفایت نمی‌کند و گاهی نیاز به عامل تنبه بخش بیرونی احساس می‌گردد. حتی غرایز طبیعی انسان که پیوسته برای تأمین نیازهای ضروری او فعال اند.^۱

هر انسانی به صورت فطری به دنبال تکامل است. کسی را نمی‌توان یافت که تمایل بر توقف یا عقب‌گرد از تکامل خود داشته باشد. آرزو می‌کند که به مراتب تکامل بالاتر دست یابد. این میل از نعمت‌های الهی است که در نهاد او به ودیعت گذاشته شده است. بدون این میل، انسان ایستا می‌بود اما با وجود این میل انسان می‌خواهد به کمال برسد.^۲

مهم این نیست که کمال خواهی انسان میل مستقل است یا فرع دیگر امیال نظیر خود دوستی. مهم بیان ماهیت کمال و سعادت است که بر اساس مکاتب و منظرها، متفاوت و متنوع است. نیز باید مصداق حقیقی، خصوصیت آن مصداق، کیفیت و شیوه تحصیل آن هم از بحث‌های مهم است.

طبیعی است که مکتب‌های مادی که منکر امور معنوی و ماورایی هستند در همه این مسائل موضعی دنیاگرایانه دارند و مفهوم و معنای کمال و سعادت، مصداق واقعی آن دو، و راه دستیاب به آن را در امور مادی خلاصه می‌کنند؛ اما مکتب‌های غیرمادی و به ویژه مکتب‌های الهی، دیدگاهی بس فراتر، گسترده‌تر و والاتر از مظاهری مادی و دنیایی ارائه می‌کنند.^۳

انسان به گونه فطری و در نهان خانه وجود خویش، کمال طلب است. هر انسانی هر چند متوجه نباشد، از درون نهاد خود، در پی دستیابی به کمال خویش است و در همه رفتارها و گفتارهای خود، یگانه هدفی را که دنبال می‌کند تکامل خویش است.^۴

از دیدگاه قرآن و روایات انسان هرگز موجودی راکد و آرام نیست، بلکه مسافری است که در قوس نزول، عوالمی را طی کرده است و به عالم طبیعت و ماده گام نهاده است و دوباره مسئولیت دارد که با طی منازل در قوس صعود، خود را از قوه به فعل و از نقص به کمال

۱. محمدتقی مصباح یزدی، به سوی خودسازی، چاپ دوم، قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۲، صص ۱۳۷-۱۳۸.

۲. همو، به سوی او، به کوشش محمد مهدی نادری، چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۳، صص ۴۹، ۵۱ و ۵۲.

۳. محمد رجیبی، انسان شناسی، چاپ دهم، قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۸۶، صص ۲۲۲-۲۲۳.

۴. مهدی عبداللهی، کمال نهایی انسان، چاپ اول، قم: انتشارات مؤسسه امام خمینی، ۱۳۹۰، صص ۱۵ و ۱۶.

رسانیده و از ملک پران گشته و در نهایت «عند ملیک مقتدر»^۱ آرام و قرار گیرد. چنان که حضرت حق فرمود «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فمלקیه»^۲ ای انسان با هر رنج و مشقت در راه حق حرکت کن تا به ملاقات او برسی. بنابراین، آدمی چاره‌ای جز تلاش و کوشش ندارد و در نهایت ثمره سعی‌اش را خواهد دید^۳ «و ان لیس للانسان الا ما سعی و ان سعیه سوف یری»^۴.

کسی که خواهان سعادت است باید خود را بشناسد، از استعداد، ظرفیت و ذخایر درونی و برونی خویش آگاه شود، طبق سنن و قوانین و موازین آفرینش حرکت کند، کلیه جهات مادی و معنوی را مورد توجه قرار دهد تا مراتب سعادت خود را بشناسد.^۵ حضرت علی(ع) فرموده‌اند: کسی که خود را نشناسد، از مسیر صحیح و نجات بخش دور می‌شود و به راه جهل و گمراهی می‌گراید.^۶

۲-۲- مفهوم کمال و معیار کمال انسانی

هر چیزی اعم از نباتات و حیوانات و انسان، در نهاد خود استعداد، ظرفیتی دارند که مترصد شرایط و امکان هستند تا از قوه به فعلیت برسند و ظاهر شوند. با به فعلیت رسیدن آن استعدادها، واجد چیزی می‌شوند که پیش از آن، فاقد آن بودند، خواسته یا ناخواسته تلاش همه موجودات، برای تحقق بخشی به استعدادهای نهانی‌شان است. پس «کمال صفتی وجودی است که موجودات بدان متصف می‌شوند و حاکی از دارایی و غنای حقیقی یک موجود در مقایسه با موجود دیگر است».

۱. قمر / ۵۵.

۲. انشقاق / ۱.

۳. علی مؤمنی، کمال انسان و انسان کامل، چاپ اول، قم: آیت اشراق، ۱۳۸۷، صص ۱۴ و ۱۵.

۴. نجم / ۴۰.

۵. محمدتقی فلسفی، اخلاق از نظر همزیستی و ارزش‌های انسانی، ج ۲، چاپ ششم، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صص ۴

و ۵.

۶. عبد الواحد بن محمد آمدی، حکمت ۴۶۶۴، ص ۳۸۷.

آری، باید پذیرفت که عامل حرکت بسوی کمال در موجودات متفاوت است؛ عامل حرکت در نباتات، طبیعت است و عامل حرکت حیوانات بر اساس حب ذات است که تحت تدبیر غریزه است. اما حرکت‌های انسان به سوی کمال، در سایه علم و اختیار است و کمال نهایی انسان و راه رسیدن به کمال در انسان متفاوت با سایر موجودات است. اگر کمالی در انسان یافت شود که بدون تلاش و به صورت طبیعی بر وی حاصل شود، مانند غریزه جنسی، این کمال را «غیر اکتسابی و طبیعی» می‌گویند و اگر در پرتو علم و عمل اختیاری حاصل شود «اکتسابی» نام دارد.

بنابر این می‌توان گفت کمال هر موجود و از جمله انسان، در عینیت یافتن و ظهور تمام استعدادهای نوعی آن است. بی‌شک، در میان خواست‌ها و استعدادهای انسان، عینیت یافتن خواست‌های مادی و حیوانی را نباید در عداد کمال‌های انسانی به شمار آورد؛ زیرا این خواست‌ها بین انسان و حیوان مشترک است و شکوفا شدن این استعدادهای و اشباع این خواست‌ها، به معنای تکامل انسان در بعد حیوانی اوست.^۱

در چنین مرحله‌ای انسان هنوز بالقوه است و حیوانیت او بالفعل شده و این استعدادها محدود، زودگذر و ناپایدار، با هویت حقیقی انسان، یعنی روح فناپذیر، جاودانه طلب و نامحدود خواه انسان سازگار نیستند. انسانیت انسان، زمانی به فعلیت می‌رسد که استعدادهای این روان فناپذیر شکوفا شود و به کمال و خوشبختی و لذت بی‌پایان، ناب و بدون محدودیت و مزاحم، دست یابد.^۲

۲-۳- راه رسیدن به کمال و تکامل

طبق آنچه که گفتیم، منظور از کمال و تکامل و هدف نهایی انسان از نگاه دین مبین اسلام، رسیدن به مقام قرب الهی است. قبلاً نیز گفتیم که تعبیر به مقام قرب خالی از تسامح

۱. احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه، تهذیب الاخلاق فی تطهیر الاعراق، چاپ هفتم، قم: انتشارات زاهدی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۳۵.

نیست و اهل بیت (ع) چون که با کودک سر و کارشان فتاده است زبان کودکی گشاده‌اند^۱ تا معانی بلند را بر انسان‌ها تفهیم نمایند. اکنون در پی آن هستیم تا ببینیم که چگونه می‌توان به آن مقام قرب و کمال رسید؟

آنچه که از آیات و روایات شریف استفاده می‌شود این است که تنها راه کلی رسیدن به قرب خدا بندگی خداست. آیات، روایات و ادعیه‌ی فراوانی، مقصد و نهایت حرکت انسان را لقای الاهی می‌دانند^۲ و کتاب‌های فراوانی را بزرگان اهل معرفت در این موضوع نگاشته‌اند^۳ و راه‌های جزئی زیادی را جهت نیل به آن بیان کرده‌اند و عموماً هم و غم بزرگان بر آن بوده است که راه‌های رسیدن به مقام قرب را بیان کنند ولی با این حال تنها یک راه کلی برای نیل به آن آستان رفیع وجود دارد و آن عبارت است از عبادت و بندگی خدا. بندگی خداوند، تنها راه رسیدن به تکامل است و بس. اگر قرآن می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۴ و در آن عبادت را هدف نهایی انسان عنوان می‌کند و نه مقام قرب را از آن روست که این آیه، بیان غایت نسبی خلقت است، و غایت نهایی همان قرب خداست. عبادت مقدمه رسیدن به قرب است. بیان غایت تنها می‌رساند که این هدف حتماً باید در رفتار انسان ملحوظ باشد. بدین معنا که رنگ کلی زندگی ما باید رنگ بندگی خدا را به خود بگیرد. و تا حیات انسانی رنگ عبادت نگرفته باشد و در مسیر بندگی نباشد، وصول به هدف و تکامل نیز ممکن نخواهد.

-
۱. اشاره به شعر مولوی: چونکه با کودک سر و کارت فتاد * پس زبان کودکی باید گشاد. جلال الدین محمد رومی (مولوی)، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بخش صدم.
 ۲. انعام / ۳۱، ۱۵۴؛ یونس / ۷، ۴۵؛ رعد / ۲؛ کهف / ۱۱۰؛ روم / ۸ و...؛ حدیث قرب فرائض و نوافل؛ دعای کمیل، دعای عرفه، مناجات خمس عشر، مناجات‌های زاهدین، خائفین، راغبین، مریدین، محبین، متوسلین، مفتقرین، عارفین، ذاکرین از صحیفه سجادیه.
 ۳. به عنوان مثال ر.ک: میرزا جواد ملکی تبریزی، رساله لقاء الله؛ روح الله خمینی، شرح چهل حدیث، لقاء الله، ح ۲۸، ص ۴۵۱؛ حسن حسن زاده، لقاء الله،
 ۴. ذاریات / ۵۶.

۲-۴- کمال نهایی انسان

بعد از آن که مفهوم کمال انسانی و خصائص کلی آن را دانسیتم، این سؤال پیش می‌آید که بالاترین نقطه کمال انسانی و هدف غایی و مقصد حقیقی که همه انسانی فطرتاً در طلب آنند کدام است؟ به عبارت دیگر، کمال نهایی انسان چیست؟

در مقام پاسخ به این سؤال توجه به این نکته ضروری است که مقاصد دنبال شده از سوی انسان در فرایند زندگی، هم سان، هم عرض و در یک رتبه نیستند، برخی از این هدف‌ها، هدف مقدماتی، آلی و زمینه ساز نیل به هدف‌های بالاترند و برخی دیگر هدف‌های نهایی و اصیل به شمار می‌آیند. و برخی هدف‌های میانه و حد واسط میان هدف‌های مقدماتی و نهایی نیستند، به عبارت دیگر، این سه دسته هدف در طول یک دیگر قرار دارند مقصود از هدف و کمال نهایی انسان، نقطه‌ای است که کمالی فراتر از آن برای انسان متصور نیست و آخرین پله نردبان ترقی انسان است که همه تلاش‌های انسان برای رسیدن به آن است. قرآن مجید از این نکته اوج با واژگان فوز (کامیابی)،^۱ فلاح (رستگاری)^۲ و سعادت (خوشبختی)^۳ یاد می‌کند.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان دریافت که استکمال و به فعلیت رسیدن هر یک از توانش‌های انسان، فقط به میزانی ارزشمند و کمال آفرین است که زمینه تحقق کمال بی‌پایان و جاودانه را فراهم سازد و مقدمه دستیابی به کمال نهایی باشد،^۴ به عبارت دیگر، رشد و کمال بودن آنها مقدماتی است و با فقدان جنبه مقدماتی، ارزش و مطلوبیت انسانی خود را از دست می‌دهند.^۵

۱. احزاب / ۷۱. هر کس از خدا و رسولش فرمانبرداری کند، حقیقتاً به کامیابی بزرگی دست یافته است.

۲. بقره / ۵. آنها [مومنان و امتی] برخوردار از هدایتی از سوی خداوندگارشان هستند و آنها رستگارانند.

۳. هود / ۱۰۸. و اما کسانی که خوشبختند، در بهشت جاودانه خواهند بود.

۴. محمدمهدی نراقی، جامع السعادات، ج ۱، ص ۳۸.

۵. محمود رجیبی، پیشین، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۲-۵- مصداق و مورد کمال نهایی

خدای متعال مصداق کمال نهایی را «تقرب» می‌داند. همه کمالات جان و تن، نردبانی است تا به آن قرب برسیم. و تا آدمی به آن مقام نرسد شایسته نام «انسان» نیست. بالاترین، خالص ترین، عام‌ترین و باقی‌ترین لذت، در نیل به قرب الهی نهفته است.^۱

معنای قرب، در قرب الهی به معنی عرفی آن نیست؛ ما در عرف قرب را به معنی دوری و نزدیکی (چه قرب و بعد حقیقی و چه مجازی) استفاده می‌کنیم. اما آیا قرب به ذات حق قرب حقیقی است یا مجازی؟ آیا در قرب فاصله از بین می‌رود و به تعبیر قرآن «لقاء رب»^۲ صورت می‌گیرد یا قرب به اندازه «قاب قوسین او ادنی»^۳ حاصل می‌گردد، و یا این که همه این تعبیرات، تعبیراتی مجازی است؟

همه بندگان و آفریدگان برخوردار از قرب تکوینی به خداوند هستند، چون خداوند متعال احاطه وجودی بر آنها دارد و هستی و همه شئون وجودی موجودات در قبضه قدرت او وابسته و نیازمند به اراده و مشیت او هستند و هر چیزی با اراده او تحقق می‌یابد و با اراده او نیز معدوم می‌گردد.^۴

مسلم خدا دوری و نزدیکی ندارد. زیرا گذشته از ادله نقلی، عقل نیز حکم می‌کند که چون خدا ماده و جسم نیست لذا بُعد و قرب مکانی مراد نیست و مراد بُعد و قرب روحانی است که سفر روحانی می‌خواهد و در آن بُعد منزل معنی ندارد.^۵ نزدیکی به خدا عینا مانند نزدیکی به یک صاحب مقام اجتماعی است یعنی خدا از بنده خود خشنودی حاصل می‌کند و در نتیجه، لطف و عنایتش عوض می‌شود و بیشتر و بیشتر می‌شود.^۶ منظور از قرب خدای

۱. همان، ص ۲۲۵.

۲. کهف / ۱۱۰؛ بقره / ۴۰ و ...

۳. اسراء / ۹.

۴. محمدتقی مصباح یزدی، خودشناسی برای خودسازی، صص ۳۲۵-۳۲۷.

۵. حافظ می‌گوید: «گر چه دوریم به یاد تو قدح می‌گیریم * بعد منزل نبود در سفر روحانی». (شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین

حافظ، دیوان اشعار، غزل ۴۵۴)

۶. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۲۹۳.

متعال که مطلوب نهایی انسان است و باید در اثر حرکت اختیاری خود به آن نائل گردد، کم شدن فاصله زمانی و مکانی نیست. زیرا پروردگار متعال آفریننده زمان و مکان و محیط بر همه زمان‌ها و مکان‌هاست و با هیچ موجودی نسبت زمانی و مکانی ندارد.^۱ مشرق و مغرب از آن خداست، و به هر سو رو کنیم خدا آنجاست.^۲

با این بیان روشن می‌شود که مراد از قرب، قرب عرفی، مکانی و ذاتی و تکوینی نیست. بلکه مراد آن است که انسان آن قدر در انسانیت خویش کامل شود که در حیطة انسانیت خود و تا جای ممکن به مبدا اعلی و خدای خود تشبه بجوید.

۲-۶- کمال نهایی از منظر انسان‌شناسان غربی

هدف و غایت انسان تنها دغدغه متفکرین اسلامی نبوده و در باختر زمین نیز اندیشمندان در پی دستیابی به این مهم، نظریاتی دارند. آنان در جواب اینکه برای به سازی آینده انسان چه باید کرد؟ و اهداف غایی پیشرفت انسان کدام است؟ کلماتی دارند که به آنها اشاره می‌شود:

۲-۶-۱- فرویدی‌ها

مکتب روانکاوی فروید، به نقش تعارضات ناهشیار در تبیین رفتار و شخصیت فرد تاکید دارد. به نظر او بسیاری از رفتارهای انسان تحت تأثیر انگیزه‌های ضمیر ناخودآگاه است. اندیشه‌ها و خاطرات ضمیر ناخودآگاه، بویژه از نوع جنسی و پرخاشگرانه، ریشه‌ی اختلال‌های روانی هستند و این گونه اختلال‌های روانی می‌توانند با تبدیل اندیشه‌ها و خاطرات ناخودآگاه به آگاهی، از راه درمان‌های روانکاوانه، درمان شوند.

از نظر او، تجربه‌های گذشته و دوره‌ی کودکی بر رفتار فرد بالغ در تکانه‌های ناهشیار در زندگی روزمره، در رؤیاهای، خاطره‌ها و لغزش‌های زبانی تاثیر می‌گذارد.

۱. حدید / ۴.

۲. بقره / ۱۱۵.

فروید، دارای تفکر تحولی است، اما از نوع مکانیکی آن. فرض او این است که در رشد انسان پس از ۵ سالگی چیز تازه‌ای به وجود نمی‌آید و واکنش‌ها و تجربه‌های پس از آن را باید تکرار گذشته دانست.

وی در ادامه مسیر دیگری را در بررسی‌های خود در پیش گرفت که خود تحلیلی^۱ نام گرفت. وی پس از مرگ پدرش دچار آشفتگی و اضطراب شد و همین امر او را بر انگیخت تا به بررسی رؤیاهای و خاطره‌هایش بپردازد. از طریق این تحلیل‌ها چیزی را کشف کرد که خود آن را بزرگ‌ترین دستاوردش می‌دانست؛ «عقده‌ی ادیپ» که کودک به دلیل عشق به پدر یا مادر (جنس مخالف) با پدر یا مادر (جنس موافق) خود به شدت به رقابت می‌پردازد. با این مقدمه کوتاه از مکتب فروید، به دیدگاه او در باره کمال انسانی می‌پردازیم. به عقیده ایشان «چشم انداز انسان، تاریک است. سرشت خودخواهانه انسان، ریشه مشکلات اوست و ریشه زیست شناختی این سرشت، اصلاح آن را جز از طریق تکامل^۲ دشوار می‌سازد. به ادعای فروید، تشویق غرایز زندگی بخش (مثل جنسیت) و تضعیف غرایز ویرانگر (مثل پرخاشگری) شاید بتواند به انسان کمک کند؛ اما فروید خود چندان امیدی به این اقدامات نداشت.»^۳

۲-۶-۲- نو فرویدی‌ها (فروم، اریکسن)

زندگی اجتماعی بشر در نگاه نو فرویدی‌ها به عنوان کمال نهایی عنوان شده است. سعی نو فرویدی‌ها بیشتر بر این بوده است تا جامعه‌ای بیافرینند تا استعدادها و خلاقیت‌های انسانی شکوفا شود و بستر سازی مناسب برای شکوفایی استعدادها، هدف غایی این مکتب فکری است. به باور اینان «خطاهای انسان از اثرات منفی اجتماع سرچشمه می‌گیرد؛ از این روی، اگر بتوان اجتماع را به شکلی تغییر داد که نقاط قوت انسان را تقویت و نقاط ضعیف او را تضعیف

۱. self-analysis

۲. Evolution

۳. محمود رجیبی، پیشین، ص ۲۳۲.

کند، سرنوشت انسان بهتر خواهد شد. هدف غایی پیشرفت انسان، ایجاد اجتماعی است که به همه مردم اجازه می‌دهد خلاقیت خود را برای انجام کارهای خوب برآورده سازند.^۱

۲-۶-۳- مارکسیست‌ها

در این مجال به بررسی نظر مارکس و فروم، به عنوان طلایه داران این مکتب اشاره می‌کنیم؛ اگر چه مارکس و فروم همواره به عنوان یک تکامل‌گرای اجتماعی تفسیر شده‌اند، که تاریخ انسان را در قالب «مراحل» تکامل‌یابنده مطلق نشان داده‌اند، آشکار است که مارکس درکی بسیار پیچیده‌تر از تاریخ بشر داشته، که به معنای «مسیرهایی» چندخطی است.^۲ نهایت آرمان انسان از منظر مارکسیست‌ها، ایجاد اجتماعی سوسیالیستی که در آن همه شهروندان در ابزار تولید و فرآورده‌ها سهیم باشند. ایجاد چنین جامعه‌ای راه حل مشکلات انسان و هدف غایی ترقی اوست. در باور اینان، افراد هنگامی خود را بیش از همه ارضاء شده می‌یابند که به اهداف جمعی کمک برسانند.^۳

۲-۶-۴- رفتارگرایان (اسکینر)

یکی از بزرگترین نظریه پردازان رفتارگرایی، فردریک اسکینر است. وی اعتقاد دارد روانشناسی علم رفتار مشهود است. براساس این نظریه، رفتارهای قابل رؤیت و ظاهری، که کنترل آنها نیز آسان است، اهمیت فراوان دارند. وی یادگیری را تعقیب در احتمال وقوع رفتار می‌داند و می‌گوید که اکثریت تعقیبات ذکر شده در نتیجه شرطی شدن عامل پدید می‌آیند. شرطی شدن عامل به آموختنی‌هایی گفته می‌شود که احتمال اتفاق افتادن پاسخ آنها بیشتر است. ایشان معتقدند اگر رفتاری تقویت شود، احتمال تکرار آن افزایش می‌یابد. به طور کلی اسکینر معتقد است، همان طور که شرطی شدن عامل، در یادگیری حیوانات مؤثر است، به

۱. محمود رجبی، پیشین، ص .

۲ Patterson, T.C. 2009. Karl Marx: Anthropologist. Oxford: Berg. Page 105.

۳. محمود رجبی، پیشین، ص ۲۳۲.

همان اندازه نیز بر رفتار انسان اثر گذار است. وی مهمترین عامل یادگیری را استفاده از وسایل و ابزارهای آموزشی می‌داند و آموزش برنامه را توصیه می‌کند.

اما در باور اسکینر به عنوان مهم‌ترین شخص مکتب رفتار گرایان، هدف غایی پیشرفت انسان، بقای نوع بشر است و هر چیزی که به این هدف کمک کند، مطلوب است و هم چنین آماده سازی محیط‌ها در کمک کردن به بقاء نقش اساسی دارد. ایشان با تاثیر از شرطی پذیری رفتار انسان‌ها، معتقد است محیط‌هایی که به طور مقتضی آماده شده باشند، می‌توانند تقویت کننده قشرهایی باشند که احتمال بقا را افزایش می‌دهند (مانند سازندگی، صلح، کنترل جمعیت، و غیره).^۱

۲-۶-۵- تجربه گرایان

از میان تجربه گرایان بخاطر موضع شفاف در هدف انسانی، به نظر هابز می‌پردازیم. ایشان بحث قراردادهای اجتماعی را هم مطرح کرد، بعد در تئوری خودش به این نتیجه رسید که حکومت و حاکم باید یک حکومت مطلقه داشته باشد.^۲ این مطلقه ایشان هم هیچ ربطی به ولایت مطلقه‌ای که در نظریه سیاسی اسلام است، ندارد. او می‌گفت حاکم که در رأس جامعه قرار دارد، باید اختیارات حداکثری داشته باشد؛ به این معنا که مردمی که حقوق طبیعی دارند مثل حق آزادی و حقوق دیگر این حقوق را به حاکم واگذار و تفویض کنند. حاکم می‌تواند مردم را سانسور کند، آزادی بیان‌شان را بگیرد و حتی به طور موردی هم اگر این‌ها را به زندان انداخت یا به قتل رساند می‌تواند. فقط اختیار ندارد دسته جمعی مردم را به قتل برساند. هابز می‌گوید در تعمد، واپسین خواهش یا بیزاری را اراده، یا فعل اراده کردن می‌نامند. «بنابر این اراده بازپسین خواهش است». بنا بر نظر هابز کاملاً طبیعی و بنابر این کاملاً معقول است که هر کدام از ما تنها در پی کامجویی و بقای خود باشیم. در وضع طبیعی، انسان‌ها خودخواهند و

۱. همان، ص ۲۳۲.

۲. مایکل پالمر، مسائل اخلاقی، ترجمه علیرضا آل بویه، ج دوم، تهران: نشر سمت، ۱۳۸۹، ص ۷۹.

حیاتشان گوشه گیرانه، فقیرانه، آلوده، ظالمانه و کوتاه است، حیات جنگ همه علیه همه است،^۱ پس اولین قانون طبیعی دستور عام عقل است بدین معنی که «هر کس باید تا جایی که امیدوار است برای تحصیل صلح بکوشد؛ و هنگامی که از تحصیل صلح عاجز ماند می‌تواند همه بیماری‌ها و مزایای جنگ را بجوید و به کار برد».^۲ دومین حکم اخلاقی هابز این است که «آدمی باید مایل باشد که، چنانچه دیگران نیز مایلند، تا جایی که برای صلح و دفاع خود لازم میدانند از حق خویش بر همه چیز چشم‌پوشد، و به آن اندازه اختیار بر دیگران رضایت دهد که روا می‌دارد دیگران بر او داشته باشند».^۳ و از این احکام است که هابز ضرورت تسلیم شدن به قدرتی مطلق که بتواند به تنهایی ضامن صلح باشد را نتیجه می‌گیرد، هابز می‌گوید این قوانین و هر قانون دیگری وجداناً الزام آورند.

هابز برای نیل به هدفی والا برای انسان، معتقد است باید از داده‌های تجربی استفاده کرد تا از این رهگذر رفتار انسان‌ها را پیش‌بینی و کنترل کرد. استفاده از فاکتور تجربه راه خوبی برای کمک به پیشرفت انسان است.^۴

۲-۶-۶- سود گرایان

عقیده سود گرایان بر این است که تنها سعادت یا نفع شخصی من نیست که ارزش دارد، بلکه سعادت یا نفع شخصی هر کسی که نسبتی با عمل من دارد نیز مهم است. جرمی بنتام و شاگردش جان میل از شخصیت‌های مهم این مکتب به حساب می‌آیند و افکار این دو آیینه تمام‌نمای این تفکر است. به باور آنها باید نهادهای موجود در جامعه را با آثار و نتایجشان به چالش کشید تا بیشترین سود را برای بیشترین افراد داشته باشند چون اجتماع

۱. هابز، توماس، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰، فصل ۲۳، ص ۱۱۵.

۲. همان، ۱۱۷.

۳. همان، ۱۱۸.

۴. محمود رجیبی، پیشین، ص ۲۳۳.

است که باید رفتار را کنترل کند، به نحوی که بیشترین سود، عاید بیشترین تعداد مردم شود.^۱

۲-۶-۷- انسان گرایان (مازلو، راجرز)

در نظر مازلو هر شخصی دارای یک میل فطری است که او را به سوی رشد و تحقق خویشتن سوق می‌دهد؛ ولی این نیروی درونی، چنان خرد و ظریف است که در مواجهه با فشارهای محیطی متعارض، به سادگی کنار گذاشته یا نادیده گرفته می‌شود؛ از این روی، کلید به سازی کیفیت زندگی انسان در شناسایی اجتماع و تشویق به روز رسانی آنی نیروی درونی نهفته است.

اما راجرز عقیده دارد افراد به تأیید بی‌قید و شرط دیگران نیاز دارند تا خود را به عنوان یک شخص بپذیرند و سپس شروع به رشد و پیشروی تا نهایت استعداد خود کنند، بنابراین، افزایش میزان تأیید، کلید به سازی وضعیت انسان است. خود متحقق سازی تک تک انسان‌ها، هدف پیشرفت انسان است.^۲

۲-۶-۸- انسان گرایان وجودگرا (می، فرانکل)

در باور اومانستی چون «می» هر چیزی باید جلوی اراده انسانی سر تسلیم فرود آورد حتی در دنیای امروزی نیز که روابط اجتماعی و سلسله علل و اسباب بیشتر و پیچیده‌تر شده است، انسان معاصر باید بداند که هنوز اراده‌ای از آن خود دارد، و باید پیامزد که مواقع اعمال آن را بشناسد. انسان با بازیافتن حس اراده می‌تواند وضعیت خود را بهبود بخشد. هدف هر انسانی باید این باشد که اراده و عزم درونی خود را اصلاح و تقویت کند تا از این رهگذر به خوبی‌ها و هر آنچه که می‌خواهد برسد.

۱. مایکل پالمر، پیشین، صص ۱۲۵-۱۲۷.

۲. محمود رجیبی، پیشین، ص ۲۳۳.

اما در دیگر سوی هستند اومانیهایی نظیر «فرانکل» که اصالتی برای اراده قائل نیستند و بیشتر به دنبال مبنایی بر این اراده هستند. از منظر ایشان، هر انسانی نیاز دارد که با یافتن چیزی یا کسی که بتواند برای خاطر آن زندگانی کند، به حیات معنا بدهد. این منبع معنا، برای تصمیم‌گیری‌ها یک مبنا فراهم می‌کند و انسان را از یأس و تنهایی می‌رهاند.^۱

۲-۶-۹- وجود گرایان خداپاوار (بوبر، تیلیش، فورنیه)

با توجه به اینکه رابطه دو جانبه، صریح و صادقانه انسان با خداوند و مردم، از نگاه وجودگرایان یک منبع هدایت برای اعمال آزادانه و تسریع پیشرفت انسان است، بایست که همیشه اعمال و رفتار انسان در این راستا باشد.

۲-۷- قرب الهی

با مراجعه به آیات الهی بر می‌آید که خدای متعال کاملترین مرتبه کمال انسانی را «قرب» می‌داند.^۲ البته واژه‌های دیگری نیز در تعبیر از این مقام و کمال هم آمده است که نیاز به معنا شناختی دارد. خدای متعال عموم انسانها را خطاب قرار می‌دهد و لقاء خود را به عنوان کمال انسان معرفی می‌کند.^۳

مسلماً منظور از قرب خدای متعال که مطلوب نهایی انسان است و باید در اثر حرکت اختیاری خود به آن نائل گردد، کم شدن فاصله زمانی و مکانی نیست. زیرا پروردگار متعال آفریننده زمان و مکان و محیط بر همه زمانها و مکانهاست و با هیچ موجودی نسبت زمانی و مکانی ندارد. هر جا باشید او با شماست.^۴ مشرق و مغرب از آن خداست، و به هر سو رو کنید خدا آنجاست.^۵

۱. همان، ص ۲۳۳.

۲. برخی از آیاتی که به کلمات قرب اشاره دارند عبارت‌اند از: بقره / ۶-۷؛ واقعه / ۱۱؛ احزاب / ۳۵؛ انبیا / ۹۰؛ حج / ۳۴-۳۵؛

بقره / ۱۶۵؛ مائده / ۵۴.

۳. انشقاق / ۶.

۴. حدید / ۴؛ «و هو معکم این ما کنتم...».

۵. بقره / ۱۱۵؛ «و لله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله».

قرب و کم شدن فاصله ارزش ذاتی ندارد، بلکه «شرف المكان بالمکین». نزدیکی به خدا عینا مانند نزدیکی به یک صاحب مقام اجتماعی است یعنی خدا از بنده خود خشنودی حاصل می‌کند و در نتیجه، لطف و عنایتش عوض می‌شود و بیشتر و بیشتر می‌شود.^۱

۸-۲- حقیقت و ماهیت قرب

در بیان ماهیت قرب ما دو مشکل عمده داریم:

اول: آنکه ما مقام قرب را درک نکرده‌ایم تا آن را تعریف کنیم. درک و فهم ماهیت قرب برای ما سخت است. تنها زمانی می‌توان از قرب سخن گفت که بتوان به آن مرحله رسید. البته اگر زبان انسان را مَهْر نکنند و لبانش ندوزند!!^۲ تنها آیات و روایات است که ما را در شناخت نسبی آن کمک می‌کند.

دوم: نارسایی الفاظ در بیان ماهیت معانی عامی چون قرب و کمال. واقعیت قرب در قالب مفاهیم لفظی و ذهنی نمی‌گنجد. اما قبل از رسیدن به آن مرحله عالی تکامل انسانی، تنها به کمک عقل خویش و استفاده از مفاهیم و گزاره‌های نقلی می‌توانیم پرتو و شعاعی از آن مقام بیابیم و تحلیلی ذهنی و عقلی از آن به دست آوریم.^۳ نیز با نفی تصویرهای منحرف، می‌توان مفهومی اجمالی از قرب به دست آورد.

مراد از قرب، قرب مکانی، زمانی، اعتباری و تشریفاتی نیست؛ قرب مرتبه‌ای از وجود است که در آن استعدادهای ذاتی شخصی با سیر و حرکت اختیاری خودش به فعلیت می‌رسد^۴ مرتبه‌ای که درک عمیق و بی‌واسطه وجودی خود از خداوند، از مهم‌ترین ویژگی‌های آن است و جز با تکامل حقیقی نفس حاصل نشود. شاید عده‌ای از نویسندگان این بحث را تحت عنوان کرامت انسانی که حاکی از شأنیت وی دارد، بحث کرده باشند.^۵

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، پیشین، ج ۳، صص ۲۹۱، ۲۹۳.

۲. هر که را اسرار حق آموختند * مهر کردند و لبانش دوختند.

۳. محمدتقی مصباح یزدی، خودشناسی برای خودسازی، ص ۳۲۸.

۴. همان، ص ۴۱.

۵. ریچارد پاکین، پیشین، ص ۸۲.

نزدیکی به خدای متعال از مباحث مهم علم اخلاق و عرفان نیز هست زیرا انسان در کمالات معنوی تا بی‌نهایت توان سیر دارد و این بی‌نهایت به غیر از خدا در هیچ جا، قابل تصور نیست^۱ و از نظر مکتب اخلاقی اسلام؛ هدف نهایی و برگشت گاه انسان، خداست^۲ و چاره‌ای از این ملاقات نیست حال اگر این ملاقات با رضایت خالق باشد «فروح و ریحان» و «راضیه مرضیه» در این صورت به کمال اصلی خود رسیده است و اگر خدا از انسان خشنود نباشد جز عذاب چیزی عائد او نخواهد شد. ما همین قدر می‌فهمیم که انسان با خدا رابطه‌ای پیدا می‌کند که دیگر حائلی بین او و خدا باقی نمی‌ماند.

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز^۳ درک مفهوم قرب برای افراد معمولی محال است. بیان این حقایق برای انسان، مثل این است لذت نکاح را برای طفل صغیر بیان کنند. اما طبق روایات، آن‌چه از لذت‌ها برای مخلوق امکان داشته باشد در مقام قرب موجود است. با وجود چنین امکانی خدا باید موجودی را خلق کند که بتواند این لذت‌ها را درک کند. از این رو خداوند متعال ائمه و معصومین را برای درک آن لذت‌ها آفرید. ما به برکت بیانات معصومان معتقدیم که دیگران هم هر چه دارند طفیلی آن‌ها هستند. آنجا خانه آن‌هاست و دیگران مهمان‌اند.

پس هدف نهایی، مقامی نزدیک به خداست. به این معنا که آنچه کمال و لذت برای مخلوق امکان دارد آن‌جا جمع است. البته همه مقربان درگاه الهی در یک درجه نیستند، اما در بین آن‌ها کسانی هستند که همه لذت‌های ممکن را واجد می‌شوند و دیگر خلأی در وجودشان باقی نمی‌ماند و این همان خلیفه الله و مظهر الله تبارک و تعالی است.^۴ اما عبادت هدف متوسط است و هدف مقدماتی فراهم شدن زمینه برای انتخاب و امتحان است.

۱. نجم / ۱۴.

۲. فاطر / ۱۸؛ بقره / ۲۸۵؛ لقمان / ۱۴.

۳. شمس الدین محمد بن بهاء الدین حافظ، غزل ۲۶۶.

۴. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، به کوشش جمعی از نویسندگان، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۸۷.

نقطه اوج قرب به خدا، مقامی است که انسان به ذات اقدس الهی رهنمون می‌شود؛ در جوار رحمت الهی استقرار می‌یابد؛ چشم و زبان او می‌شود و به اذن خدا کارهای خدایی می‌کند. از جمله‌ایاتی که بر حقیقت یاد شده دلالت دارد، دو آیه ذیل است:

۱. «ان المتقين في جنات و نهري في مقعد صدق عند مليك مقتدر»^۱؛ به راستی که پرهیزکاران در باغ‌ها و جویبار[بس با شکوه] در جایگاهی راستین نزد پادشاهی مقتدرند.

۲. «فاما الذين آمنوا بالله و اعتصموا به فسيدخلهم في رحمة منه و فضل و يهدبهم اليه صراطا مستقيماً»^۲؛ پس کسانی که به خدا ایمان آورده و به آن [قرآن] چنگ زدند، خداوند آنها را در رحمت و فضل خویش وارد کند و از صراط مستقیم به سوی خود رهنمون گرداند.

و از جمله روایات بیانگر این حقیقت، حدیث قدسی نبوی است که به حدیث «قرب النوافل» مشهور است و در این رساله در بیشتر مباحث راه گشای ما بوده است. حضرت می‌فرماید:

«ما تقرب الي عبد بشئ احب الي مما افترضت عليه و انه ليتقرب الي بالنافلة حتى احبه فاذا احبته كنت سمعه الذي يسمع به و بصره الذي يبصر به و لسانه الذي ينطق به و يده التي يبسط بها»^۳.

«هیچ بنده‌ای با چیزی محبوب‌تر از واجبات به من نزدیک نمی‌شود. بنده، همواره [مرحله به مرحله] با کارهای مستحب [افزون بر واجبات] به من نزدیک می‌شود تا آن جا که دوستش می‌دارم و چون محبوب من شد، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او می‌شوم که با آن می‌بیند و زبان او می‌شوم که با آن سخن می‌گوید و دست او می‌شوم که با آن، اعمال قدرت می‌کند»^۴.

۱. قمر / ۵۴ و ۵۵.

۲. نساء / ۱۷۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، باب «من آذى المسلمين و احقرهم»، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵، ج ۸، ص ۳۵۲.

۴. همو، چاپ اول، تهران: اسوه، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۵۲.

گاه نیز مقصود از قرب، وابستگی موجودات جهان و از جمله انسان به خداوند و حضور دایمی همه موجودات در پیشگاه او است که در روایات و آیات آمده است. مانند: «و نحن اقرب الیه من حبل الوریث»^۱؛ «و ما به او [انسان] از رگ گردن نزدیک تریم». این معنا نیز در قرب به عنوان کمال نهایی انسان، مد نظر نیست؛ زیرا این قرب برای همه انسان وجود دارد.

دوست، نزدیک‌تر از من به من است وین عجب‌تر که من از وی دورم^۲ بلکه مقصود آن است که انسان در اثر اعمال شایسته برخاسته از ایمان و همراه با تقوا، ارتقای وجودی می‌یابد و حقیقت وجود او اشتداد یافته، متعالی‌تر می‌شود؛ به گونه‌ای که خویشتن خویش را با علم حضوری آگاهانه می‌یابد و با شهود نفس خویش و وابستگی کامل و محض خود به خداوندگارش، خداوند را با علم حضوری آگاهانه می‌یابد: «وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة»^۳. «قرب الهی، درک شدت نیاز به خداست و بس».

با این همه می‌توان با نفی تصویرهای نادرست، تصویری کلی هر چند ناقص از مقام قرب را ارائه داد.

چنانکه اشاره رفت قرب به خدا نمی‌تواند از مقوله قرب مکانی یا قرب زمانی باشد چرا که زمان و مکان ویژه موجودات مادی است و خداوند، فراتر از زمان و مکان است.^۴ اما اگر از این نکته روشن و بدیهی گذر کنیم سه نوع تفسیر برای قرب قابل ذکر است که با بیان هر کدام نهایتاً به تفسیر صحیح از قرب خواهیم رسید.^۵

۱. ق / ۱۶.

۲. ابو محمد مُصلِح‌الدین بن عبدُالله سعدي، گلستان، باب دوم، حکایت یازدهم.

۳. قیامت / ۲۲-۲۳.

۴. نصیرالدین طوسی، کشف المراد، ترجمه علی شیروانی، چاپ اول، قم: انتشارات دارالعلم، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۵۱.

۵. لازم به ذکر است که در تفسیرهای سه‌گانه که از قرب آورده‌ایم از سخنان استاد مصباح یزدی به وفور استفاده کرده‌ایم. رک:

سایت آیت الله مصباح یزدی به نشانی: <http://mesbahyazdi.ir/node/3500>، قابل دسترسی در تیرماه ۱۳۹۱.

۲-۸-۱- تفسیر اول

تفسیر اول چنین است که انسان ناقص با پیمودن تکامل، فاصله خود را با کامل مطلق روز به روز کمتر می‌کند. تکامل به این معنی مثل رشد در نباتات است. انسان در این تفسیر با اینکه کامل مطلق نمی‌شود اما فاصله را کم می‌کند و شبیه‌تر به او می‌شود. مثلاً در تمامی صفات خود به صفات الهی تشبیه می‌کنیم.

نقد و بررسی تفسیر اول

مسئله این تفسیر و برداشت از قرب و کمال نهایی فاسد است. و با تعالیم اسلامی منافات دارد. در این تفسیر فرض شده است که قدرت و علم ما مستقل از علم و قدرت خداست و در صورت تکامل صفات ما به خدا شبیه‌تر می‌گردیم. به عبارت دیگر این تفسیر نوعی استقلال برای انسان قائل است.

به علاوه قریبی که در آن تفسیر ارائه می‌شود ارتباطی با عبادت ندارد و از طریق عبادت حاصل نمی‌گردد. بلکه بیگانه با آن محسوب می‌گردد؛ چون پارسایی، خضوع و خشوع در برابر خداوند در جهت نفی استقلال انسان و منافای با آن تفسیر است. مثلاً باید گفت گالیله چون علم بیشتری دارد به خدا نزدیکتر است.

۲-۸-۲- تفسیر دوم

مفهوم دوم قرب عبارت است از قرب اعتباری و تشریحی که معنایی است اکتسابی و قابل انطباق بر کمال نهایی. وقتی انسان به بندگی و اطاعت خداوند پرداخت به مقامی می‌رسد که در پرتو آن از احترام و منزلت ویژه‌ای در پیشگاه خداوند برخوردار می‌گردد و به مطلوب خود نائل می‌شود و مورد عنایت خاص الهی قرار می‌گیرد و همه خواست‌ها و دعاهایش به

اجابت می‌رسد؛ چنان که خداوند متعال در پایان حدیث قرب النوافل^۱ می‌فرماید «ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته»^۲.

نقد و بررسی تفسیر دوم

در صحت این قرب تشریفی و اعتباری بحثی نیست، اما ما به دنبال معنای مناسبی برای لفظ قرب نیستیم. بلکه به دنبال شناخت هدف نهایی و کمال حقیقی انسان هستیم. نه جایگاه و منزلت اعتباری و عنوان تشریفی که در پی یافتن کمال واقعی حاصل می‌شود. پس باید توجه را به حقیقتی که ورای این تشریف و اعتبار نهفته است معطوف داریم. بنابراین، مقامی که با برخوردار گشتن از آن انسان مستجاب الدعوه می‌شود صرفاً مقامی تشریفی و اعتباری است و چون دیگر امور اعتباری، دارای ملاک حقیقی است که ما به دنبال شناخت آن ملاک و کمال حقیقی هستیم.

۲-۸-۳- تفسیر سوم

پس از بیان تفسیر اول و دوم از قرب الهی و بیان فساد و کاست‌های آن دو تفسیر صحیح از قرب الهی را ارائه می‌کنیم:

شکی نیست که انسان موجودی است مختار که با تلاش، حرکت استکمالی خویش را سامان می‌دهد و در نهایت، به حقیقتی می‌رسد که به آن کمال نهایی و قرب الهی و بی‌تردید وقتی با حرکت و تلاش خویش به آن هدف می‌رسد که قبلاً شناخت لازم به آن هدف داشته باشد. پس وجود سه عامل «اختیار، تلاش و شناخت»، نقش اساسی در رسیدن به کمال نهایی و

۱. عن ابی عبدالله(ع) قال: قال رسول الله(ص) قال الله: «ماتحبب العبد بشيء احب الی مما افترضه علیه و انه لیتحبب الی بالنافله حتی احبه، فاذا احبته كنت سمعها الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به، و یده الت بیبطش بها و رجله التی یمشی بها اذا دعانی اجبته و اذا سألنی اعطیته»؛ از پیامبر(ص) روایت شد که خداوند فرمود: «اظهار دوستی نکرد بنده من به چیزی دوست داشتنی‌تر از آنچه واجب کردم بر او، و او با نوافل به سوی محبت من می‌آید تا اینکه من نیز او را دوست بدارم. پس هنگامی که او را دوست بدارم شنوایی او می‌باشم آنگاه که می‌شنود و بینایی او می‌باشم آنگاه که می‌بیند و زبان او می‌باشم آنگاه که سخن می‌گوید و دست او می‌باشم آنگاه که ضربه می‌زند و پای او می‌باشم آنگاه که راه می‌رود، هنگامی که به درگاه من دعا کند اجابت می‌کنم و اگر از من درخواست کند به او می‌دهم» (ر.ک: احمد بن محمد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱؛ کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۵۲).

۲. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۲.

قرب خدا دارند و این کمال نهایی که عالی‌ترین کمال انسانی است و به ساحت معنوی و روحانی وجود انسان مربوط می‌گردد، مرتبه‌ای است از وجود که در آن، همه استعدادها و قابلیت‌های ذاتی، معنوی و انسانی شخص با سیر و حرکت اختیاری خودش به فعلیت تام می‌رسند. خواه آن حرکت سریع و برق آسا باشد؛ مانند بعضی از انبیاء و اولیای خدا که از نخستین لحظات دمیده شدن روح در کالبد ایشان، شروع به سیر تکاملی می‌کردند و در اندک زمانی، به کمالات بزرگی نائل می‌شدند، - چنانکه عیسی بن مریم (ع) در گهواره فرمود: «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا...»^۱؛ من بنده خدا هستم که به من کتاب داد و مرا پیامبر قرار داد - و خواه حرکت متوسط و یا کند باشد، مانند سایر مؤمنان. در مقابل این حرکت تکاملی، حرکت سقوطی و سیر قهقهه‌رایی کافران و منافقان قرار دارد.

۲-۸-۴- جمع بندی تفاسیر

شاید بتوان تفسیر اول را با تفسیر سوم قابل جمع دانست و گرچه عبارات و نوع بیان در تفسیر اول، با تفسیر سوم قابل جمع نیست، اما می‌توان به نحوی توجیه کرد و این گونه بیان کرد که انسان در اثر اعمال شایسته برخاسته از ایمان و همراه با تقوا، ارتقای وجودی می‌یابد و حقیقت وجودی او اشتداد یافته، متعالی‌تر می‌شود؛ به گونه‌ای که خویشتن را با علم حضوری آگاهانه می‌یابد و با شهود نفس خویش و وابستگی کامل و محض خود به خداوندگارش، خداوند را با علم حضوری آگانه می‌یابد. «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ أَلِيًّا رِبَّهَا نَاطِرَةٌ»^۲ چهره‌هایی در آن روز شادابند، خداوندگارش را نظاره‌اند.

۲-۹- تقرب یا هدف خلقت انسان

با توضیحاتی که در بندهای قبلی ارائه کردیم دانستیم که هدف نهایی از آفرینش انسان، درجه کاملی از وجود انسانی است که ما در دنیا نمی‌توانیم حقیقت آن را آن طور که هست

۱. مریم / ۳۰.

۲. قیامت / ۲۲-۲۳.

درک کنیم. مثل طفلی که از درک لذت ازدواج عاجز است. این مرتبه از تکامل در اصطلاح و ادبیات قرآنی و روایی «قرب به خدا» نام دارد.

انسان‌ها در جواب این پرسش که هدف از خلقت انسان چیست، بسته به جهان بینی خود جواب‌های یکسانی ندارند. کسانی که ورای ماده و این جهان را انکار می‌کنند سعی در توجیه این جهانی هدف خلقتند که دیدگاه آنها را به اختصار آوردیم اما کسانی که زندگی مادی را برای انسان منزلی از منازل زندگی بشر می‌دانند و به دنبال این جهان، به سرای دیگری معتقدند و این جهان را روزنه و پلی برای نیل به ابدیت می‌دانند، در مکتب این افراد، پاسخ به این پرسش، آسان است و بر فرض اگر هدف از آفرینش انسان را در این جهان نتوانند بدانند، هدف از خلقت را در جهان دیگر و در زندگی ابدی، جست‌وجو می‌کنند و می‌گویند: «هدف خلقت انسان در این جهان، آماده کردن او برای یک زندگی جاودانی است که خود هدف و مطلوب نهایی است».^۱

در خلقت و آفرینش، دو هدف می‌توان تصور کرد: نخست، هدف متوسط و دوم، هدف غایی و عالی. با مراجعه به آیات قرآن و روایات اهل بیت (ع) روشن می‌شود که هدف متوسط خلقت، عبادت و بندگی خداست.^۲ این مطلب، در همه پدیده‌های عالم ساری و جاری است. اما هدف عالی و غایی، وصول به مبدا نور هستی است، یعنی منتهی الیه سیر مخلوقات، اوست: «و انّ اِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهٰی»^۳؛ «الی ربک الرجعی»^۴ و «انا لله و انا الیه راجعون»^۵: که همگی این آیات غایت سیر را روشن می‌کنند. البته رسیدن به خدا همان به کمال مطلق رسیدن مخلوقات است. موقعی پدیده‌های هستی، کمال آخر خود را می‌یابند که به قرب الهی برسند. پس روشن شد هدف غایی خلقت، به کمال رسیدن همه موجودات و رسیدن انسان به مقام قرب الهی است. به عبارت صحیح هدف خلقت انسان، نزدیک شدن به کمال مطلق است.

۱. محمود رجبی، پیشین، ص ۲۳۱.

۲. الذاریات / ۵۷.

۳. نجم / ۴۲.

۴. علق / ۸.

۵. توبه / ۵۱.

۲-۱۰- درجات قرب الهی

با توجه به ماهیت قرب از یک سو، و ملاحظه آیات^۱ می‌توان گفت که قرب و بعد الهی، ذو مراتب است. اعمال انسانی، کم باشند یا زیاد، اگر دارای شرایط باشند، بسته به میزان و کیفیتشان مقرب یا مبعّد هستند. با این حساب قرب الهی درجاتی دارد. گفته می‌شود اعمال انسانی یا در جهت قرب است یا در جهت بُعد.^۲ به نظر می‌رسد توقف در زندگی و در جا زدن جز اعمال مبعّد باشد.

پس اصل ذو مراتب بودن قرب الهی مشخص شد که این مراتب نیز بی‌نهایت است: «و لکل درجاتٌ مما عملوا و ما ربک بغافلٍ عما تعملون»^۳؛ «و برای هر یک صالحان بر اساس اعمالشان درجات و رتبه‌هایی است و خداوند از آنچه می‌کنند، غافل نیست».

اما پهنا و فراز و فرود این قرب کجاست؟ فراز تا کجاست و فرود تا کجا؟ فراز انسان به سوی قرب می‌تواند بیش از فراز ملائک باشد و فرودش فروتر از حیوانات و جمادات.^۴ و بین این دو، درجات دیگر جنت و جهیم قرار دارد که به تبع آنها، انسان‌های مستقر در هر یک، دارای درجات و درکاتند.

شرط لازم برای قرب به خدا و رسیدن به کمال، وارد شدن در عالم ایمان است.^۵ پس ایمان گام اول قرب است. بعد از ایمان، میزان سیر انسان به این وابسته است که چقدر نیاز خود را به واجب الوجود درک می‌کند. این درک در سایه علم و عمل به دریافت قلبی مبدل می‌شود و به همان مقدار مقرب خواهد شد.

۱. آل عمران / ۱۶۳.

۲. محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۶۴.

۳. انعام / ۱۳۲.

۴. محمدبن یعقوب مسکویه، پیشین، ص ۷۸.

۵. والعصر / ۲. «إنّ الانسان لفي خسر إنا اللّذين آمنوا و عملوا الصالحات ...».

۲-۱۱- قرب از دیدگاه فلاسفه و اخلاقیون مسلمان

بی شک مرحوم مسکویه به عنوان پدر اخلاق فلسفی اسلام و بنیان گذار اخلاق فلسفی در اسلام است و مرحوم نراقی با فاصله هزار ساله از ایشان، شاه بیت اخلاق فلسفی را سروده است و بیان نقطه نظرات این دو بزرگوار می‌تواند بیانگر تمام افکار این مکتب اخلاقی باشد. از دیدگاه مسکویه و نراقی، تهذیب اخلاق در راستای رسیدن به خیر و سعادت است. غایت تهذیب و پیراستن نفس از رذائل و آراستن آن به فضائل، رسیدن به خیر و سعادت است.^۱ خیر مطلق همان غایت غایات است که کل هستی به او شوق دارند و هموست مقصود از ایجاد کل. اگر خیری وسیله رسیدن به این غایت نهایی باشد، خیر نسبی است نه مطلق. اما سعادت این است که هر شخصی با اراده خویش به سوی کمالی که در خلقت او نهاده شده است، حرکت کند. با این مقدمه، هر دو بزرگوار موافق‌اند و از این روی، انسان‌ها را در خیر مشترک، و در سعادتشان متفاوت خوانده‌اند.^۲ یعنی خیر نسبت به افراد انسان و حیوان متفاوت نیست، برخلاف سعادت که نسبت به افراد متفاوت است؛ سعادت انسان سعادت غیر از سعادت اسب است.^۳

بنابر این انسان، یک مطلوب نهایی را دنبال می‌کند گرچه امکان دارد هدف یا اهداف نهایی در انسان‌ها فرق کند ولی این حقیقتی است که افعال اختیاری انسان و از آن جمله تزکیه و تهذیب نفس به منظور وصول به هدف نهایی و مطلوب ذاتی انجام می‌گیرد.^۴ هر انسانی غایت و هدف نهایی دارد که همان منتهای سعادت اوست. بالاترین مرتبه سعادت از دیدگاه مرحوم مسکویه و مرحوم نراقی، در تشبیه انسان به مبدا خویش در صفات است؛ به این معنی که فعل زیبا از این جهت که زیباست از او صادر شود نه برای غرض دیگر. و این زمانی محقق می‌شود که حقیقت وی (نفس ناطقه‌اش) خیر محض گردد یعنی از همه

۱. محمد بن یعقوب ابن مسکویه، پیشین، ص ۵۹؛ محمد مهدی نراقی، پیشین، ص ۳۶.

۲. همو، پیشین، ص ۸۳؛ همو، پیشین، ص ۳۷.

۳. همو، پیشین، ص ۸۳.

۴. محمد تقی مصباح یزدی، اخلاق در قرآن، به کوشش اسکندری، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۱، ۳۹/۱.

پلیدی‌های جسمانی و آلودگی‌های حیوانی پاک شود و چیزی از عوارض طبیعی و خیالات و اوهام نفسانی پیرامون او جولان ندهد و وجودش از معارف الهی سرشار شود.^۱

۲-۱۲- راه دستیابی به قرب الهی

در مباحث قبل روشن شد که تکامل و تقرب وابسته به اعمال اختیاری انسان است اما این بدان معنی نیست که همه اعمال اختیاری مقرب هستند. به عبارت دیگر اختیاری بودن علت تامه قرب نیست. بلکه اعمال باید در کنار ایمان باشد.^۲ بنابراین می‌توان گفت: عوامل کلی قرب به خدا، ایمان و عمل صالح است؛ زیرا عملی که همراه با تقوا نباشد، صلاحیت تقدیم به پیشگاه خداوند را ندارد و عمل صالح نامیده نمی‌شود.^۳ به عبارت دیگر عمل باید «عبادت» باشد و به قصد قرب الهی ادا شود: «انما الاعمال بالنیات».^۴ پس تنها عملی که بالاستقلال عبادت است، نیت است و بقیه کارها در سایه نیت عبادت می‌شوند.

گویا امانوئل کانت هم به برخی ابعاد این حقیقت اشاره دارند و تنها خیر ذاتی را «نیت» می‌دانند. وی با ارائه مفهوم ارزش اخلاقی، عنصر دیگری را بحث نمود. او اصرار داشت که فعل یک فرد، حتی اگر صواب باشد، تنها در صورتی ارزش اخلاقی دارد که انگیزه او برای فعل فقط انجام کار صواب باشد. پس ارزش اخلاقی بستگی به انگیزه یا نیت فرد دارد، نه به آن چه که در واقع انجام می‌دهد.^۵

این نکته نیز باید گفته شود که در منطق قرآن، دستیابی به مقام قرب الهی برای همه انسانها با هر نژاد و ملیت و جنسیتی ممکن است^۶ و تنها با عمل اختیاری قابل تحصیل است.

۱. محمد بن یعقوب مسکویه، پیشین، صص ۸۰ و ۸۹؛ محمدهدی نراقی، پیشین، ص ۴۱.

۲. عصر / ۲؛ بقره / ۲۵؛ رعد / ۲۹، انبیاء / ۹۴ و الخ.

۳. مائده / ۲۷.

۴. محمد باقر مجلسی، پیشین، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۶، ص ۲۱۲.

۵. رک: مایکل پالمر، مسائل اخلاقی، ص ۲۱۱؛ محمدتقی مصباح یزدی، نقد مکاتب اخلاقی، بحث مکتب اخلاقی کانت.

۶. حجرات / ۱۳، «إنَّ أكرمکم عندالله أتقاکم».

در برابر عوامل کلی قرب که به آن اشاره شد، عوامل کلی سقوط و دوری از خداوند عبارتند از: دنیا طلبی،^۱ پیروی از شیطان^۲ و سرپرستی نسبت به تمایلات نفسی^۳ (هوای نفس) و غیره.^۴

۲-۱۳- رابطه ایمان و مقام قرب

تنها و تنها ایمان است که سمت خدا بالا می‌رود و عمل صالح نیز ایمان را تقویت می‌کند. «الی ه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه».^۵ یعنی گفتار خوب به سوی او بالا می‌رود و عمل صالح او را بالا می‌برد. آنچه که انسان را به سوی مقام قرب بالا و بالاتر می‌برد جوهره ایمان است که در فصل «رابطه ولایت و قرب» بحث کرده‌ایم. به اندازه افزایش یا کاهش ایمان، مقام او بالا یا پایین خواهد بود. هر که ایمانش بیش تقریبش بیش^۶ و ایمان کامل و توحید خالص، آن است که با نهایت درجه قرب الهی تلازم داشته باشد و دیگر مراتب نازل آن، با نفاق و شرک مخلوط است که برای بالا نشین‌ها به صورت خفی و برای پایین دست‌ها جلی است، منشا شرک نیت انسان است، پیامبر گرامی (ص) فرمودند: «نیتُ الشُّرکِ فی امتی آخفی مِن دبیبِ النملةِ السوداءِ علی الصخرةِ الصّماءِ فی اللیلةِ الظلماء»^۷؛ «نیت شرک در میان امت من، از راه رفتن مورچه‌ای سیاه بر روی سنگی صاف در شبی ظلمانی مخفی‌تر است».

۲-۱۴- رابطه قرب و کمال

با توجه به آن چه که تقدیم کردیم رابطه کمال انسانی و قرب الهی نیز روشن شد از نظر قرآن کریم قرب الهی تنها مصداق کمال نهایی است. عموم کمالات جسمی و روحی، نه تنها

۱. ابراهیم / ۳؛ طه / ۱۳۱؛ آل عمران / ۱۸۵؛ محمد / ۳۶ و

۲. ص / ۸۲؛ فاطر / ۶؛ یوسف / ۵ و

۳. یوسف / ۵۳ و ...

۴. اعراف / ۱۷۵ و ۱۷۶.

۵. فاطر / ۱۰.

۶. برای توضیح بیشتر، رک: محمدتقی مصباح، خودشناسی برای خودسازی.

۷. نصیرالدین طوسی، اوصاف الاشراف، ج ۳، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۷۳.

موضوعیتی ندارند بلکه همگی مقدمه‌ی رسیدن به آن است و انسانیت انسان در گرو دستیابی به آن است و بالاترین، ناب‌ترین، گسترده‌ترین و پایدارترین لذت، از رسیدن به مقام قرب حاصل می‌شود.^۱

نقطه اوج کمال انسانی و هدف نهایی و مقصد حقیقی که هر انسانی طبق فطرت خویش خواهان وصول به آن است و تمام فعالیت‌های وی برای رسیدن به آن صورت می‌پذیرد قرب الهی است. باید که این انگیزش فطری وی تحریک و اصلاح شود تا به دنبال کمالات پنداری، مجازی و دروغین نرود.

مقصود از هدف و کمال نهایی انسان، نقطه‌ای است که کمالی فراتر از آن برای انسان متصور نیست و آخرین پله نردبان ترقی انسان است که همه تلاش‌های انسان برای رسیدن به آن است.^۲ قرآن مجید از این نقطه اوج و مقام قرب تعبیرات مختلفی دارد.^۳

انسان از سوی خداست و به سوی خدا بر خواهد گشت^۴ و خمیر مایه انسانی و انسانیت انسان بخاطر روح خدایی است^۵ که در نهاد او به ودیعت گذاشته شده است. خدا کمال مطلق است و نقص و نبود و کمبود از ساحت قدس وی به دور است. خدای متعال صرف وجود و وجود محض است. از دیگر سوی حس کمال خواهی انسان اقتضا دارد که انسان در طلب کمال حقیقی که خداست باشد و سعی انسان بر این است که خود را با صفات کمالیه بیاراید و خود را بیش از پیش به خدا تشبیه کند. این تشبیه به مبدأ اعلی امکان ندارد جز به اینکه آدمی از صفات پست طبیعی و حیوانی و اولیه جدا، و رنگ الهی به خود گیرد. هر اندازه تشبیه و کمال انسانی بیشتر باشد همان سان به خدا نزدیکتر خواهد شد.

۱. محمود رجبی، پیشین، ص ۲۲۵.

۲. محمدمهدی نراقی، پیشین، ج ۱، ص ۳۸.

۳. احزاب / ۷۱. «هر کس از خدا و رسولش فرمانبرداری کند، حقیقتاً به کامیابی بزرگی دست یافته است»؛ بقره / ۵. «آنها [مؤمنان و امتی] برخوردار از هدایتی از سوی خداوندگارشان هستند و آنها رستگارانند»؛ هود / ۱۰۸. «و اما کسانی که خوشبختند، در بهشت جاودانه خواهند بود». و ...

۴. بقره / ۱۵۶؛ تغابن / ۳.

۵. حجر / ۲۹.

این همان تفسیر حکما از «مقام صبغه الهی» و «تشبه به مبدا اعلی» است.^۱ همه کارهای انسان، صبغه الهی دارد و به سان کارهای حق تعالی است؛ یعنی آدمی به مرتبه‌ای می‌رسد که عقل محض می‌گردد؛ خالی از هر گونه شائبه جسمانی و حیوانی. به طوری که ظهور همه معقولاتش، روشن‌تر از ظهور قضایای اوّلی و ضروری می‌گردد. هیچ‌کاری را جز برای رضای خدا انجام نمی‌دهد؛ زیرا کار وقتی الهی می‌شود که خیر محض باشد. اگر کاری خیر محض شد، برای انجام دهنده آن، انگیزه‌ای غیر از خود آن کار باقی نمی‌ماند؛ چون خیر محض، مطلوبیت ذاتی دارد. چنین انسانی آئینه تمام‌نمای خدا می‌شود؛ زیرا چون محض حُسن در او جلوه‌گر شد، اقتضای کار حُسن دارد، و چون محض جمال به حساب می‌آید، کار جمیل از او ناشی می‌گردد. چنین انسانی، اقتدا به فعل باری تعالی می‌کند؛ چرا که خدای متعال، ایجاد یک شیء را جز به خاطر خود آن، انجام نمی‌دهد و جهت دیگری خارج از ذات خود آن کار، داعی بر ایجاد و ظهورش نیست.^۲

۲-۱۶- خلاصه فصل

- ۱- همه تلاش‌های بشری به منظور دستیابی به کمال‌ها و نیل به سعادت برای انسان است. اصولاً انسان، بالفطره کمال طلب است.
- ۲- کمال صفت وجودی است که از غنای یک موجود حکایت می‌کند و صاحب کمال اگر ذی شعور باشد از کمال، لذت خواهد برد. کمال انسان با کمال سائر موجودات متفاوت است و کمالش در به فعلیت رسیدن استعدادهای انسانی اوست.
- ۳- مکتب‌های مادی که منکر امور دنیوی و ماورایی هستند، موضعی دنیاگرایانه دارند و مفهوم و معنای کمال و سعادت و راه دستیابی به آن را در امور مادی خلاصه می‌کنند.
- ۴- کمال هر موجود، از جمله انسان در عینیت یافتن و ظهور تمام استعدادهای نوعی آن موجود است.

۱. محمد مهدی نراقی، پیشین، ج ۱، صص ۴۰-۴۱.

۲. همان، ج ۱، صص ۹۱ و ۹۲.

- ۵- قرآن مجید کمال نهایی انسان را با واژگانی همچون فوز (کامیابی)، فلاح (رستگاری) و سعادت (خوشبختی) بیان می‌کند و مصداق کمال نهایی را قرب به خدا می‌داند.
- ۶- دستیابی به مقام قرب برای نیکان ممکن و فقط با عمل اختیاری برخاسته از ایمان و همراه با تقوا قابل دستیابی است.
- ۷- قرب الهی که مطلوب و کمال نهایی انسان است، خود درجاتی دارد و حتی کوچک‌ترین عمل اختیاری انسان در صورتی که واجد شرایط لازم باشد، تا حدی انسان را به خدا نزدیک می‌کند، بنابراین، بر اساس میزان و کیفیت اعمال خود، افراد درجات متفاوتی دارند. هر قدر ایمان فرد کامل‌تر باشد، تقرب وی بیشتر است و ایمان کامل و توحید ناب با آخرین مرتبه قرب الهی ملازم است.
- ۸- هدف نهایی قرب الهی است و هموست هدف خلقت انسان. در رابطه کمال و قرب باید گفت که قرب الهی تنها مصداق کمال نهایی است.
- ۹- اگر بناء انسان بر نیل به قرب الهی باشد، نظام اخلاقی استواری نیز خواهد داشت.

۲-۱۷- نتیجه گیری

انسان‌ها باید در آشفته بازار دنیای کنونی، هدفی به جز قرب الهی مدّ نظر نداشته باشد و همانگونه که فطرت او ندای وصال و قرب به کمال مطلق سر می‌دهد، بایست که خود نیز همنوا با نوای دل و هماهنگ با آهنگ آن باشد و در راه رسیدن به آن کوشا باشد. ایمان و عمل صالح (عبادت) راه رسیدن به آن است و انسان تا چشم در آن هدف متعالی دوخته است، راه زندگی را گم نخواهد کرد و تمامی اعمال وی سر و سامان خواهد گرفت و این همان نظام اخلاقی است که در گم‌شده اخلاق نویسان است.

فصل سوم:

عبادت

۳-۱- سر آغاز

عبادت، در واقع، ارتباط انسان با خداست. از این رو لازم است در زمینه چگونگی این ارتباط توضیح داده شود.

ارتباط متقابل خدا و انسان، یکی از موضوع‌های مهم و اساسی است که در ادیان و مذاهب مطرح است و هر کدام از آنها، آن را به گونه‌ای تفسیر و تبیین کرده‌اند.

از دیدگاه اسلام، اولاً خداوند احاطه کامل، فراگیر، همیشگی و بدون واسطه بر همه موجودات دارد. او در همه جا حاضر و بر همه چیز ناظر است. پروردگار جهان، با همه تعالیش، از هر چیز به انسان نزدیک‌تر است «در بلندی (بر همه چیز پیشی گرفته) پس چیزی والاتر از او نیست. و (به همه چیز) نزدیک است، پس چیزی نزدیک‌تر از او نیست»^۱. احاطه علمی او چنان است که «از اسرار دل مردمان، نجوای پنهانی نجواگران، عزم تصمیم گیرندگان، نگاه‌های زیر چشمی دیدگان، و آنچه در دل‌ها پنهان شده، یا پرده‌های گوش مخفیانه می‌شنود»^۲. آگاه است. او از «اثر هر قدمی، احساس هر حرکتی، آهنگ هر سخنی، جنبش هر لبی، همه‌همه هر نفسی، و از مکان هر موجود زنده‌ای و وزن هر ذره‌ای»^۳. با خبر است. آری علم خداوند، مطلق، کامل و استثنا ناپذیر است. ثانیاً: رابطه خدا با بندگان (ربوبیت الهی) رابطه رحمت، لطف، صمیمیت و مهربانی است. رحمت او چون علم و قدرت و دیگر صفاتش نامحدود و بی‌پایان است و شامل همه موجودات حتی کافران و زندی شامل می‌شود، حضرت

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

۲. اقتباس از خطبه ۹۱ نهج البلاغه.

۳. همان.

می‌فرماید: «وسعت رحمته کل شیء».^۱ «رحمت او همه را فراگرفته است». او «دائم الفضل».^۲

«سریع الرضا».^۳ «آمرزنده»، «بخشنده»، «دوست»، «انیس» و «رفیق» بندگان است.

از سوی دیگر، از دیدگاه اسلام، ارتباط انسان با خدا یک ارتباط سهل، آسان و برای همه کس، در همه جا و در همه حال ممکن و مطلوب است. «و إذا سئلك عبادی عني فإني قريبٌ أُجیبُ دعوةَ الداعِ إذا دعان».^۴ و چون بندگانم از تو درباره من سؤال کنند (بگو) من نزدیکم و دعای دعا کننده را وقتی مرا بخواند اجابت می‌کنم. حضرت علی (ع) این رابطه را با خدا را چنین تصویر می‌کند: «بدان! کسی که گنج‌های آسمان و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست داده و اجابت آن را به عهده گرفته است. تو را فرمان داده که از او بخواهی تا عطا کند، درخواست رحمت کنی تا ببخشد. خداوند کسی را بین تو و خودش حجاب قرار نداده و تو را به گرفتن واسطه مجبور نساخته... پس هر گاه او را صدا بزنی، می‌شنود و هر گاه با او مناجات کنی، نجوایت را می‌داند، پس حاجت خود را به او می‌رسانی و راز دلت را با او در میان می‌گذاری و از غم و اندوه خویش به او شکایت می‌بری و چاره آن را از او می‌خواهی ... سپس کلید گنج‌های خود را در دست تو نهاده، چون به تو رخصت دعا و خواهش داده، پس هر گاه خواستی درهای نعمتش را با دعا باز می‌کنی و باران رحمتش را پیاپی فرو می‌ریزی ...».^۵ آری! چنین است رابطه زیبای انسان با خدا! بنابراین عبادت، که همان ارتباط با آفریدگار است، بسیار آسان، پرشکوه، لذت بخش و سرشار از خیر و برکت است.

۱. همان.

۲. بخش آخر دعای کمیل.

۳. بقره / ۱۸۶.

۴. بقره / ۱۸۶.

۵. نهج البلاغه، نامه ۳۱، ص ۳۹۸ و ۳۹۹.

۳-۲- بررسی واژه عبادت

پس از تفحص در معاجم زبان عربی به این نتیجه می‌رسیم که واژه «عبد» بر معنایی مرکب از «اطاعت» و «فروتنی» دلالت می‌کند. نیز فهمیده می‌شود منظور از کلمه «عباده» عملی است که اطاعت از معبودی را به دنبال دارد.^۱

عبودیت، به معنای خضوع و خاکساری است.^۲ عبودیت و تواضع، تنها می‌بایست در برابر خدای متعال باشد و با این حساب، عنوان عبد بر غلامان و بندها اطلاق گردد. عبادت در لغت، به معنایی آمیخته از اطاعت همراه با خضوع بار می‌شود.^۳

با این بررسی اجمالی به دست می‌آید که به خاطر همین معنای خاص واژه «عبد» است که آن را مشدد و به صورت (عَبَدَ) به کار می‌برند و مثلاً می‌گویند: «عَبَدَ الطَّرِيقَ، عَبَدَ الشَّخْصَ»؛ یعنی طریق را صاف کرد، فلانی را برده خود کرد.

واژه عبد، دو اصل درست ولی متضاد دارد: «لین و ذل» و «شدت و غلظت». معنای عبادت با اصل اول «غلامی و بندگی» است. هنگامی که از این اصل در مورد بندگان الهی فعل ساخته می‌شود، می‌گویند: «عَبَدَ - يَعْبُدُ عِبَادَةً»؛ اما زمانی که بخواهند برای غلامان و کُفَّاتان فعل بسازند می‌گویند: «عَبَدَ» یعنی بنده گشت و به بندگی خود اقرار نمود. در اصطلاح، «مُتَعَبَّدٌ» کسی است که خود را در بست و وقف پرستش گردانده است. کافران را، مطیع و بندگان طاغوت و بتها می‌نامند و مؤمنان را مطیع و بنده خدای تعالی. شتر فرمانبردار را، «المعبد» می‌گویند که به معنی «رام و آرام» است. دقیقاً به خاطر همین معنی است که راه طراز و صاف را «طریق معبد» گفته‌اند. یعنی راهی که آنقدر مورد عبور و مرور قرار گرفته که صاف شده است.

۱. ر.ک: محمود بن عمر زمخشری، اساس البلاغه؛ ابن منظور محمد بن مکرم، لسان العرب؛ محمد بن محمد مرتضی زبیدی،

تاج العروس، ذیل واژه «عبد».

۲. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۳.

۳. محمد بن احمد انصاری قرطبی، تفسیر القرطبی، بیروت: مؤسسه تاریخ عربی، ج ۱، ص ۲۲۵.

اصل دیگر این لغت، «عبد» است و مفهوم قوت و استواری را داراست. در مورد لباس با داوم می‌گویند: «هذا ثوب له عبده»؛ یعنی این لباسی است که از استحکام برخوردار است.^۱ عده‌ای آورده‌اند: عبادت همان نهایت تعظیم و فروتنی است؛ و این کلمه به این معنی تنها لیاقت استعمال در باره خدای متعال را دارد؛ چرا که نهایت تعظیم مخصوص کسی است که نهایت انعام و مرحمت را دارد. این خصیصه تنها مختص باری تعالی است.^۲ در نقد این تعریف باید گفت که این تعریف جامع افراد و مانع اغیار نیست زیرا نمازهای معمولی را با آنکه عبادت است شامل نمی‌شود بی‌آنکه نهایت تعظیم را داشته باشد؛ و از سویی دیگر احترام به قبور ائمه و امام زادگان را که نهایت تعظیم در بر دارد شامل می‌شود با آنکه زیارت عبادت اصطلاحی نیست.

کسانی هستند که عبادت را «عمل مخالف هوس مکلف»، جهت إکرام خدا می‌دانند.^۳ خواجه نصیرالدین طوسی فرموده‌اند:

«عبادت عملی است که انسان با آن، تعظیم و اجلال آفریدگار خود و مقربان خدا را نظیر چون فرشتگان و انبیاء و ائمه را بزرگ دارد و اجلال کند و (به وسیله آن عمل) طاعت و پیروی دستورات صاحب شرع کند و تقوا را که مکمل و متمم این معانی است، شعار خود کند».^۴

در توضیح عبارت خواجه باید گفت که البته تعظیم و اکرام ملائکه، انبیاء و ائمه در حقیقت همان عبادت خود خدا است نه عبادت شخص آنها. چون این ذوات مقدس در طول خدایند نه در عرض و مقابل خدا.

عبادت صرف اعمال فیزیکی و ظاهری نیست بلکه این اعمال دارای معنی است. عبادت در تمامی شکل‌های خود معنا دار است؛ عبادت نشانگر آن است که فرد در برابر خدا سر تسلیم

۱. ابن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، صص ۲۰۵ - ۲۰۶.

۲. محمد علی بن علی تهنوی، کشف اصطلاحات الفنون، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۷ق، ج ۳، ص ۹۴۷.

۳. علی بن محمد بن علی جرجانی استرآبادی، التعلیقات، ص ۱۸۹.

۴. نصیرالدین طوسی، اخلاق ناصری، ص ۱۱۶.

دارد و در صدد تشکر از اوست. حقایقی که یک مسلمان به هنگام راز و نیاز ابراز می‌کنند، چنین است:

۱. حمد الهی با صفات جمال و کمال مختص خدا.
 ۲. تسبیح، تنزه و تقدیس او از تمامی نقص‌ها.
 ۳. شکرگذاری و بیان اینکه تمام خوبیها و نعمتها از جانب اوست.
 ۴. اطاعت خدا از آن روی که تنها او عبادت کردنی است.
 ۵. اعتراف به احدیت، واحدیت و بی‌مانندی او.
- با توجه به معنایی که گفته شد، هر اطاعتی عبادت نیست. تنها آن اطاعتی عبادت محسوب می‌شود که خالص برای دیگری باشد. شخصی که برای قضای حوائج خویش دست به کار می‌زند، عبادت اطلاق نمی‌شود. صاحب تفسیر المیزان نیز در ذیل آیه «ایاک نعبد...»، تمامی این معانی را برای واژه «عبادت» ذکر می‌کند.^۱

۳-۳- معنای اصطلاحی عبادت

۳-۳-۱- عبادت در منطق قرآن

گذشت که عبادت در لغت، به آن طاعتی اطلاق می‌شود که همراه با خضوع است. در مواردی نیز، عبادت به معنی اطاعت از سیره و دین می‌باشد نه عبادت و طاعت.

خدای متعال می‌فرماید: «فَقَالُوا أَتُؤْمِنُ لِبَشَرٍ مِثْلنا وَ قَوْمهما لَنَا عابِدُونَ»؟^۲ «پس کافران گفتند: آیا ما به دو انسان شبیه خودمان ایمان بیاوریم که تبارشان ما را بنده هستند؟ هر که بر طبق قانون سلطانی عمل نماید، او را عبادت کرده است،^۳ هم‌چنان که صرف گوش دادن به کلمات سخنران، به معنی عبادت اوست. بنابراین اگر موضوع سخنرانی، خدا، ارزش‌های الهی و مبانی شرع باشد و این سخنران انسان را به سمت خدا سوق دهد، مستمع در واقع خدا

۱. محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی، ج ۱، صص ۳۹ - ۴۳.

۲. مؤمنون / ۴۷.

۳. لسان العرب المحیط، ج ۴، صص ۶۶۴ - ۶۶۵.

را عبادت کرده است؛ و اگر کلمات منحرف، که انسان را از خدا دور و دورتر کند بر زبان جاری کند، گوش دادن به حرفها و کلمات وی، عبادت شیطان حساب می‌شود.^۱

عبادت در لسان قرآن بسی فراخ‌تر است. معنی واژه «عبد» و کلمات هم‌خانواده آن در منطق قرآن و در تعالیم و مفاهیم اسلامی طوری است که تمامی افعال انسانی را شامل می‌شود. طبق این معنی هر کس به طریقی در طریقی مفهوم عام عبادت گام بر می‌دارد. سرّ این مطلب در معنی عبادت نهفته است؛ عبادت جز طاعت خاضعانه معنایی ندارد و با این وصف تمامی انسانها، مومن و کافر، مرد و زن، بالغ و نارس، عابدند. آنچه بین افعال و عبادات فرق می‌گذارد، «معبود» است، برخی انسان را عبادت می‌کنند، برخی هوس و هوای نفس را. گروهی شیطان را معبود خود کرده‌اند و جمعی مشغول بت اند. در این هیاهو کسانی نیز هستند که تنها «الله» را عبادت می‌کنند.^۲

وقتی که می‌خواهیم عبادت از نگاه قرآن را بررسی کنیم، پای همین عامیت و عمومیت معنای آن به میان می‌آید: چرا که قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالُوا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ»^۳؛ بگو ای اهل کتاب به سوی گفتار مشترک ما و خودتان بیایید (و آن گفتار) این است که جز «الله» را عبادت نکنیم.

بدیهی است که خدا در این آیه به پیامبرش دستور می‌دهد که مشرکان را نه به اسلام، بلکه به عبادت الهی دعوت کند. چون عبادت وجه مشترک است.

۱. مستدرک سفینه البحار، ج ۷، ص ۶۴؛ بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۳۹ و ج ۲، ص ۹۴ و ج ۶۹، ص ۲۶۴. قرآن می‌فرماید: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»: اسراء / ۳۶؛ عن الباققر(ع): «من أصغى إلى ناطقٍ فقد عبده»، بحارالانوار، ۹۴/۲؛ ۲۶۴/۷۲؛ امام علی(ع) فرمودند: «أنها شیطان را صاحب اختیار خویش قرار داده‌اند و ... شیطان به زبانهایشان سخن می‌گوید الخ» غررالحکم، ج ۱، ص ۳۳۶.

۲. حمد / ۴. «ایک نعبد و ایک نستعین».

۳. آل عمران / ۶۴.

قرآن کریم در آیه «قل انی امرت ان عبدالله مخلصا له الدین»^۱ که پیامبرش را مامور به عبادت کرده است. این دعوت به عبادت الهی عبارت است از پذیرش و التزام به تمامی مفاهیم و تعالیم اسلام.

با این حال، توجه به پاره‌ای از آیات قرآن نشان می‌دهد که انسان می‌تواند معبود و معبودهای دیگری هم در دنیا اتخاذ کند: «و یومَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَائُكُمْ فزِيلْنَا بَيْنَهُمْ وَ قَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ آيَانَا تَعْبُدُونَ * فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ أَنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ»^۲؛ قیامت روزی است که همه را یکجا جمع می‌کنیم و به آنان که شرک ورزیدند می‌گوییم: شما و معبودهایتان همانجا که هستید بمانید. آنگاه آنها را از هم جدا می‌کنیم. شرکایشان خواهند گفت: «شما ما را عبادت نمی‌کردید» این که خدا شاهد است که ما از عبادتان خبر نداشتیم کافی است ما را.

این آیات حکایت از آن دارد که معبود برخی، هوایشان است. این دسته به خیال خامشان، بزرگ خاندانشان را اطاعت می‌کردند؛ اما خبر نداشتند که کارشان عبادت نفس و هوای نفسشان است.

در تفسیری که امام جعفر صادق(ع) از آیه «اتخاذ الرهبان ارباباً»^۳ دارند، فرموده‌اند: «و الله، چنین نبود و احبار و رهبان خلق را به عبادت خودشان دعوت نکردند، چون یقین داشتند که مردم دعوتشان را قبول نخواهند کرد؛ آنها حلال خدا را حرام و حرام الهی را حلال کردند مردم بی‌خبر چنین شد که عبادتشان کردند و مطیع آنها شدند»^۴.

۱. زمر / ۱۱.

۲. یونس / ۲۸ و ۲۹.

۳. توبه / ۳۱. «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُّرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ «حبرها و راهبان خویش و مسیح پسر مریم را به جای الله به خدایی گرفتند و حال آنکه مامور بودند که تنها یک خدا را بپرستند، که هیچ خدایی جز او نیست منزّه است از آنچه شریکش می‌سازند».

۴. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۳؛ وسایل الشیعة، باب دهم، باب «عدم جواز تقلید غیر المعصوم فیما یقول برایه»، حدیث اول؛ همچنین ر.ک: محمدحسین طباطبایی، المیزان، جلد ۱۲، بحث روایی ذیل آیه.

در کلام دیگری از آن امام همام(ع) آمده است: «هر کس حرف کسی را قبول کند و خدا را معصیت کند، فی الواقع آن شخص را عبادت کرده است»^۱.

معانی دیگری از عبادت نیز در قرآن آمده است؛ در آیه «يَا أَبَتِ لِمَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا»^۲؛ «آزر» بت پرست نبود بلکه او عبادت شیطان می‌کرد؛ زیرا شیطان است که انسان را وسوسه کرده و انسان، وقتی از روی وسوسه آن کار را انجام می‌دهد، در حقیقت شیطان را عبادت کرده است.

هم چنین در آیه «ارایت من اتخذ الهه هواه افانت تكون عليه وكيلاً»^۳؛ قرآن، هوای نفس، را «اله» و «معبود» می‌نامد.

با تدبر و عنایت در این آیات و مانند آن می‌فهمیم که عبادت در اصطلاح قرآن، معنایی عام و فراخ دارد و در این فراخنا، تمامی اعمال آدمی را، هر چند اطاعت از شیطان و نفس باشد، در بر می‌گیرد. با این معنی، تمامی اعمال عبادتند. اما عبادتی که دین از ما می‌خواهد این است که تمامی اعمال و تمایلات خود را در همان راهی بگذاریم که دستورات الهی آن راه را ترسیم کرده است.

این همان ندایی است که هاتف از غیب ما را به آن فرا می‌خواند. مسلمان باید راهرو راهی باشد که خدا نشان داده است و این معنی حقیقی عبادت است. عبادتی که در تمامی مراحل و عرصه‌های زندگی مسلمانان حضور دارد؛ در کیفیت حکومت، در مسایل اجتماعی، در فرهنگ و اقتصاد و در واجباتی مانند: صوم و صلاة و جهاد و... همه این امور نوعی از عبادت الهی است.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۳؛ وسائل الشیعة، باب دهم از ابواب عدم جواز تقلید حدیث ۸.

۲. مریم / ۴۴. ترجمه: پدرم، شیطان را عبادت نکن، چون او خدای رحمان را عصیان کرده است.

۳. فرقان / ۴۳.

۲-۳-۲- عبادت در اصطلاح فقها

فقهای بزرگوار شرع، از آنجایی که درگیر فرعیات دین و در صدد تعیین حکم مکلف بوده و هستند تعریف خاص و متمایزی از عبادت دارند. از نگاه ایشان عبادت عملی است که با قصد قربت و انگیزه الهی به جای آورده شود. به نظر می‌رسد علما این تعریف را از همان معنی «خضوع و افتادگی» که در لغت نهفته است بر گرفته باشند. در اصل واژه عبادت گفتیم که مراد خضوعی است که نوعی «تقدیس» را داراست. خضوع منهای تقدیس عبادت نیست بلکه مصداق ادب و توقیر است.

تعریف فقهی عبادت با این عنوان: «عملی است که با قصد قربت و انگیزه الهی به جای آورده شود»، مفهوم شایع، مطلق و بی‌قرینه «عبادت» است؛ چرا که معانی دیگر عبادت، باید بواسطه قرینه و قید معین شوند.

علما و فقهای آشنا با مذاق شرع شک ندارند که برخی از احکام و اعمال فرعیه مکلف، شرط «اسلام» دارند و اگر در ادای آنها، قصد قربت نباشد، مورد قبول الهی نخواهد بود. این دسته از احکام اوامر مولوی الهی هستند و ادای آنها سرسپردگی به دستورات الهی است و در غیر این صورت بیهوده خواهد بود. تا جایی که اگر زمان ادا باقی باشد با قصد قربت تکرار شوند و اگر زمان ادا گذشته باشد بایست که قضا شوند. نام این دسته را «واجبات تعبدی» یا عبادیات می‌گویند.^۱

در سوی دیگر واجباتی هستند که مشروط به قید «اسلام» و یا «قصد قربت» نیستند و تنها انجام آنها بدون قصد قربت مراد خداست هرچند اگر این دسته نیز با قصد قربت توأم باشد کامل‌تر هم خواهند بود. نظیر شستن لباس.^۲ فقیهان نام این گروه را «واجبات توصییه» گذاشته‌اند یعنی واجباتی که مهم انجام آنهاست.

۱. محمد کاظم بن حسین آخوند خراسانی، کفایه الاصول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ق، صص ۹۴ - ۹۵.

۲. ابوالقاسم بن محمدعلی تهرانی، مطروح الانظار، تقریرات درس شیخ انصاری، چاپ سنگی، تهران: ۱۳۰۸، چاپ افست، قم:

۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۴۵۹: آخوند خراسانی، پیشین، ص ۴۷۲؛ علی روز دری، تقریرات آیه الله المجدد الشیرازی، قم: ۱۴۰۹ - ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۴۳۲۶.

اما اینکه مراد از قصد قربت در «عبادت» چیست؟ باید به چه قصد و انگیزه‌ای خدا را عبادت کنیم در حوصله این رساله نیست ولی امکان دارد نیت‌ها برای محبت و رضای الهی، یا امتثال امر یا ادای شکر و یا به امید جنت عدن و فرار از جهنم باشد.

۳-۳-۳- عبادت در اصطلاح عرف

معنای عرفی عبادت عبارت است از همان معنای ارتکازی در عرف؛ که بیشتر بر اعمال عبادات فردی و عبادی روزمره نظیر نمازهای یومیه، وضو، غسل، تیمم و روزه اطلاق می‌کنند. در برداشت عرفی از عبادت، فاصله دوری ما بین آن معنی و معنی دقیق و مهم عبادت که دین لحاظ کرده است به چشم می‌خورد.

عرف مسلمانان و شاید عرف انسان‌ها، امثال نماز، روزه، راز و نیاز و تسبیح را عبادت می‌نامد. عبادت به این معنی از معانی لغوی و قرآنی عبادت معنایی محدودتر دارد. هر چند معنای عرفی عبادت با عبادت اصطلاحی فقیهان شباهت‌های فراوانی دارند و نوعی رابطه بین آنها احساس می‌شود، اما معنی عرفی عبادت از معنای عام و فراخی که قرآن آن را قصد کرده است دور می‌نماید؛ نزدیکی معنای فقهی با عرفی عبادت، وام دار ملاحظه فقهاست چرا که فقیه در صدد بیان احکام مکلفین است. اما با این حال باز بین معنی فقهی و عرفی عبادت تفاوتی وجود دارد. مثلاً فرائضی نظیر زکات و خمس از نظر فقهی عبادت است، چون مشروط به قصد تقرب هستند؛ اما معنای عرفی این امور را شامل نمی‌شود.

امامان معصوم نیز در پاره‌ای اوقات «عبادت» را در معنای عرفی بکار برده‌اند.^۱ سرّ این بکارگیری توسط ائمه علیهم السلام این است که معنای عرفی عبادت مصداق بارز کلمه عبادت در بین مردم است و ائمه (ع) بسته به ارتکاز ذهنی مردم چنین استعمالاتی داشته‌اند.

اما علت تنزل معنای رفیع عبادت در ذهن مردم به انجام تعداد معدودی از اعمال دینی از یک سو کج فهمی ما مسلمانان است و از سوی دیگر تلاش دشمنان اسلام. که تماماً در

۱. به عنوان نمونه حدیث «فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ» و صدها حدیث دیگر رک: بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۲۶؛ «العباد ثلاثه: قوم عبدوا الله عز و جل خوفا فتلك عبادة العبيد»، اصول کافی، ج ۳، ص ۱۳۱ و الخ.

لقای این تفکر در ما بوده‌اند که «اگر دین اسلام شما را دعوت به عبادت کرده است و عبادت همان انجام عبادات اسلامی است، پس با آسوده‌گی خاطر عبادت کنید؛ روزه بگیرید، حج بروید، نماز بخوانید، قرآن تلاوت کنید. اما از درگیری در امور حکومت و اجتماع بپرهیزید که رضایت الهی در آن نیست و سیاست جدا از دیانت است. پرداختن به امور اجتماعی و سیاسی شما را به عبادت نمی‌رساند و از هدف بلندی که دین اسلام ترسیم کرده، باز می‌دارد.»^۱

۳-۴- منزلت و نقش عبادت در ادیان الهی

عبادت در تمامی ادیان الهی نقشی ممتاز و اساسی دارد و پیوند ناگسستنی با مذهب دارد و به عنوان یکی از مهم‌ترین راه‌های عرفانی معرفی شده است. در تاریخ ادیان، دین حقیقی، که عاری و خالی از عبادت باشد به چشم نمی‌خورد. رسالت مشترک پیامبران ایجاد، تعمیم و بسط روحیه اطاعت در انسانها و جلوگیری از شرک و عبادت معبودهای کاذب بوده است: «حقیقتاً در هر قومی پیامبری فرستادیم تا خدا را بپرستید و از اطاعت طاغوت دوری کنید.»^۲

امیر مومنان(ع) در باره حکمت بعث رسول اکرم(ص) چنین فرموده‌اند:

«خداوند متعال محمد را به حق برانگیخت تا انسان‌ها را از پرستش خلق به پرستش خدا و از عهد آدمیان به عهد الهی، و از ولایت افراد به ولایت الله بیرون سازد.»^۳

از منظر ادیان الهی، رشد و تکامل واقعی و تمام بعدی انسان تنها با عبادت خداوند و سیر در مسیر بندگی او میسر است. عبادت ملاک کمال است و هر چه فرد عابدتر باشد به خدا نزدیکتر و کامل‌تر است. والاترین و کامل‌ترین انسان‌ها عابدترین آنها هستند. شأن والای

۱. علی اکبر احمدی، دین و دوران، ج ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۲۴؛ ر.ک: به مقاله «علل انحطاط مسلمین» از مرتضی مطهری، مقدمه انسان و سرنوشت، صص ۴ و ۵.
۲. نحل / ۳۲.
۳. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۷، ص ۳۶۷.

«نبوت» متفرع بر مقام بندگی است و تا رسول به مقام عبودیت الهی نرسید دسترسی به نبوت و رسالت محال است. از این رو قرآن، غالباً انبیاء را با عنوان «عبدالله» توصیف می‌کند.^۱ خدای متعال برای اینکه مقام رفیع عبادت را به مسلمین و مومنان یاد آوری کند دستور داده است تا در تمامی نمازها شهادت به رسالت و عبودیت حضرت محمد (ص) بدهیم. آنجا که در شهادت نهایی هر نمازی می‌گوییم: «أشهد أن محمداً عبده ورسوله».

۳-۵- عبادت از منظر اهل بیت (ع)

در بررسی واژه عبادت گفتیم که عبادت، عملی است که جهت و نیت خدایی و ماورائی دارد.^۲ رسالت اصلی و پیام واحد تمامی انبیاء و رسل نیز عبادت بود و حتی رسالت پیامبر ما که مشروط به ولایت امام علی علیه السلام بود نیز در راستای دعوت به عبادت الهی بود. شخص امام متقیان به این مطلب اشاره کرده‌اند.^۳ عبادت رکن رکن برنامه‌های انبیاء بوده و اهل بیت علیه السلام نیز همواره در تبلیغ و تعمیق این آموزه بوده‌اند و همواره خود سرآمد عابدان و زاهدان روزگار خویش بودند. اصولاً نه تنها اسلام شناسی بلکه دین شناسی بدون شناخت عبادت ممکن نیست. همانگونه که نقش ولایت بر عارف به حق عبادت پوشیده نیست.

۳-۵-۱- سر بندگی و حکمت عبادت

در باره حکمت بندگی و عبادت باید گفت که برای پی بردن به فلسفه عبادت و حکمت بندگی باید به انسان و احوالات درونی او واقف باشیم. فلسفه عبادت مبتنی بر انسان شناسی است و جواب را باید در حقیقت آدمی و نظام وجودی وی دنبال کنیم.

۱. آیاتی نظیر «و اذکر عبدنا داود...»، «و اذکر عبدنا ایوب...»، «عبد زکریا...»، «سبحان الذی اسرى بعبده...» و ...

۲. تعریف مذکور، همان‌گونه که قبلاً گفته شد، با نوعی تسامح همراه است، اما چون هدف این رساله بیان عبادت در اسلام است، این تعریف مناسب‌تر است.

۳. محمد باقر محمودی، نهج السعاده، ج ۱، ص ۱۴۹.

انسان نه همین جسم و تن، بلکه روح انسانی است که واقعیت او را تشکیل می‌دهد و تن مرکب روح است. روح بارقه‌ای از خداست^۱ و به سوی خدا بر خواهد گشت. انسان چون از خداست تشنه اوست و برای سیراب شدن و رسیدن به چشمه تکامل، محتاج باروری است. عبادت عامل کمال انسانی و شکوفایی استعدادهای نهان انسانی است. عبادت، رکن دین در وجهه سلوکی است.

عده‌ای در طلب حکمت، غایت و آثار عبادت و عبودیت به اشتباه افتاده و به خطا رفته‌اند. ایشان حکمت عبادت را غایت آن دانسته و آثار عبادت را حکمت آن بر شمرده‌اند. از منظر ادیان آسمانی ماهیت اصلی انسان را جنبه روحی، ماورائی و معنوی او تشکیل داده است و این جنبه او الهی است: «آنگاه خداوند از روح خود در تن آدمی دمید»^۲. همین خصوصیت و انتساب به خداست که از انسان شخصیت خاص و ممتازی درست کرده است و او را معدن ظرفیت‌های تکامل معنوی کرده است. عبادت برای آدمی به مقتضای نظام آفرینشش کمال است. ظرفیت و قوه‌های نهفته او را شکوفا می‌سازد. چرا که «ذکر خدا نور و رشد است»^۳. عبادت «غذای روح» است.^۴ و بدیهی است که رشد بدون تغذیه ممکن نیست.

با این بیان می‌توان گفت: اصولاً آدمی برای بندگی خدا آفریده شده است و «خداوند انسانها را برای بندگی خود خلق کرد»^۵. قرآن می‌فرماید: «جن و انس را تنها برای بنده‌گی‌ام آفریدم»^۶. از این رو انسان محتاج عبادت است. عبادت برای انسان یک نیاز روحی و یک ضرورت تکاملی است و با اینکه طبع حیوانی آدمی از کُلفت تکلیف در می‌رود اما در عین حال عبادت با نظام خلقت مطابق است.

۱. نهج البلاغه، ص ۴۲. برگرفته از آیه ۲۹ سوره حجر «و نفخت فیه من روحی».

۲. نهج البلاغه، ص ۴۲. برگرفته از آیه ۲۹ سوره حجر «و نفخت فیه من روحی».

۳. عبد الواحد الأمدی، غرر الحکم، ص ۱۸۹.

۴. مولا دربارہ «ذکر» که روح عبادت است می‌فرماید: «ذکر خدا غذای جان‌هاست...» (غرر الحکم، ص ۱۸۹).

۵. محمدباقر محمودی، نهج السعادة، ج ۲، ص ۱۰۹.

۶. الذاریات / ۵۶.

۳-۵-۲- ارکان عبادت

در تعریف عبادت آوردیم که عبادت عملی است که نیت خدایی و ماورائی دارد. هر عمل و عبادتی صورتی دارد و معنایی. صورت هر رفتار، همان نمود خارجی و واقعیت خارجی است که انجام می‌پذیرد اما این همه عبادت نیست بلکه انگیزه و جوهره درونی نیز دارد به نام نیت. لذا می‌توان گفت عبادت دو رکن دارد: عمل و نیت.

۳-۵-۲-۱- فعل و عمل

«عمل» به عنوان جنس در تعریف عبادت بکار گرفته شده است. این استعمال نادرست ولی ناگزیر است. قرار نیست همیشه عبادت با انجام کاری تحقق بگیرد بلکه عصیان و عبادت ممن است قلبی و درونی نیز باشند نظیر تفکر، ذکر، حسد و سوء ظن. مراد از این «عمل» معنایی است که می‌خواهیم مقابل نیت باشد.

آن عملی عبادت است که نیک و حسن باشد. کار قبیح گر چه از روی صدق دل و با قصد قرب صورت گیرد،^۱ عبادت نخواهد بود.^۲ عدلیه که حسن و قبح عقلی را می‌پذیرند خیلی راحت‌تر این ادعا را می‌توانند داشته باشند چون آنها قائل به حسن و قبح ذاتی و عقلی‌اند. رسول گرامی اسلام فرموده‌اند: «رفتار درست رفتاری است که با سنت (تشریح و تکوین) مطابق باشد». هنگامی که از ماهیت عبادت سوال کردند امام صادق علیه السلام فرمودند: «... ، همان طور که خدا امر کرده است».^۳

بنابر این لازم است تا نسبت به فعل و عمل عبادت و نیز اجزاء و شرایط آن واقف و آگاه باشیم تا آنها را مطابق دستورات الهی و سنت انجام دهیم.

«ایمان، گفتار با زبان است و رفتار با جوارح».^۴ عبادت بسان کبوتری است که تا بال عمل و نیت را توامان نداشته باشد پَر نخواهد کشید. نه نیت و نه عمل به تنهایی، تأثیرگذار

۱. حسین واعظی نژاد، طهارت روح، ج ۱، تهران: ستاد اقامه نماز، ۱۳۷۴، ص ۵۴.

۲. البته از نظر لغت مصداق عبادت است، لکن از نظر شرع عبادت شناخته نمی‌شود.

۳. محمد تقی مجلسی، پیشین، ج ۶۷، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۴. عبد الواحد تمیمی آمدی، غرر الحکم، ۸۷.

نخواهند بود. انسان همانگونه که برای تکامل محتاج عبادت است، برای کامل ماندن که بسی سخت‌تر از تکامل است نیز محتاج عبادت است بنابراین، کلام بعضی صوفیان نارس، که عبادت را در مرحله «فنا» و «وصال» از انسان ساقط می‌دانند،^۱ کلامی بیجا و مخالف اصول اسلام است. قرآن کریم می‌فرماید: «خدا را عبادت کن تا آن هنگام که موت سراغ تو بیاید».^۲

۳-۵-۲-۲- قصد و نیت

دومین رکن عبادت، «نیت» و قصد است، در حقیقت نیت، جان و جوهر عبادت و مقوم عبادت است. آنچه که یک عمل را عبادت می‌گرداند نیت است استخوان بندی و اساس هر کاری انگیزه‌ای است که باعث آن کار می‌شود لذا در احادیث وارد شده است که «النیت اساس العمل».^۳

نکته‌ای که باید در نظر داشت این است که نه تنها باید انگیزه الهی باشد بلکه این نیت و انگیزه باید «خالص» و ناب و عاری از شائبه سیوی الله باشد. با عنایت به اهمیت نیت و خالص بودن آن در عبادت است که ما را از ریاء تحذیر کرده‌اند. ریاء جان و هسته عمل را گرفته جز پوست و ظاهر عمل چیزی عائد انسان نمی‌شود. و امام‌المتقین (ع) فرموده‌اند: «بدانید: ریاء قلیل هم شرک است».^۴ و «اخلاص، ملاک عبادت است».^۵ ریاء نه تنها عمل را از تاثیر می‌اندازد بلکه خود نیز کار حرامی است.

۳-۵-۳- پهنای عبادت در اسلام

پهنا و وسعت عبادت در اسلام به وسعت حرکات و سکناات آدمی است و اسلام هرگز عبادت را در حصار تعداد معدودی از اعمال و مراسم نگنجانده است. بنابر این انسان عاقل

۱. به عنوان نمونه، «عبدالقادر گیلانی» به نقل حسناات العارفين چنین دیدگاه باطلی داشته است. محمد دار اشکوه، حسناات العارفين، با تصحیحات و مقدمه سید مخدوم رهین، تهران: مؤسسه تحقیقات و انتشارات ویسمن، ۱۳۵۲، ص ۳۳.

۲. حجر / ۹۹.

۳. عبد الواحد بن محمد آمدی، پیشین، ص ۹۳.

۴. محمد بن عبدالحسین رضی، نهج البلاغه، ص ۱۱۶.

۵. عبد الواحد بن محمد آمدی، پیشین، ص ۱۹۷.

می‌تواند عبادت را به تمامی مراتب و مراحل و شئون زندگی فردی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تسری داده و بیش از پیش خود را به کمال برساند. تقسیم بندی اعمال مکلف به تعبدی و توصلی دلیل آن نیست که در توصلیات نیز قصد قرب نکنیم؛ بلکه قصد قرب در توصلیات و حتی کارهای مباح و دنیایی‌ترین امور نظیر خور و خواب و نکاح، نیک و پسندیده و موجب قرب الهی است. این علامت ارتباط عمیق دین و دنیا در تعالیم اسلام است. و حتی سیاست مسلمان عین دیانت اوست و دیانتش عین سیاست وی.^۱ حدیث عنوان بصری بیان‌گر همین واقعیت است.^۲ پیامبر گرامی خدا صلی الله علیه و آله، در توصیه خود به ابی‌ذر، می‌فرماید: «در همه چیز، نیت قربت داشته باش، حتی در خوابیدن و خوردن.»^۳

امیرالمؤمنین(ع) در نامه خود به مالک اشتر، می‌فرماید: «هر چند تمام اعمال برای خدا بوده

و عبادت به شمار می‌رود اما تماماً مشروط به نیت نیکوست».^۴

در بررسی معنای اصطلاحی عبادت از منطق قرآن نیز به این گسترده‌گی میدان عبادت در دین اسلام اشاره کردیم. با وسعتی که دین اسلام برای عرصه عبادت قائل است تمامی افراد بشری در تمامی شرایط و اوضاع و احوال می‌توانند از دریای بندگی الهی به قدر ظرفیت خودشان بهره‌مند گردند. بنابر این پهنای عبادت در اسلام را در چهار بند زیر پی می‌گیریم:

الف) پهنای شخصی عبادت: هر شخص مسلمانی اعم از خُرد و بزرگ، دارا و ندار، علیل و سالم، مسافر و مجاور و ... می‌توانند در تمامی حالات خویش بنده خدا باشند. کافی است که در هر حالی رضای الهی را مدّ نظر قرار داده و طبق دستور الهی گام بردارند.

ب) پهنای فعلی عبادت: عموم کارهای نیک در هر عرصه‌ای اعم از فردی، جمعی، درونی و قلبی می‌تواند مصداق عبادت باشد. لذاست که لازم نیست عبادت تنها منحصر در

^۱ . اشاره به کلام معروف از سید حسن مدرّس رحمه الله.

^۲ . محمدتقی مجلسی، پیشین، کتاب العلم، باب هفتم (باب آداب طلب العلم)، ج ۱، ص ۲۲۴.

^۳ . محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۴۸.

^۴ . نهج البلاغه، ص ۴۳۹.

مسجد و سجاده باشد بلکه می‌توان در عرصه ورزش، کار، اقتصاد نیز در حین همان کار عبادت نمود.

ج) گستره مکانی عبادت: مکان عبادت در اسلام تنها منحصر در مسجد نیست. آری مسجد شریف‌ترین مکان برای عبادت است. اما هر مکانی عبادت مناسب با خود را دارد. می‌توان برخی از مکان‌ها را که مختص امور حیوانی و طبیعی آدمی است با اکسیر نیت، انسانی و الهی کرد.

د) پهنای زمانی عبادت: همه زمان‌ها می‌توانند ظرف عبادت باشند. اهل بیت علیه السلام به ما توصیه کرده‌اند «ذکر الهی را در هر جا و زمانی رها نکنید».^۱

این بحث را با حدیثی از امام صادق (ع) به پایان می‌بریم. فرمودند: موسی کلیم (ع) به خدا گفت: در زندگی روزمره برخی زمان‌ها هستند که از ذکر خدا در آن حالات خجالت می‌کشم. خدای متعال جواب دادند: «یاد من در هر زمانی نیکوست».^۲ مثال‌های فقهی نظیر نماز غرقاء و نماز بیمار نیز می‌تواند اشاره خوبی در این مجال باشد. خدا به رسولش دستور می‌دهند که تا روان بر تن داری از عبادت و بندگی من غافل مشو.^۳ اگر ما لایق کوی او باشیم راه بندگی او بسته نیست.^۴

۳-۵-۴- اشکال و صورت‌های عبادت

همانطور که انسان باری آگاهانه و باری ناخود آگاه، خدای خود را می‌شناسد، هکذا دو نوع عبادت می‌تواند داشته باشد؛ عبادت آگاهانه و عبادت ناآگاهانه. عبادت ناآگاهانه از نهاد ناخودآگاه آدمی نشأت می‌گیرد. گذشته از این قبلاً گفته شد، عبادت از دو رکن تشکیل شده است، عمل و نیت.

۱. حسن بن علی بن شعبه بحرانی، تحف العقول، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۳.
۲. محمد بن حسن عاملی، پیشین، ج ۱، ص ۳۱۲.
۳. حجر / ۹۹ «وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ».
۴. وهب لی... الاتصال بخدمتک... و حالی فی خدمتک سرمد.

۳-۵-۴-۱- عبادت آگاهانه

۳-۵-۴-۱-۱- واجبات و مستحبات

عبادات در اسلام بسته به الزام یا اختیاری که دین در آن روا داشته به واجب و مستحب تقسیم می‌شوند؛ عبادتی که شرعاً الزامی است و ترک آن روا نیست «واجب» نامیده می‌شود نظیر صوم و صلاة یومیه و زکات. اما عبادتی که ادای آن واجب نیست ولی رجحان دارد مستحب یا نافله^۱ خوانده می‌شود مثل نماز شب و قرائت آیات الهی.

شکی نیست که واجبات مقدم بر مستحبات هستند. انسان در مسیر رسیدن به کمالات معنوی باید واجبات الهی را به جای بیاورد. به طوری که «عبادتی همانند انجام فرائض نیست»^۲. به خاطر همین اولویت و برتری است که «لَا قُرْبَةَ بِالْتَّوَافِلِ إِذَا أُضْرَتْ بِالْفَرَائِضِ»^۳. مستحبات به واجبات ضرر برساند، خاصیت قرب کننده‌گی نخواهد داشت».

معنی اولویت واجبات این نیست که قدم در وادی مستحبات نگذاریم چرا که مستحبات نقش مهمی در تکامل انسان دارند، چون برخی مستحبات کاستی واجبات را جبران می‌کنند^۴ و علاوه بر این تحصیل برخی کمالات منحصر در انجام مستحبات است. دلیل ما بر این مطلب روایت مشهور قرب النوافل است.^۵

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود^۶

۳-۵-۴-۲- عبادت شخصی و جمعی

در باور بیشتر افراد جامعه، عبادت رابطه شخصی و فردی انسان با خداست، این جاست که عرف معنای عبادت را محدود می‌کند. ما در معنای اصطلاحی عبادت در منظر عرف به این

۱. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین و مطلع الثیرین، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵ق، واژه «نفل».

۲. محمد بن حسین رضی، پیشین، حکمت ۱۱۳، ص ۴۸۸. «لا عبادة كأداء الفرائض».

۳. همان، حکمت ۳۹، ص ۴۷۵؛ عبدالواحد بن محمد آمدی، پیشین، ص ۱۷۷.

۴. ر.ک: محمد بن حسن حرعاملی، پیشین، ج ۴، ص ۷۱.

۵. همان، ج ۴، ص ۷۲؛ محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۲؛ محمد بن اسماعیل بخاری، پیشین، به کوشش عبدالسلام

علوش، ج ۲، ریاض: مکتبه الرشد، ۱۴۲۷ق، ج ۷، ص ۱۹۰؛ احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری، تحقیق عطا محمد عبدالقادر؛ ج ۳،

بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۳۴۶.

۶. شمس الدین محمد حافظ، دیوان اشعار، غزل ۲۱۶.

مطلب پرداختیم. این برداشت ناصحیح از عبادت است که باعث شده است عده‌ای گوشه‌گیر، عزلت‌گزین و انزواطلب باشند. این شیوه در مسیحیت با عنوان رهبانیت و در اسلام با عنوان صوفی‌گری نمود پیدا کرد. در نگاه این افراد، عبادت با دخالت در امور سیاسی و اجتماعی سرناسازگاری دارد.

این در حالی است که از منظر اسلام، دین و عبادت با مسائل اجتماعی و حکومتی پیوند ناگسستنی دارد و دین در تمام ابعاد زندگی اجتماعی انسان حضور دارد. اسلام در برابر رهبانیتی که آن زمان رواج داشت به مبارزه برخواست و با شعار «لا رهبانیه فی الاسلام»^۱ به جدال این تفکر محدود رفت. مبارزه با گوشه‌گیری و جمع‌گریزی سیره اهل بیت (ع) نیز بوده است.^۲

با نگاهی اجمالی به آیات و روایات، مشخص می‌شود که بخش عظیمی از عبادت‌ها در دین جنبه اجتماعی دارد، نظیر نماز جمعه و جماعت، صله ارحام، حج، زکات، خمس، و ... در تعالیم اسلام حتی به دعاء، رنگ جمعی زده‌اند.^۳ بالجمله در فرهنگ دینی ما، هم به عبادت فردی بها داده شده است و هم به عبادت اجتماعی. با اینکه عبادت فردی به گرد پای عبادت جمعی نمی‌رسد اما نباید فراموش کرد که گاهی عبادت فردی کارساز است همانگونه که از عمل عبادی اعتکاف برداشت می‌شود.

۲-۵-۴-۱-۳- عبادت پیدا و پنهان

لازم نیست که عبادت همیشه با فعل و عمل فیزیکی و حسی همراه باشد. برخی از اقسام عبادات هستند که یک نوع فعالیت قلبی و درونی است و نمود خارجی ندارد ولی با این حال عبادت به شمار می‌رود. مثلاً جهاد و صلاة فعالیت فیزیکی‌اند اما توکل، ذکر خدا و صبر عبادت درونی‌اند. ما به ترتیب نام عبادت پیدا و پنهان را بر آن می‌گذاریم.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷؛ (النهایه فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۹۵).

۲. محمد بن حسین رضی، پیشین، ص ۳۲۴.

۳. در روایات آمده است، هنگام دعاء دیگران را نیز در دعای خویش شریک گردانید. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲،

ص ۴۸۷) همچنین گفته شده است دعای دسته جمعی به اجابت نزدیک‌تر است.

پنهان می‌تواند دو معنی داشته باشد: کارهای فیزیکی که به دور از چشم مردم هستند، نظیر اطعام فقراء در نیمه‌های شب. قسم دوم هم کارهای جوانجی مثل حب و بغض، که تنها آثار بیرونی‌شان حکایت از آنها دارد و إلا خود به چشم دیده نمی‌شوند. امام باقر(ع) گنج‌های نیکوکاری را در چهار چیز توصیف می‌کند: پنهان داشتن حاجت، صدقه پنهانی، نهان داشتن درد و نهان داشتن مصیبت.^۱

اینکه اسلام به کدام قسم اهمیت می‌دهد مستلزم دقت فراوان و مجال دیگر است اما اسلام در پاره‌ای از عبادات بر اعلان و اظهار آن تاکید می‌کند. شاید سرّ این مطلب همان است که در بخش قبل به آن اشاره کردیم و آن اهمیت بُعد اجتماعی انسان از دیدگاه اسلام است. اگر جنبه اجتماعی عبادتی قوی و پُر منفعت باشد باید اعلان شود اهمیت اهل‌بیت(ع) نسبت به نماز جماعت و جمعه به خاطر همین نکته است.^۲

جا دارد در اینجا به حدیثی اشاره کنیم:

فلسفه نماز جماعت آن است که دین و یگانگی و طاعت الهی عیان گردد، تا حاجتی بر همه انسان‌ها شود. بعلاوه نماز جماعت سبب تعاون بر تقوی و نیکی و مانع از عصیان است.^۳ در موارد استثنایی نظیر حفظ عزت نفس فقیر در پرداخت صدقه، برکندن رذیله ریاء و... عبادت فردی مانعی ندارد ولی اصل در عبادات بر جمع است. با این حال عبادت فردی خصوصیت خاص خود را دارد.^۴ عبادت‌های پیدا از آنجایی که محتاج نیت هستند و نیت یک امر پنهان است، خود به عبادت‌های نهان بر می‌گردند.

۱. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۷۵، ص ۱۷۵.

۲. محمد بن حسن حرعاملی، پیشین، ج ۸، ص ۲۹۱؛ حسین بن محمدتقی نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت:

مؤسسه آل‌البیت(ع)، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۷؛ محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۸۶، ص ۱۶۳.

۳. محمد بن علی بن بابویه، علل الشرایع (سلوا اهل‌البیت (ع))، چاپ اول، بیروت: دارالمرتضی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۲۶۲.

۴. عبدالواحد آمدی، پیشین، ص ۳۱۹.

۳-۵-۴-۲- عبادت فطری

شهید مطهری در باره عبادت فطری کلامی دارد که جان کلامشان چنین است: آدمی دو نوع عبادت دارد، آگاهانه و ناآگاهانه (دقیقا همانگونه که همین تقسیم را در خداشناسی نیز دارد). عبادت ناآگاهانه مربوط به ضمیر ناخودآگاه انسان است.

همچو میل کودکان با مادران سر میل خود نداند در لبان^۱

نوزادی که تا بحال مادر را ندیده ولی از روی فطرت و ناخودآگاهانه وجود مادر را درک می کند، شناخت فطری به مادر دارد. ما انسانها نیز با اینکه خدا را ندیده ایم حس درونی ما ندای «الله الله» سر می دهد.^۲

انسان از روی فطرت، فضائل اخلاقی را شریف و حسن می داند و در این اعمال اخلاقی نوعی قداست حس می کند. لذا، نهاد و روح انسان، با یک شامه مخصوص، ناآگاهانه همین طور که خدا را می شناسد، این قوانین خدا و رضای خدا را نیز می شناسد و کار را بالفطره در راه رضای خدا انجام می دهد، ولی خودش نمی داند که در راه رضای خدا قدم بردارد.^۳ نباید غافل باشیم که «عبادت آگاهانه» نیز از فطرت انسان نشأت می گیرد، فطرتی که به مرتبه ضمیر خودآگاه رسیده است. قرآن می فرماید: «ای بنی آدم مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را عبادت نکنید، که دشمن علنی شماست و عهد کردم که مرا عبادت کنید، که صراط مستقیم است».^۴

هر چند عبادت فطری از آن روی که عبادت است مقدس است اما شکی نیست که چون اختیاری نیست نمی تواند مقرب باشد و از عبادات فطری نباید امید کمال داشت. آری عبادت فطری آدمی را در معرض برخی توفیقات و کمالات قرار می دهد.

۱. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، دفتر ۴، مطلع شعر چنین است: آمده اول به اقلیم جماد * وز جمادی در نیاتی اوفتاد.

۲. حسین واعظی نژاد، طهارت روح، ج ۱، تهران: ستاد اقامه نماز، ۱۳۷۴، صص ۳۰ و ۳۱ (نقل از فلسفه اخلاق، ص ۱۶۶).

۳. همان، صص ۳۱ تا ۳۴.

۴. یس / ۶۰ و ۶۱.

۳-۵-۶- برکات عبادت

عبادت، کمال است که انسان در سایه آن، به مقام قرب خدا و کمال نهایی می‌رسد. با این توصیف آثار و برکات عبادت رنگارنگ و متنوع است. انسان با عبادت زیر سایه رحمت الهی قرار می‌گیرد و این رحمت عامه، برکات گسترده‌ای در پی دارد. تا جایی که «اگر نمازگزار می‌دانست مشمول چه رحمتی از خداست، هرگز از سجده بلند نمی‌شد».^۱

آثار عبادات متناسب با کیفیت و اعتبار هر عبادتی است و این گونه نیست که هر کسی هر عبادتی را به جای آورد، انتظار آثار و برکات آن را بکشد. مراد ما از برکات عبادت این است که عبادت به هر مقداری که عمق و کیفیت دارد، همان قدر ارزشمند و مؤثر است. در روایت آمده است: «ثواب عبادت به قدر عقل و درک عبادت کننده است».^۲ عموماً آثار و برکات عبادت از این قرار است:

۳-۵-۶-۱- برکات فکری

عبادت نوعی پدیده ذهنی و فکری و معرفتی است. از آنجا که توجه و فکر متوجه عالم ملکوت و معناست بالطبع از تنگ تنگ ماده خارج شده و به افق‌های اعلی چشم می‌دوزد. درک این مطلب که زندگی همین دنیای مادی نیست خود نگاه وسیعی به انسان عطا می‌کند. اینکه آدمی علاوه بر، بعد جسمانی و حوایج مادی، بعد روحانی و جاودانی داراست، برکت و اثر مهمی است که نتیجه عبادت الهی است. فراز «الصلاة معراج المؤمن»^۳ عنایت به این مطلب دارد. صرف اعتقاد به توحید و معاد، تضمین کننده این نگرش نیست و عبادت ممارست و

۱. عبدالواحد آمدی، پیشین، ص ۱۷۵.

۲. محمد بن علی بن بابویه، الامالی، ترجمه: محمد باقر کمره‌ای، تهران: کتابچی، ۱۳۷۰ق، ص ۴۱۸.

۳. احمد بن ابی سعد رشیدالدین میبیدی، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق، حکمت، علی اصغر، ج ۵، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۶۷۶؛ محمد بن ابراهیم عطار، تذکرة الأولیاء، ج ۱، دمشق: دار المکتبی، [بی تا]، ص ۲۲۲؛ سید حیدر آملی، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، تحقیق سید محسن موسوی تبریزی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۲۲ق، ج ۶، ص ۲۵۰؛ حسن بن محمد قمی نیشابوری، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق زکریا عمیرات، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۱۴؛ نعمت‌الله بن محمود نخجوانی، الفوائد الالهیة و المفاتیح الغیبیة، ج ۱، مصر: دار رکابی للنشر، ۱۹۹۹م، ص ۱۹.

یادآوری این تفکر و اندیشه است تا در پستی و بلندی دنیای دون این تفکر رنگ نبازد. عبادت غفلت را می‌زداید و باور انسان را با طراوت و تازه می‌گرداند.^۱

خلاصه آنکه، عبادت «تمرین عملی عقائد حقه» و «غفلت زدایی» از دل و جان انسان است؛ «استمرار ذکر الهی غفلت را نابود می‌کند».^۲ با این بیان، خود عبادت، به نوعی بعد معرفتی متعال انسان را به تحرک و فعالیت می‌کشد.

علاوه بر این عبادت، به شناخت و نگاه برتر ما را رهنمون می‌سازد چرا که عبادت روان آدمی را قادر می‌سازد تا به کمال نهایی خود تقرب بجوید، در کنار این تقرب، انسان نوعی نگرش را به دست می‌آورد که جنبه قدسی دارد. دلیل ما روایت امام علی(ع) هست که فرموده‌اند: «آنکه خدا را یاد کند، بصیرت پیدا می‌کند».^۳

در حدیث قدسی، که عام و خاص نقل کرده‌اند، آمده است:

«بنده من با مستحبات آنقدر به من نزدیک می‌شود که دوست من می‌گردد

وقتی حبیبم شد، گوش او هستم که می‌شنود و چشم او هستم که می‌بیند و زبان او

هستم که سخن می‌گوید...»^۴

این حدیث حکایت از آن دارد که عبادت، نیروی ادراکی و معرفت مورد تأیید الهی را نصیب انسان می‌سازد. و در این حالت، به معرفت خاصی دست می‌یازد که ارزش قدسی و ملکوتی دارد.

۱. عبد الواحد آمدی، پیشین، ص ۱۸۹.

۲. همان.

۳. همان. اشاره به ایه «و من یتق الله يجعل له فرقانا»

۴. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۲؛ محمد بن حسن حرّ عاملی، پیشین، ج ۴، ص ۷۲؛ محمد بن اسماعیل بخاری،

پیشین، به کوشش عبدالسلام علّوش، ج ۲، ریاض: مکتبة الرشد، ۱۴۲۷ق، ج ۷، ص ۱۹۰؛ احمد بن حسین بن بیهقی، پیشین، ج ۳، ص ۳۴۶.

امیرالمؤمنین (ع) در تفسیر آیه «رِجَالٌ لَا تُلِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ»^۱ می‌فرماید:
«خداوند متعال یاد خود را مایه صفای قلوب قرار داده، که انسان با آن، واقعیت‌های عالم را بعد از
ناشنوایی شنیده و بعد از ظلمت و نادانی می‌بیند»^۲.

۳-۵-۶-۲- برکات روحی

۳-۵-۶-۱- ارتقای کشش روحی

اگر انسان خدا و عالم معنی را در نظر بگیرد نه تنها ظرفیت بیش از ارتقاء می‌یابد بلکه
کشش و ظرفیت روحی و روانی او نیز وسعت می‌گیرد. تنگ‌نظری عامل گرفتاریهای بسیاری
برای نوع بشر است. با بسط افق فکری بشر، قدرت تحمل و صبر او نیز زیاد می‌شود و این
تنها یکی از برکات عبادت است. عبادت آدمی را به جایی می‌رساند که با احوالات آنی دنیا،
متاثر نمی‌شود و سینه اش به اندازه عالم ملکوت فراخ می‌شود.^۳ بخاطر همین است که خدای
متعال مؤمنین را به استعانت از نماز و روزه دعوت می‌کند: «از صبر^۴ و نماز کمک بگیرید»^۵.
مولا می‌فرماید: «یاد الهی ... آرامش درون است»^۶.

هنگامی که هیجانانگیز و احساسات حیوانی به جوش می‌آید باید به یاد خدا بود تا دلها
آرام گیرد. در روایتی اهل بیت علیهم السلام ما را به هنگام خشم دعوت به یاد خدا می‌کنند و
فرموده‌اند: «بگوئید: لا حول و لا قوة الا بالله العظیم، غضب تو فرو نشیند»^۷.

۱. نور / ۳۷. «مردانی که بازرگانی و خرید و فروش آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد».

۲. محمد بن حسین رضی، پیشین، ۳۴۳.

۳. عبدالواحد آمدی؛ پیشین، ص ۱۸۹.

۴. برخی احادیث، واژه «صبر» در آیه را به روزه تفسیر کرده است. ر.ک: محمد حسین طباطبایی، المیزان، ذیل آیه ۴۵ بقره.

۵. بقره / ۴۵.

۶. رعد / ۲۸.

۷. حسین بن محمد تقی نوری، پیشین، ج ۱۲، ص ۱۵.

۲-۵-۶-۲-۲-۲- نرم طبعی

لطافت طبع و صفای درون از محصولات عبادت است. اطاعت الهی جذبه جمال و جلال است، دل آدمی را متأثر ساخته و پرتوی از عنایت و لطف الاهی را نصیب آن می‌کند. آری «خداوند متعال یاد خویش را مایه صفا و جلاء دل‌ها قرار داده است»^۱.

هر اندازه که انسان بیشتر بنده الهی باشد از قاذورات و کدورات عالم دورتر شده و به لطافت و ترحم الهی متقرب می‌شود و از آن نرمی تاثیر می‌گیرد. نرمی عابدان به معنی خمودگی آنها نیست بلکه آنها «أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» اند.^۲

مومن حقیقی این لطافت را همراه با صلابت در راه حق توامان داراست. امیرالمؤمنین (ع) همان کسی بود که در راه خدا بر کافران سخت می‌گرفت ولی در نیمه‌های شب، بر یتیمان و بیوه‌گان مهربان‌تر از مادر بودند.^۳ این روحیه و اجتماع شدت و رخوت روحی یکی از دستاوردهای عبادت الهی است.

۳-۵-۶-۳-۳-۳- برکات عملی

۳-۵-۶-۱-۱-۳- اجتناب از گناه

عبادت باعث می‌شود تا عابد از گناه و عصیان دوری کند. عبادت نه تنها از فحشاء و منکر باز می‌دارد بلکه نسبت به گناه‌های درونی نظیر یأس از خدا و سوء ظن نیز کارگر است. خدای متعال در باره ویژه‌گی نماز می‌فرماید: «انَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»^۴. «همانا نماز انسان را از فحشا و منکر باز می‌دارد». حضرت علی (ع) نیز در همین باره می‌فرماید: «نماز قلعه خدا و دور کننده شیطان است»^۵.

۱. محمد بن حسین رضی، پیشین، ص ۳۴۲.

۲. فتح / ۲۹.

۳. حسن بن یوسف حلّی، کشف الیقین، ص ۱۷۶.

۴. عنکیوت / ۴۵.

۵. عبدالواحد آمدی، پیشین، ص ۱۷۵.

سرّ این مطلب این است که انسان با عبادت به سلطنت الهی در می‌آید و بدیهی است که شیطان به حریم قدس سلطنت و حکومت الهی راه ندارد و از آن رانده شده است. انسان عابد با چشمه عبادت رویین تن می‌شود و مکر شیطان اثری در او نخواهد داشت. «انّ عبادی لیس لک علیهم سلطان»^۱. انسان در اثر عبادت به مقام «عصمت نسبی» دست می‌یابد و آنگاه با عبادت و مراقبت بیشتر این مقام را تقویت می‌کند. مقام عصمت نسبی مقدمه «عصمت مطلق»ی است که از آن انبیاء و ائمه (ع) است.

۳-۵-۶-۲- گرایش به نیکی‌ها

دل آدمی چون به عبادت نورانی گردد، محل نزول و کانون فرود فضائل و مکارم خواهد بود. این وعده الهی است که «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»^۲ دل اگر خبیث گردد بدی‌ها را می‌طلبد و دل اگر با صفا باشد نیکی‌ها را خواهد طلبید. این اقتضاء، طبعی و طبیعی است. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «هر که دلش را به یاد الهی زنده کرد، رفتارش، در خلوت و جلوت، نیک می‌شود»^۳.

۳-۵-۶-۴- برکات جسمی

سلامتی جسم و روان نیز از آثار عبادت است. ارتباط سلامت با دیانت و عبادت را در دو محور دنبال می‌کنیم و امیدواریم محققین جوان دنباله این بحث را خود پی بگیرند:

اول) تصریح برخی آموزه‌ها صرفاً بخاطر بهداشت و سلامت است: نگاهی به آداب خوردن، آشامیدن، خوابیدن، مسواک زدن و، پرده از این بعد اسلام بر می‌دارد. اگر این آموزه‌ها را بر انسان خالی الذهن عرضه کنیم خواهد پنداشت که اسلام دین بهداشت و سلامتی است و تنها در این زمینه سرمایه‌گذاری کرده است.

۱. اسراء / ۶۵.

۲. نور / ۲۶.

۳. عبدالواحد آمدی، پیشین، ص ۱۸۹.

دوم) ارتباط عمیق روح و تن باعث شده است که این دو در همدیگر اثر بگذارند. اگر کسی خسته باشد روح او نیز حوصله نخواهد داشت و اگر کسی داغدار باشد تن او هم توان نخواهد داشت. این رابطه مستقیم روح و بدن را نشان می‌دهد. اگر کسی بتواند با عبادت روح خود را سالم گرداند بدن او نیز سالم خواهد شد. راز طول عمر عابدان و فقها این است.

۳-۵-۶-۵- برکات اجتماعی

اسلام در باره آموزه‌های اجتماعی تعالیم فراوان دارد. فرد دین‌دار و عابد، چون گوش به فرمان خداست خلق الهی را نخواهد رنجاند و با آنها مدارا کرده و حقوق‌شان را به جای می‌آورد. زن و بچه از بد رفتاری او ایمن خواهند شد.

اصولاً چون عابد در تمامی مراحل و مراتب زندگی خدا را ملاحظه می‌کند، در صدد تعامل و تعاون اجتماعی و ساختن جامعه‌ای آرمانی که در آن صلح و نیکی‌ها حکومت کند بر می‌آید. بنابراین کسی که به راستی اهل عبادت است سعی می‌کند برای قبولی عباداتش حقوق دیگران را رعایت کند و از تعدی و تجاوز و حریم شکنی خودداری کند. حضرت علی(ع) می‌فرماید:

«خداوند حقوق بندگان را مقدمه حقوق خود قرار داده است. پس کسی که حق بندگان را ادا کند موفق به اداء حق خداوند نیز خواهد شد»^۱.

۳-۶- علل گرایش به عبادت

با عنایت به این که عبادت و بندگی خداوند، ریشه در فطرت و نهاد آدمی دارد، زمینه عبادت در همه انسان‌ها موجود است. اما بعضی از اسباب، این زمینه را برانگیخته یا از کار می‌اندازد. اما چند علت اساسی که باعث گرایش افراد بشر به عبادت می‌شود، با استفاده از سخنان شرع را بیان می‌کنیم.

۱. همان، ص ۴۸۰.

۳-۶-۱- علم و معرفت

حضرت علی(ع) می فرماید: «ثمره العلم العبادة».^۱

معرفت و شناخت، زمینه اصلی حس بندگی در انسان است. زمانی که بنده به جلال و عظمت خدای متعال واقف شود، بی‌درنگ در مقابل آن عظمت، سر تعظیم و خضوع فرود می‌آورد. به عبارت دیگر معرفت الهی، خضوع می‌آورد و خضوع باعث عبادت می‌شود.^۲ خدایا! کیست که طعم محبت را چشید و جز تو کسی را آرزو کرد؟ کیست که به نزدیک تو مقام گرفت و لحظه‌ای روی گرداندن توانست؟ خدایا! ما را از آنانی قرار ده که به شناخت خود معرفتشان داده‌ای و سزاوار پرستششان کرده‌ای.

سرّ عبادت دائمی ملائکه الهی این است که نسبت به عظمت خدا درک و علم دارند.^۳ از سوی دیگر زمانی که انسان بداند در تمامی جهات زندگی محتاج اوست، طبعاً بنده خدا می‌گردد. انسان در به فعلیت رسیدن استعدادها، در تکامل و حتی در اصل وجود خویش محتاج آن واجب الوجود است. با علم به این دو بعد، حالت افتادگی و بندگی در انسان هویدا می‌شود. امکان دارد که بیان فضیلت علم و عالم در احادیث برای تحریک عبودیت انسانها باشد. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«دو رکعت نماز شخص عالم از هفتاد رکعت نماز عابد بدون علم افضل است».^۴

۳-۶-۲- استمداد از خدا

تمامی نعمت‌ها و عطایا و سرنوشت‌ها به دست اوست. همه عالم بر سر خوان کرمش نشسته‌اند. انسان باید توفیق عبادت را نیز از او مسئلت کند. خدا مبدأ و منشأ برکات و نعمت‌هاست که بر اقتضای طبع موجودات نیز دست ردّ نمی‌زند. یکی از عواملی که باعث

۱. همان، ص ۶۴.

۲. امام علی(ع) در دعای کمیل می‌فرماید: «... دل‌هایی که به تو آگاه گشته، تا آنجا که در برابر تو خاشع شده است».

۳. امام علی(ع) می‌فرماید: «فرشتگان شیرینی معرفت او را چشیده‌اند». از این رو استمرار عبادت و دوام گرایش آنها به خداوند، خشوع آنها را از بین نمی‌برد» (نهج البلاغه، ص ۱۳۰).

۴. احمد بن محمد بن فهد حلی، عدة الداعی، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۲۵ق، ص ۷۵.

گرایش به عبادت خدا می‌شود توفیق است و باید از او بخواهیم که دائماً ما را در راه بندگی خود بدارد.

۳-۶-۳- تلاش و جدیت

طبع انسانی از کُلفت تکلیف‌گریزان است و به راحتی سختی آن را به جان نمی‌خرد. برای ملکه کردن روح بندگی در نفس، تمرین و ممارست لازم است. در قبال عوامل سوق دهنده به عبادت، موانع قوی و جدی وجود دارد. نفس بسان طفل گریز پای به سادگی رام نمی‌شود و باید با تلاش و جدیت و به مرور، نفس را به بندگی عادت داد.

نه تنها عبادت، بلکه تمامی فضائل اخلاقی چنین‌اند و به راحتی در نفس راسخ نمی‌شوند. برای نهادینه کردن باید جهاد اکبری با موانع عبادت و سعادت داشت. عیار هر کسی در کیفیت و کمیت این جهاد عیان می‌شود.

نفس آدمی چون اقبال و ادباری دارد محتاج مدیریت و درایت است و می‌بایست متناسب با احوال آن با ظرافت و دقت واکنش و حتی گُرنش نشان داد. پاره‌ای از مواقع باید بر او سخت گرفت، برخی اوقات ملایمت باید کرد، و گاه تنوع و گاه خدعه^۱ نباید فراموش کرد که «مدیریت نفس بهترین (سخت‌ترین) تدبیرهاست^۲ و به ظرافت کشیدن مو از ماست است.

۳-۶-۴- پند و اندرز

یکی دیگر از عوامل موثر در گرایش افراد به بندگی، موعظه و نصیحت است. موعظه، باعث بیداری فطرت تمایلات حق‌گرایانه انسان است. بدون شک، میزان تأثیر موعظه به صفای واعظ و آمادگی روحی مستمع بستگی دارد. به هر صورت باید موانع تأثیر موعظه را برطرف کرد تا از آثار و برکات موعظه برخوردار شد. مولا می‌فرماید: «ثمره الوعظ الانتباه»^۳.

۱. محمد بن حسین رضی، پیشین، ص ۴۶۰.

۲. همان.

۳. عبدالواحد آمدی، پیشین، ۲۲۴. «ثمره موعظه، بیداری و تنبه است».

معجزه موعظه باعث می‌شود تا «پرده‌های غفلت کنار روند»،^۱ و «دل‌ها زنده گردند».^۲ و «به تنهایی می‌تواند به عنوان واعظ باشد»^۳ سرمایه انبیاء برای هدایت مردم نیز تبلیغ و موعظه بوده است.

اگر نصیحت و موعظه از ابرهای حکیمانه‌ای چون ائمه بر زمین دل‌های تشنه و آماده‌ای باریدن گیرد، سبزه‌های معرفت و شوق آن چنان سر از زمین بر آرند که در این زمین و قالب نگنجند و هوای پرواز گیرند. مگر نه این است که «همام» شهید معرفتی شد که از موعظه امام کسب کرد.^۴

انسان عاقل باید در برنامه زندگی خویش خود را در معرض موعظه‌ها قرار دهد. اما همه انسانها واعظی دارند درونی که تنها توجه به آن کافی است تا صدای رسای او در تمامی آنات در گوشمان باشد. این واعظ «یاد مرگ» است. «واعظی چون مرگ کافی است».^۵

در تعالیم اسلامی «یاد مرگ» یکی از مهمترین عوامل تربیتی است، زیرا یاد مرگ، روز جزاء را در خاطر انسان جلوه گر می‌کند و این حالت مانع عصیان انسان می‌شود و او را به سوی عبادت سوق می‌دهد. حضرت می‌فرماید: «کسی که در انتظار مرگ باشد به خوبی‌ها شتاب می‌ورزد». به خاطر نقش بی‌بدیل تربیتی «ذکر موت» است که در تعالیم اهل‌بیت از آن به عنوان «عبادت» نام برده شده است.^۶

۱. همان، ص ۲۲۴.

۲. همان.

۳. حسن بن علی بن شعبه بحرانی، پیشین، ص ۳۵؛ محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمة، ج ۹، ص ۵۹۸.

۴. محمد بن حسین رضی، پیشین، ص ۳۰۶.

۵. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۵.

۶. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۶، ص ۱۳۷.

۳-۷- موانع عبادت

۳-۷-۱- جهل

در عوامل گرایش به عبادت، اولین عامل را «علم و آگاهی» بیان کردیم. اگر علم عامل گرایش باشد طبیعی است که عدم علم یعنی جهل نیز از موانع جدی عبادت و بندگی خواهد بود. برای اینکه نوع انسان در راه بندگی خدا باشند عمده‌ترین راه، رفع جهل است. عبادت جاهلانه نه تنها مقرب نیست، بلکه جاهل از درک مقامات برتر عاجز خواهد بود. حضرت علی(ع) می‌فرماید: «عبادت جاهلانه فائده‌ای ندارد».^۱

برای رفع این مانع باید به تعقل، تفکر و تعلم روی آورد و از آغازین روزهای زندگی تا واپسین لحظات عمر در طلب جوهر علم بود. سعادت و عبادت الهی مراتبی دارد و «سرآغاز عبادت خداوند، معرفت اوست».^۲

۳-۷-۲- هوی و هوس

یکی از عوامل مانع عبادت که خود زیر مجموعه‌های فراوانی دارد، «هوی و هوس» است. این عامل از قوی‌ترین عوامل شقاوت و مانع سعادت انسانی است آن چنان که خود را به جای معبود، جا زده و بندگان زیادی را به عبادت خویش کشانده است. امام علی(ع) فرموده‌اند: «هوی و هوس، خدای معبود است».^۳

برای مبارزه با هوی و هوس، تمامی مکاتب اخلاقی و ادیان کمر همت بسته و رویکردهایی اتخاذ کرده‌اند. مکاتب و ادیانی نظیر کلیون و هندو و بودا در این راستا، راه افراط رفته و برداشت ناصحیحی از زهد داشته‌اند. در مکتب اهل بیت معنی زهد و مبارزه با هوای نفس این نیست که از نعمت‌ها و لذایذ دنیوی بهره نبریم. در مکتب نورانی اسلام و

۱. همان، ج ۱، ص ۱۷ و ۳۶.

۲. محمد باقر محمودی، نهج السعادة، ج ۳، ص ۴۳.

۳. عبدالواحد آمدی، پیشین، ص ۳۰۵.

اهلبیت(ع) بهره‌مندی غیر از دلدادگی است. زهد آن است که به دنیا دل نبندیم نه آنکه آن را به کار نبندیم. زهد آن است که به مال و دنیا به چشم آلت بنگریم نه غایت.

امیرالمؤمنین(ع)، به عنوان علمدار زهد اسلامی می‌فرماید: «محبّت و عشق به غیر خدا، چشم را کور و قلب را بیمار می‌کند... پس در این صورت، انسان عبد آن چیز است».^۱ نظام خلقت طوری است که تا دیو لداید نفسانی از دل بیرون نرود، فرشته لذت عبادت در نمی‌آید. «چگونه از لذت عبادت بهره‌مند می‌شود کسی که از هوای نفس دم فرو نمی‌بندد؟!»^۲

۳-۷-۳-ریا

گرچه شوق ریاء به صورت مقطعی مشوق خوبی برای عبادت است و نفس دوست دارد که عبادت او را دیگران ببینند اما این حبّ عبادت نیست بلکه نفس، عبادت را وسیله‌ای قرار داده تا خود نیکنام گردد و پیش مردم منزلت کسب کند. عبادتی که از روی ریاء باشد بی‌اثر است و اثر آن را خنثی می‌کند. در آموزه‌های ائمه(ع) «ریا آفت عبادت است».^۳

عبادت از آن رو سر ناسازگاری با ریا دارد که بندگی خداست؛ عبادت آن است که عبد خدا باشیم و تمامی حرکات و سکانات با کلام خدا باشد در حالی که معبود ریا کار، نفس اوست و او با شوق نفس خویش عبادت می‌کند. فرق است بین کاری که برای خدا انجام می‌شود و کاری که برای نفس خبیث. آنچه که به کارها ارزش می‌دهد گذشته از آن که به نیت الهی انجام گیرد، میزان اخلاص است. «اخلاص، معیار عبادت است».^۴ عبادت ریایی روح انسانی را به سر منزل مقصود خلقت (تکامل و قرب) نخواهد رساند.

از این رو اهل‌بیت با این مانع بزرگ که با عبادت در تضاد است به شدت برخورد کرده و با بیان ماهیت آن، مسلمانان را از آن برحذر داشته‌اند. ریاء را شرک معرفی کرده‌اند.^۵

۱. محمد بن حسین رضی، پیشین، ص ۱۶۰.

۲. عبدالواحد آمدی، پیشین، صص ۱۹۹، ۳۱۱.

۳. همان.

۴. همان، ص ۱۹۷.

۵. محمد بن حسین رضی، پیشین، ص ۱۱۶.

۳-۷-۴-عجب

یکی دیگر از موانع عبادت که به آن می‌پردازیم عجب است. اگر انسان به خاطر عبادت و اطاعتی که از خدا کرده خود را بزرگ ببیند یا به دیگران فخر بفرشد، عبادت بر باد خواهد رفت و خود عجب نیز گناه است. بنابر این عجب به عبادت، پس رفت در تکامل است چون نه تنها عبادت متکبر بر باد رفت و نادیده انگاشته می‌شود بلکه به خاطر این عجب از قرب الهی دورتر نیز خواهد شد.

خضوع حالتی است که منجر به عبادت می‌شود. عجب با خضوع کاملاً در تضاد است. خضوع و خاکساری زمانی تحقق می‌گیرد که انسان تمامی اعمال خود را ناچیز بداند و هر چه کرده را جبران لطف حق بداند و بداند که روحیه بندگی و خانه خدا دلی است که شکسته و متواضع باشد.

تو خود گفتی که در قلب شکسته خانه داری شکسته قلب من جانا به عهد خود وفا کن
مسلم عجب از جهل انسان نشات می‌گیرد. انسان عالم به الطاف و عظمت خدا نیک می‌داند که این کارها در برابر لطف او نیست است و خود توفیق این اعمال، نعمتی از نعمتهای اوست. «کسی نمی‌تواند هر چند در جلب رضای الهی حریص باشد و تلاش فراوان بکند آن چنان که لایق اوست خداوند را عبادت کند»^۱.

۳-۷-۵-شکل‌گرایی

آخرین مانعی که به آن می‌پردازیم شکل‌گرایی است؛ عاقلانه نیست که به جای تمرکز و پرداختن به متن، به حاشیه و پیرامون توجه کنیم. توجه و حساسیت بیش از حد به موضوع نجاست و طهارت، صحت و بطلان و ... در زمینه دین جزو آفتهای گریبان‌گیر است. به نظر می‌رسد این مانع هم ریشه در جهل دارد.

۱. همان، ص ۳۳۳.

شکل‌گرایی یا وسوسه بی‌شک از القائات شیطان است و چنین افرادی بازیچه شیطان هستند. نباید به ظاهر و صورت عبادت بیش از حد شرعی پردازیم و از محتوا و مضمون آن غفلت کنیم. در سیره اهل‌بیت و بزرگان چنین خصلت و روحیه‌ای به چشم نمی‌خورد. نفس مثلاً به نماز گزار دستور اعاده نماز را می‌دهد به این بهانه که شاید این نماز مقبول نیست در حالی که هیچ‌گاه اندیشه تکرار پرداخت خمس و زکات به ذهن‌مان خطور هم نمی‌کند!!

۳-۸- رابطه عبادت و قرب

با این بیانی که در باره ماهیت عبادت و موانع و ارکان آن داشتیم می‌توان نتیجه گرفت که آنچه از آیات و روایات شریف استفاده می‌شود این است که تنها راه کلی رسیدن به قرب الهی عبادت خداست. خود عبادت مفهوم کلی است که زیر مجموعه‌های فراوانی دارد. عبادت به عنوان راه و نردبانی است برای رسیدن به مقام قرب و کمال الهی.

خود عبادت هیچ‌گاه هدف و غایت نبوده است. عبادت مقدمه قرب و کمال است. اگر قرآن عبادت را به عنوان هدف و غایت معرفی کرده و می‌فرماید «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱، مراد خدای متعال، بیان غایت حقیقی نیست بلکه بیان غایت نسبی خلقت است. عبادت، هدف متوسط است اما غایت نهایی همان قرب خداست. بیان غایت در این آیه اشاره دارد به اینکه این هدف حتماً باید در رفتار انسان ملحوظ باشد. بدین معنا که رنگ کلی زندگی ما باید رنگ بندگی خدا را به خود بگیرد.

نکته دیگر که باید در بیان رابطه عبادت و قرب ذکر کنیم این است که با این که قرب ثمره عبادت است اما نباید فراموش کرد که نتایجی که در آخرت بر اعمال انسانی مترتب می‌شود اعتباری نیست؛ بلکه رابطه حقیقی و تکوینی بین همه اعمال و نتایج و بین عبادت و قرب بخصوص برقرار است. صرف این که خدا این رابطه را بین عبادت و قرب قرار داده است باعث نمی‌شود که این رابطه هم قراردادی باشد. مراد از امر اعتباری و قراردادی بیان

۱. الذاریات / ۵۶.

رابطه نیست بلکه مقصود از امر قراردادی، قراردادهای اعتباری است که رابطه تکوینی ندارند، مثل قراردادی که مستأجر و موجر امضاء می‌کنند. پول با نشستن در خانه رابطه تکوینی ندارد. یعنی بین فعل و نتیجه رابطه‌ای تکوینی وجود ندارد. اما جعل تکوینی، رابطه‌ای حقیقی بین دو شیء قرار می‌دهد.

وقتی می‌گوییم: عبادت هدف نسبی (متوسط) و قرب الهی هدف نهایی است، این رابطه‌ای حقیقی است و به این معناست که خدا بین این دو رابطه‌ای تکوینی و حقیقی قرارداد است. رابطه بین عبادت و قرب یک رابطه تکوینی واقعی است. قرب به خدا به این معناست که انسان ببیند همه چیز از خدا، به دست خدا و با اراده اوست. تنها کسی به این مقام می‌رسد که در همین عالم این حقیقت را باور کند و طبق ایمان خود عمل کند که عنوان کلی این برنامه عبادت است.

خلاصه آنکه راه کلی سعادت، کمال و قرب به خدا، بندگی و عبادت است. قرآن کریم می‌فرماید: **الْمُ أَعْهَدُ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**^۱ یعنی عبادت و پرستش خدا راه رسیدن به مقصد است. همه پیغمبران برای نشان دادن این راه به مردم آمدند.

۹-۳- رابطه عبادت و ولایت

رابطه این دو رابطه جان و تن است و همانطور که تن بدون روان حیات ندارد، عبادت نیز بدون ولایت بی‌مایه و بی‌روح است و بلکه از اساس عبادت نیست. اطاعت از اهل بیت و ولایت‌مداری، بندگی خدا است. پس بندگی خدا از غیر طریق اطاعت آنان و در غیر راه ولایت آنان انجام نمی‌پذیرد.

نقش ائمه در عبادت انکار ناکردنی است؛ با عنایت به اینکه اهل بیت (ع) عالم به دین الهی هستند از تمامی جزئیات و شرایط عبادت و موانع آن آگاهند و مردم را در راه عبادت

۱. یس / ۶۰.

راهنمایی می‌کنند. آنها راه درست عبادت و زهد را برای مردم تعریف می‌کنند تا تعالیم عبادی از تحریف‌ها مصون بماند. امام صادق(ع) فرمودند:

«همانا خدا واحد و یکی است و در احدیت خود یگانه است، کارها فقط در دست اوست. بندگان خلق کرد و آنگاه امورات دینش را به آنها تفویض کرد. آن بندگان ما ایم. ما حجت الله علی العباد و شاهدان او بر مردم و امین وحی الهی و خازن علم خداییم. ما وجه الهی هستیم که با آن به سمت خدا رفته می‌شود و عین الله هستیم و ما زبان ناطق خداوندیم، قلبی محاصره در علم، و رهنمون ساز به سوی خدا. ما به دین او عمل کردیم و مردم را به دین او فرا خواندیم، مردم خدا را به واسطه ما می‌شناسند. و خدا بوسیله ولایت ما عبادت می‌شود. اگر ما نبودیم خدا بندگانگی نمی‌شد.»^۱

آن حضرت در روایت دیگر فرمودند:

«خدای متعال بسان انسانها محزون نمی‌شود، اما او از جنس مردم اولیایی خلق کرد که غم و شادی دارند. خدای متعال رضایت آنان را رضایت خود و غضب آنان را غضب خود قرار داده است زیرا که آنها داعی و راهنما به سوی خدا می‌باشند.»^۲

خشنودی و خشم خدا از خشم و خشنودی اهل بیت به معنی تأثر خدا نیست. بلکه خشم و خشنودی اهل بیت علامت آن است که خدا نیز از عامل خشم، خشمگین شده است. چرا که ائمه علیهم السلام تنها در موارد رضای الهی گام برمی‌دارند. آنها در طول خدای متعال هستند.

این مضمون و معنای بزرگ را می‌توان از زیارت جامعه نیز به دست آورد آنجا که می‌خوانیم: «من اراد الله بدء بکم و من وحده قَبْلَ عنکم و من قصده توجّه بکم»؛ هرکس که بخواهد سوی خدا برود ناچار باید از شما شروع کند و توحید موحدان از سر صدقه شماسست و هر کس قصد خدا می‌کند باید روی به شما آرد.

۱. محمد بن علی بن حسین بن بابویه، کتاب التوحید، تصحیح و تعلیق هاشم حسینی تهرانی، ج ۴، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۵ق. صص ۱۵۲، ح ۹.

۲. همان، صص ۱۶۹ و ۱۶۸، ح ۲؛ محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

نیز در حدیث قدسی آمده است:

«إِنَّ اعْظَمَ الطَّاعَاتِ تَوْحِيدِي وَتَصَدِيقَ نَبِيِّ وَالتَّسْلِيمَ لِمَنْ يَنْصِبُهُ بَعْدَهُ وَهُوَ

عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْإِمَّةَ الطَّاهِرُونَ مِنْ نَسَلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۱.

«همانا بزرگ‌ترین عبادت من، ایمان به وحدانیت من و تصدیق پیامبر من و

تسلیم ائمه شدن است که توسط پیامبر نصب شده‌اند که عبارتند از علی و ائمه‌ای(ع)

که از نسل اویند».

با ملاحظه این احادیث روشن می‌شود که عبادت و اطاعت الهی تنها یک مجری و مسیر

دارد و آن اعتقاد و ایمان به ولایت اهل‌بیت(ع) است.

۳-۱۰- خلاصه فصل

عبادت در دین بدین معنی است که عبد تسلیم بی‌قید و شرط خدا شود و همه اعمال و

تمایلات خویش را در مسیر امر و نهی الهی قرار دهد. لذا معنی دینی عبادت از معنی فقهی و

عرفی عبادت بسی عام‌تر است. نظر به اهمیت عبادت در نیل به قرب الهی، دعوت تمامی انبیاء

به این امر مهم بوده است. باید توجه کرد که هرچند عبادت آثار و برکات فراوانی دارد ولی

حکمت عبادت غیر از غایت عبادت است؛ تقرب غایت عبادت است و خضوع فلسفه آن.

با عنایت به مفهوم دینی عبادت مشخص می‌شود که عبادت در تمامی مراتب زندگی

یک فرد جریان دارد و همین است مقوم نظام اخلاقی که با تقرب سنگ بنای آن را گذاشتیم.

علیهذا باید زمینه‌های عبادت را فراهم ساخت و موانع آن را زدود.

در رابطه عبادت و تقرب نیز باید گفت که عبادت تنها راه کلی رسیدن به قرب الهی و

کمال مطلق است ولی در عین حال اگر معرفت و عقیده به ولایت اهل‌بیت نباشد، نه تنها

عبادت فائده‌ای ندارد بلکه چه بسا اثر معکوس هم داشته باشد.

۱. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۹۶، ح ۵۹.

۳-۱۱- نتیجه‌گیری

عبادت صرف انجام یکی دو عمل عبادی در طول روز نیست، بلکه باید عبد در تمامی لحظات زندگی و با تمام وجود مطیع خدا باشد و هدفش چیزی جز قرب الهی نباشد. ولی باید توجه داشت که عبادت بی‌ولای اهل‌بیت پوستی بیش نیست و ولایت هسته و هستی عبادت است و می‌توان با این اکسیر اعمال نقره‌ای خود را طلا کنیم و ره صد ساله به قرب الهی را یک شبه طی کنیم و بدون این، هزاران سال عبادت پیشیزی نمی‌ارزد.

فصل چهارم:

رابطه ولایت با عبادت و قرب

۴-۱- مقدمه

پیش از آنکه به بحث در باره ولایت و ارتباط آن با عبادت و قرب الهی بپردازیم، یادآوری این نکته لازم است که مراد از ولایت، همانطور که در مباحث قبلی گفتیم، می‌تواند ولایت اهل بیت (ع) و ولایت به عنوان شانی از کمالات انسانی باشد. هر چند فرد اکمل ولایت به معنی دوم، همان ولایت به معنی اول است. علی‌هذا ما این فصل را به دو بخش تقسیم کرده و مباحث مرتبط را تحت این دو بیان می‌داریم:

۴-۲- ولایت اهل بیت

قبل از هر چیز در این زمینه لازم است بدانیم که اصولاً جایگاه این بحث در اعتقادات شیعی کجاست؟ آیا اعتقاد به ولایت اهل بیت (ع) و ائمه گرامی و باور به اینکه آنها از ناحیه خدا نصب شده‌اند و خلافت و ولایت دیگران فاقد مشروعیت است، ضرورت دارد؟ آیا مردم چنین حقی را دارند که خلیفه پیامبر را تعیین کنند. آیا آشنایی با ولایت حقه و معرفت به آن حضرات و توجه و توسل به این خاندان ضرورت دینی دارد و یا اینکه مسلمانی بدون آن نیز امکان پذیر است؟

اصولاً تا انسان به اهمیت چیزی پی نبرد، به آن دل نمی‌دهد و برای آن همت نمی‌گمارد و آن طور که شایسته است به آن ارج نمی‌گذارد. لذاست که کلام در این موضوع را در ده بخش زیر دنبال می‌کنیم:

۴-۲-۱- رابطه ولایت و دین

در مذهب شیعه، ولایت و امامت اهل بیت جزو اصول خمسه مذهب است. عده‌ای پنداشته‌اند که اعتقاد به امامت و ولایت اهل بیت ضرورت اسلامی ندارد و باور به اصول اسلامی توحید، نبوت و معاد در مسلمانی کافی است و ایمان اسلامی چنین کسی ممکن خواهد بود در حالی که احادیث، چیزی خلاف این پندار را ثابت می‌کند.

معروف‌ترین حدیثی که در باره نقش کلیدی اهل‌بیت در دین وارد شده است از امام محمد باقر(ع) می‌باشد که فرمودند:

«بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاة و الزکاة و الصوم و الحج و الولاية و لم یناد بشیء کما نودی بالولاية فأخذ الناس باریع و ترکوا هذه - یعنی الولاية».^۱

«دین اسلام بر پنج عمود استوار است: بر نماز و زکات و روزه و حج و ولایت. خدا آنگونه که به ولایت سفارش کرده به هیچ اصلی سفارش نکرده است. ولی مردم، چهار اصل قبلی را گرفته، اما این آخری ولایت را وانهادند».

دلالت این حدیث بر اولویت ولایت بر دیگر اعمال عبادی روشن است. کمترین چیزی که در بد بینانه‌ترین حالت ممکن می‌توان از حدیث استنباط کرد این است که لا اقل ولایت، هم‌تراز و هم‌سنگ با دیگر اصول عبادی اسلام هست. در میان حقایق دینی، ولایت اهل‌بیت(ع) عالی‌ترین حقیقت توصیف شده است:

«ذروة الامر و سنامه و مفتاحه و باب الاشياء و رضا الرحمن، الطاعة للامام بعد معرفته».^۲

«بال‌ترین و والاترین حقیقت دین، کلید و مدخل همه امور دینی، و رضایت خدای عالم، این است که ابتدا امام را بشناسیم و بعد اطاعتش کنیم».

لذا، ولایت نه تنها از فروع عبادی دین نیست، بلکه کل دین به استثنای توحید و نبوت فرع ولایت اند. علاوه بر این، باید دانست که اطاعت از امام باید از روی معرفت و شناخت مقام امام باشد و بدون علم به این مقام رفیع و اطاعت کورکورانه مفید نخواهد بود. برتری ولایت بر دیگر واجبات شرع و مبانی دین در روایتی از امام صادق(ع) چنین آمده است:

«عرج بالنبی الی السماء مئة و عشرين مرة، ما من مرة إلا وقد اوصی الله عزّ و جلّ فیها النبی بالولاية لعلیّ و الائمة اکثر مما اوصاه بالفرائض».^۳

۱. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸، ح ۳ و ۱ و ۸.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۹، ح ۵.

۳. محمد بن حسن ابن فروخ الصفار، بصائر الدرجات، ج ۲، ص ۹۷؛ محمد بن علی بن حسن بن بابویه، الخصال، ج ۲، ص ۲۳.

«پیامبر گرامی را (ص) صد و بیست دفعه به معراج بردند، خدای متعال در

تمامی معراج‌ها، رسول خدا را به ولایت علی و ائمه علیهم السلام بیشتر از دیگر

واجبات شرع توصیه می‌کرد».

این حدیث اهمیت ولایت را بر دیگر تعالیم اسلام و احکام نشان می‌دهد. با عنایت به حدیثی از رسول الله، که در آن ولایت، پایه و اساس دین معرفی شده است، اهمیت این مقام بیش از پیش روشن می‌شود. طبق فرمایش امام صادق (ع)، رسول خدا (ص) فرمودند:

«لکل شیء اساس و اساس الاسلام حبنا اهل البیت»؛ «هر چیزی اساسی دارد و اساس

اسلام (که اسلام بی آن فرو می‌ریزد) محبت ما اهل بیت (ع) است».^۱

امام باقر (ع) ولایت را از سائر مبانی افضل توصیف کرده‌اند و در تعلیل این برتری فرموده‌اند چون کلید همه ارکان دین ولایت است و ولی مردم را به کیفیت اداء آنها راهنمایی می‌کند.^۲

نماز بی ولای او، عبادتی است بی وضو به منکر علی بگو نماز خود قضا کند^۳

گذشته از همه آنچه که در اهمیت و جایگاه ولایت در میان ارکان دین گفتیم نباید فراموش کنیم که در ارکان عبادی اسلام عذر افراد در اضطرار مورد قبول است و شرع نسبت به افراد و احوال ملاحظه به خرج داد است مثلاً نماز در سفر شکسته می‌شود و زکات بر فقیر و مسکین واجب نیست و مخصوص افراد خاص جامعه است، روزه بر مریض، مسافر و زن باردار واجب نیست، حج بیت الله الحرام مشروط به استطاعت مالی است. اما ولایت را خدای متعال در تمامی شرایط و حالات واجب کرده و کمترین عذری را در این زمینه قبول نمی‌فرمایند. مسلمین وظیفه دارند که ولایت را قبول کرده و امام زمان خویش را بشناسند و به

۱. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۶؛ محمد تقی مجلسی، پیشین، ج ۶۸، ص ۳۴۳، ح ۱۵ و ۲۸۱ و ۳۴؛ احمد بن محمد خالد برقی، محاسن، ص ۲۸۶.

۲. احمد بن محمد بن خالد برقی، پیشین، ص ۲۸۶؛ محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر عیاشی، قم: مؤسسه بعثت، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۹۱.

۳. حبیب الله چایچیان، دیوان اشعار، ج ۲، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۷۳، ص ۴۱.

آن ایمان بیاورند.^۱ «حتی روز قیامت، کسی عذر بیاورد و بگوید خبر نداشتم اولاد فاطمه زهرا اولیای مردم بودند، خدا عذر او را نمی‌پذیرد».^۲

با این بیانات روشن شد که اعتقاد به خلافت، امامت و ولایت اهل بیت(ع)، اَس و اساس اسلام است.

۴-۲-۲- رابطه ولایت و ایمان

عارفان و محققین مسلمان با الهام از مکتب آیات و روایات، مراحل سه گانه‌ای با نام اسلام، ایمان و احسان تعریف کرده‌اند. این تقسیم‌بندی کار ذوق و حال آنها نیست و برگرفته از قرآن است؛^۳ هر مؤمنی مسلمان است ولی معلوم نیست هر مسلمانی مومن باشد. مؤمن از مسلمان خاص است.

«قالت الاعراب ءامنا قل لم تومنوا و لکن قولوا أسلمنا»؛ عرب‌ها گفتند ما من گشتیم بگو شما که ایمان ندارید بلکه درست آن است که بگویید اسلام آوردیم.^۴

محققین مسلمان، با عنایت به باورِ درونی هر مسلمانی، هر مرتبه‌ای را نامی نهاده‌اند؛ آنکه تنها به زبان جسم شهادتین گوید و احکام دین نظیر ارث و طهارت و... بر آن بار شود، مسلمان است. اگر علاوه بر زبان قال به زبان حال و دل نیز به گفته خویش اقرار کند مقام ایمان را داراست و مرتبه بالاتر از مقام ایمان، مقام احسان است که خارج از حوصله این رساله است.^۵

با توجه به تصریح این آیه، بین مسلمان و مومن تفاوت اساسی و ذاتی وجود دارد. تفاوت ایمان و اسلام، گذشته از اعتقاد قلبی و عمل به مبانی دینی، در اعتقاد به اصل مهم دین

-
۱. این حدیث هم از امام صادق(ع) نقل شده است. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۲، ح ۱۲. و هم از امام باقر(ع)، محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۶۸، ص ۳۷۶، ح ۲۱).
 ۲. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۶۸، ص ۱۴، ح ۱۵.
 ۳. علی امینی نژاد، آشنایی با مجموعه عرفان اسلامی، ج ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۷، صص ۴۳۱-۴۴۰.
 ۴. حجرات / ۱۴.
 ۵. ر.ک: علی امینی نژاد، پیشین، ص ۴۳۰ به بعد.

یعنی ولایت اهل بیت (ع) نهفته است. مومن کسی است که به خلیفه‌های برحق پیامبر اکرم (ص)، معتقد بوده و آنان را خلیفه رسول الله و حجت‌های الهی بداند.

امام صادق (ع) ضمن حدیثی باور به ولایت اهل بیت (ع) را به عنوان نقطه افتراق مومن و مسلمان بیان کرده‌اند و از مسلمانی که به ولایت ایمان ندارد، ضالّ تعبیر می‌آورند.^۱

دشمنان اهل بیت نیز با پی بردن به نقش ولایت، سعی داشتند تا مردم را از این درگاه الهی دور نگه دارند تا چند صباحی به نان و نوا برسند. تاریخ به یاد دارد که بنی امیه شمشیر از رو بسته بود و بنی عباس نیز با دعوت از علمای بلاد دیگر سعی داشت مردم را متوجه فلاسفه و علمای دربار خود کند. در مکتب اهل بیت نیز سعی بر آن بوده است که بندگان الهی را به دروازه عبادت بکشانند. علاوه بر ایمان به ولایت، ارجاع به ائمه نیز مراد اهل بیت بوده است. در روایتی ایمان چنین ترسیم شده است: «لا یكون العبد مؤمنا حتی یعرف الله و رسوله و الائمة کلهم و امام زمانه و یردّ الیه و یسلم الیه».^۲ یعنی شرط اسلام این است که خدا، رسول، همه ائمه و امام زمان خود را بشناسد و علاوه بر این معرفت، مسائل دینی و اجتماعی را به اما خود ارجاع دهد و با او در ارتباط باشد و تسلیم دستورات امام باشد.

مساله تفاوت ایمان و اسلام از دیرباز در میان مسلمانان مطرح بوده است. مولانا امیرالمومنین کمترین حدّ ایمان را اعتقاد به توحید، نبوت و وحی، امامت و اطاعت از امام می‌داند و کمترین حد گمراهی را عدم معرفت به امام واجب الطاعیه معرفی می‌کنند.^۳

۱. هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق. ج ۴، ص ۲۱۲، ح ۵، (ذیل آیه فوق)؛ محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، صص ۲۵ و ۲۴، ح ۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۲.

۳. سلیم بن قیس هلالی، اسرار آل محمد، ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی، قم: الهادی، ۱۴۱۶ق، صص ۵۹ و ۵۸، ح ۹؛ محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، صص ۴۱۴ و ۴۱۵، ح ۱.

ولایت شخص صاحب الزمان، کمال ایمان معرفی شده است؛ امام کاظم فرمودند: «من احب ان یلقى الله عزوجلّ و قد کمل ایمانه و حسن إسلامه فلیتوال الحجة بن الحسن المنتظر صلوات الله علیه»^۱.

بنابراین قاعده‌ای که از مذاق و لسان روایات می‌توان به وضوح فهمید، منافقینی که از سر ترس یا طمع، اظهار اسلام کردند و قلباً اعتقادی به توحید یا نبوت نداشتند، در ظاهر و در عالم دنیا مسلمان محسوب می‌گردند. دقیقاً همانگونه که کسی که به زبان ظاهر و به خاطر تقیه کفر گوید و در عین حال در دل بر ایمانش محکم باشد و مثل بید بر سر ایمانش نلرزد،^۲ مومن است.^۳ بنابر این ایمان، جز با ولایت اهل بیت عصمت و طهارت به دست نمی‌آید. در اصطلاح منطقیین ولایت فصل ایمان است.

خلاصه آنکه ولایت اهل بیت و باور به این مهم، ایمان واقعی است که خدا در قرآن از آن سخن گفته است.

۴-۲-۳- رابطه ولایت و توحید

جاری کردن شهادتین بر زبان، کمترین حد اسلام است. اما ایمان واقعی تنها با باور قلبی و عمل صالح صورت می‌گیرد. از آنجایی که گفتیم مؤمن اخص از مسلمان است، پس لازمه ایمان این است که مومن توحید، نبوت، امامت و ولایت را قبول کند.

امام باقر(ع) در باره معرفت الهی فرمودند: «تصدیق الله عزوجلّ و تصدیق رسوله و موالاته علیّ و الإیتام به و بأئمة الهدی و البرائة من عدوهم، هكذا یعرف الله عزوجلّ»^۴. یعنی خداشناسی این است که خدا و نبوت را تصدیق کنی و ولایت علی و دیگر ائمه را باور داشته باشی و از

۱. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۰۸، ح ۸۰.

۲. حافظ شیرازی، غزل شماره ۲۹۰. «چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم * که دل به دست کمان ابرویست کافر کیش».

۳. نحل / ۱۰۶.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۱۸۰، ح ۱.

دشمنان اهل بیت برائت بجویی. تولی و تبری در کنار توحید و نبوت به عنوان خداشناسی معرفی شده است.

امام حسین(ع) (نیز، با الهام از آیات قرآنی، هدف خلقت انسان را معرفت و عبادت الهی معرفی می‌فرماید. ایشان در بیان و توضیح مفهوم معرفت الهی، سخن از امام شناسی کردند و فرموده‌اند: معرفت الهی آن است که انسان‌های هر روزگاری امام واجب الطاعه خود را بشناسند: «معرفة اهل كل زمان إمامهم الذی یجب علیهم طاعته»^۱. با این بیان، ائمه(ع)، معرفت و اطاعت الهی را در معرفت و اطاعت از امام زمان هر زمانه دانسته‌اند.

حدیث سلسله الذهب که امام رضا(ع) به اصرار اهالی نیشابور نقل کردند حاوی مطالب بلند و ژرفی در باب امام شناسی و ولایت است. حضرت در این حدیث باور به ولایت اهل بیت و باور به امام زمانه که شخص ایشان بودند را به عنوان «توحید» بیان می‌دارند:

«کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی أمن من عذابی»

گویا مردم هنوز متوجه کلام امام نشده بودند به هنگام حرکت کاروان امام در تفسیر کلام شریفشان فرمودند: «بشروطها و أنا من شروطها» یعنی اعتقاد به وحدانیت خدا شرائطی دارد و یکی از شرائط موحد بودن، ایمان به ولایت من به عنوان امام زمان است.^۲

ولایت، لازمه توحید است و یکی از شروط توحید باور به ولایت است. امام صادق(ع) در تفسیر این آیه که می‌فرماید: «و ما يؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون»^۳ فرمودند: این شرک، شرک در عبادت نیست که خدا از آن پرده بر می‌دارد بلکه شرک در اطاعت است.^۴

اما صادق فرمودند: مردم مامورند که ما را بشناسند (امام شناسی) و به ما مراجعه کنند و کارهای خود را تسلیم ما کنند و اگر بنا داشتند که به ما ارجاع ندهند مشرک خواهند بود.^۵

۱. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۲۳، ص ۹۳، ح ۴۰.

۲. محمد بن علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا، ترجمه علی اکبر غفاری، ج ۱، تهران: نشر صدوق، ۱۳۷۳ق، ج ۲، ص ۱۳۴، ح ۴ از

باب ۳۷.

۳. یوسف / ۱۰۶.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۷، ح ۴.

۵. همان، ج ۲، ص ۳۹۸، ح ۵.

امام باقر(ع) نیز فرموده‌اند:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ نَصَبَ عَلِيًّا عَلِمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، فَمَنْ عَرَفَهُ كَانَ مُؤْمِنًا وَ
مَنْ أَنْكَرَهُ كَانَ كَافِرًا وَ مَنْ جَهِلَهُ كَانَ ضَالًّا وَ مَنْ نَصَبَ مَعَهُ شَيْئًا كَانَ مُشْرِكًا وَ مَنْ
جَاءَ بُولَايَتِهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۱.

«خدای متعال حضرت علی را میان خود و خلقش شاخص قرار داد. هر که او را بشناسد مومن و منکر علی کافر است و جاهل به شان ایشان ضال است. هر کس کسی را هم‌شان او حساب کند مشرک است و هر کس با ایمان به ولایت او پیش خدا آید به بهشت داخل شود».

«مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَا وَبِهِ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوِيهِ وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَ
مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي اسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ»^۲.

یا در دعای دیگر می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ شَجَرَةَ الثُّبُوتِ وَ مَوْضِعَ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ
الْمَلَائِكَةِ وَ مَعْدِنِ الْعِلْمِ وَ أَهْلِ بَيْتِ الْوَحْيِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْفَلَكَ
الْجَارِيَةِ فِي اللَّجَجِ الْغَامِرَةِ يَا مَنْ مِنْ رَكِبِهَا وَ يَغْرُقُ مَنْ تَرَكَهَا الْمُنْتَقِدُ لَهُمْ مَارِقٌ وَ
الْمُتَأَخِّرُ عَنْهُمْ زَاهِقٌ وَ اللَّازِمُ لَهُمْ لَاحِقٌ الطَّيِّبِينَ الْأَبْرَارِ الْأَخْيَارِ الَّذِينَ أَوْجِبَتْ
حُقُوقُهُمْ وَ فَرَضَتْ طَاعَتَهُمْ وَ وَلَايَتَهُمْ.....».

اینها معارف بلندی است از دریای بی‌کناره و کرانه آن ذوات مقدس. اعتقاد به ولایت

اهل بیت، همان توحید عملی است.

۱. همان، ج ۱، ص ۴۳۷، ح ۷.

۲. فرازی از زیارت جامعه.

۴-۲-۴- رابطه ولایت و عبادت

در فصل مربوط به عبادت، رابطه میان ولایت و عبادت را بیان کردیم، اما اینجا نیز سعی می‌کنیم با بیانی متفاوت این رابطه را بیان داریم. خدای متعال قدیم و سرمد است و چون صمد واجب الوجود است، صفاتی متفاوت از صفات اجسام و ممکنات دارد، در قاب و قالب زمان، مکان و نعت و صفت ننگند. از این رو، در علم کلام گفته‌اند که خداوند متعال از تمامی صفات ماده مبراست. یعنی بین خدا و خلق به هیچ وجه شباهتی وجود ندارد.

با عنایت به این مطلب، خدا اعضایی نظیر صورت، دست، چشم و زبان ندارد، نیز صفات خلق نظیر خشم و خشنودی هم ندارد. این حالات و احوال مختص انسان مادی و ممکن است و در واجب الوجود راه ندارد.

آیاتی که برای خدا، چشم و دست تصویر می‌کنند کنایه‌اند از قدرت و مظهر الهی و وسایط او. وجه الله، یدالله، عین الله پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت آن حضرت می‌باشند. این ذوات وجه اللهند، زیرا برای توجه به خدا باید به آنها توجه کنیم. آنها یداللهند زیرا که خداوند از قدرت خویش به آنان بخشیده است و الخ.

نقش ائمه در عبادت انکار ناکردنی است؛ با عنایت به اینکه اهل بیت (ع) عالم به دین الهی هستند از تمامی جزئیات و شرایط عبادت و موانع آن آگاهند و مردم را در راه عبادت راهنمایی می‌کنند. آنها راه درست عبادت و زهد را برای مردم تعریف می‌کنند تا تعالیم عبادی از تحریف‌ها مصون بماند. امام صادق (ع) فرمودند:

«همانا خدا واحد و یکی است و در احدیت خود یگانه است، کارها فقط در

دست اوست. بندگانی خلق کرد و آنگاه امورات دینش را به آنها تفویض کرد. آن بندگان ماییم. ما حجت الله علی العباد و شاهدان او بر مردم و امین وحی الهی و خازن علم خداییم. ما وجه اللهی هستیم که با آن به سمت خدا رفته می‌شود و عین الله هستیم و ما زبان ناطق خداوندیم، قلبی محاصره در علم، در رهنمون ساز به سوی خدا. ما به دین او عمل کردیم و مردم را به دین او فرا خواندیم، مردم خدا را به واسطه ما

می‌شناسند. و خدا بوسیله ولایت ما عبادت می‌شود. اگر ما نبودیم خدا بندگی

نمی‌شد»^۱.

«خدای متعال مثل انسان‌ها محزون نمی‌شود، اما او از جنس مردم اولیایی خلق کرد که غم و شادی دارند. خدای متعال رضایت آنان را رضایت خود و غضب آنان را غضب خود قرار داده است زیرا که آن‌ها داعی و راهنما به سوی خدا می‌باشند»^۲. «هرکس که بخواهد سوی خدا برود ناچار باید از ولایت و اهل‌بیت (ع) شروع کند و توحید موحد از سر صدقه شماسست و هر کس قصد خدا می‌کند باید روی به ولایت آورد»^۳.

نیز در حدیث قدسی آمده است:

«إِنَّ اعْظَمَ الطَّاعَاتِ تَوْحِيدِي وَتَصْدِيقِ نَبِيِّ وَالتَّسْلِيمِ لِمَنْ يَنْصِبُهُ بَعْدَهُ وَهُوَ

عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْإِثْمَةُ الظَّاهِرُونَ مِنْ نَسَلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ»^۴.

«همانا بزرگترین عبادت من، ایمان به وحدانیت من و تصدیق پیامبر من و

تسلیم ائمه شدن است که توسط پیامبر نصب شده‌اند که عبارتند از علی و ائمه‌ای (ع)

که از نسل اویند».

با ملاحظه این احادیث روشن می‌شود که عبادت و اطاعت الهی تنها یک مجری و مسیر دارد و آن اعتقاد و ایمان به ولایت اهل‌بیت (ع) است.

۴-۲-۵- رابطه ولایت و قبولی اعمال

«آن هنگام که خدا به ملائکه دستور داد که برابر مقام حضرت آدم سجده کنند، همه ملائکه به سجده افتادند. اما شیطان سجده نکرد و خود را برتر از آدم دانست و در ازای همین امتناع، کافر گشت»^۵. اینکار بر شیطان گران آمد و به خدا گفت: اگر مرا از سجده آدم معذور

۱. محمد بن علی بن بابویه، کتاب التوحید، پیشین، ص ۱۵۲، ح ۹.

۲. همان، صص ۱۶۹ و ۱۶۸، ح ۲؛ محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۳. ترجمه فرازی از زیارت جامعه.

۴. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۹۶، ح ۵۹.

۵. بقره / ۳۴.

داری، آنچنان تو را عبادت کنم که تا بحال کسی آن گونه عبادت نکرده است. خدا فرمودند:

عبادت، تسلیم اوامر من بودن است، نه آن است که تو می خواهی.^۱

یعنی عبادت، فرمان برداری از اوامر الهی است، و سجده و ناله‌ی صرف عبادت نیست.

راز و نیاز به شرطی عبادت است که در مسیر اطاعت الهی باشد. این کار ابلیس همانند آن

بخیلی است که شب هنگام، چون گدایی در برزن دید گفت: برای چه گریه می کنی؟ گفت از

بی درهمی ناله می کنم اگر درهم و دینار بدهی هرگز گریه نخواهم کرد. بخیل گفت: تا صبح

حاضرم با تو بشینم و گریه کنم اما از اعطای درهم معذورم دار!!

آنچه که از روایات در این زمینه به دست می آید این است که اگر ابلیس بعد از گردن

کشی در قبال سجده آدم، روزگاران دراز سجده می کرد، عذرش قبول نمی شد. عذر شیطان در

صورتی قبول می شد که بر آدم سجده می کرد.^۲ ائمه معصوم علیه السلام برای بیان نقش ولایت

و امامت در قبولی اعمال، به این داستان شیطان و سجده آدم استناد کرده اند و تمامی اعمال

مسلمانان، حسنات را بدون قبول ولایت هیچ می انگارند. از نگاه اهل بیت (ع) اعمال انسان ها

تنها در صورتی مورد قبول درگاه الهی خواهد بود که به اطاعت و ولایت امام واجب الطاعة

گردن نهند و ولایت ائمه که از طرف خدا نصب و توسط رسول الله معرفی شده اند را بپذیرند.^۳

لزوم اطاعت ولی، مختص ائمه (ع) نیست. از آنجایی که هیچ برهه ای از زمان، از حجت

الهی خالی نیست، باید حجت الهی را شناخت و به ولایت او ایمان آورد و در مسائل به او

رجوع کرد. در روایات اسلامی آمده است که در میان بنی اسرائیل، دعای عابدی به خاطر شک

در نبوت حضرت عیسی بالا نمی رفته است.^۴ اگر شک در قبولی و عدم قبولی طاعت کارگر

باشد، باید حساب انکار ولایت نشسته پاک باشد.

۱. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۶۳، ص ۲۵۰.

۲. محمد بن حسن حرعاملی، پیشین، ج ۱، باب ۲۹، ح ۵.

۳. همان.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۴۰۰، ح ۹؛ با اندک اختلافی: محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۵۵، ح ۵۳.

قبول ولایت نه تنها در قبولی طاعات شرط است بلکه در نبود عقیده ولایت در دل، عقاب ابدی در انتظار انسان خواهد بود. پیامبر گرامی اسلام در خطبه غدیریه فرمودند:

«ایها الناس، پروردگار متعال، اسلام را با ولایت علی تکمیل کرد، هر کس به امامت علی و فرزندان او که همگی از سلاله منند، ایمان نیاورد اعمالش در هر دو جهان از بین می‌رود و دائما در آتش جهنم خواهد بود»^۱.

در قرآن مجید نیز آیاتی وجود دارد که دلالت بر نقش ولایت در پذیرش عبادات و اعمال دارد. خدای متعال به حبیب خویش که در راه رسالت و نبوت، رنج‌های فراوان کشید و خانه و کاشانه خود را ترک کرد و از محارم و نزدیکان خود برید تا پیام راستین سعادت را به بشریت ابلاغ کند، قاطعانه اعلام می‌کند که قبولی این اعمال، شرطی دارد و «اگر آن شرط را به جای نیآوری، رسالت خود را نرسانده‌ای»^۲.

خدای متعال می‌فرماید:

«مثل الذین کفروا بریهم اعمالهم کرماد اشتدّت به الريح فی یوم عاصف لا

یقدرون مما کسبوا علی شیء»^۳.

«مثل اعمال آنهایی که به پروردگارشان کفر ورزیدند خاکستری است که بادِ روز طوفانی آن را پراکنده کرده و کافران قادر به جمع کردن اعمالشان از دست باد نیستند».

اگر مسلمانی ولایت را باور نداشته باشد و تنها به عبادت خشک و خالی بپردازد بی‌ثمر خواهد بود و با انکار ولایت، تمام رشته‌های خود را پنبه خواهد کرد.^۴ دیگر آب از سر چنین کسی گذشته است و «فرقی ندارد که روزه بگیرد یا نگیرد، نماز بخواند یا نخواند، زنا کرده

۱. احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، تعلیقات محمدباقر خراسان، نجف اشرف: مطبعة النعمان، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۶م، ج ۱، ص ۷۶.

۲. مائده / ۶۷.

۳. ابراهیم / ۱۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۱، صص ۱۸۳ و ۱۸۴، ح ۸.

باشد یا نکرده باشد... او در آتش خواهد بود.^۱ عبادت تنها از باب ولایت قابل قبول است و این باب، همان امام زمان هر زمانه است. «به موالات و ولایت اهل بیت است که اعمال و فرائض مورد قبول حق قرار می‌گیرد».^۲

احادیث در این باره فراوان است که در کتب حدیثی برادران اهل سنت نیز به وفور یافت می‌شود.^۳ به طوری که علمای شیعه در ابتدای آثار فقهی‌شان، فصلی با عنوان «إبطال العبادة بدون ولاية الائمة و اعتقاد امامتهم» آورده‌اند.^۴ خلاصه آنکه ولایت اهل بیت شرط قبولی اعمال است.

۴-۲-۶- رابطه ولایت و تقرب

در فصل‌های قبل گفتیم که عبادت، تنها راه کلی تقرب به سوی خداست. در تعریف عبادت نیز گفتیم که «رفتار کردن بر طبق دستورات الهی است». دستورات الهی که به عنوان فرائض شناخته می‌شوند، اعم از محرّمات و واجبات است. در میان فرائض دینی، هیچ کدام از این فرائض به اهمیت ولایت نیست. نتیجه آنکه بهترین راه عبادت و تقرب به خداوند، ولایت اهل بیت (ع) است.

آنچه از لذت‌ها برای مخلوق امکان داشته باشد در مقام قرب موجود است. با وجود چنین امکانی خدا باید موجودی را خلق کند که بتواند این لذت‌ها را درک کند. از این رو خداوند متعال ائمه و معصومین را برای درک آن لذت‌ها آفرید. ما به برکت بیانات معصومان

۱. محمد بن علی ابن بابویه، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، به کوشش محمدمهدی حسن خراسان، نجف: [بی‌نا]، ۱۳۹۲ق، ص ۲۵۱، ح ۱۸.

۲. بخشی از زیارت جامعه. «و بموالاتکم تقبل الطاعة المفترضة».

۳. در کتب شیعه ر.ک: محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۲۷، صص ۱۷۵ و ۱۷۶، ح ۲۱. و از کتب اهل سنت: علی بن محمد ابن مغزالی، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، به کوشش محمدباقر بن بودی، بیروت: [بی‌نا]، ۱۴۰۰ق، ص ۲۹۷، ح ۳۴۰.

۴. به عنوان مثال: مرحوم شیخ حرّ عاملی باب ۲۹ جلد اول از کتاب «وسائل الشیعه» خویش را به این مطلب اختصاص داده و در آن قریب بیست روایت نقل نموده و محدث نوری استاد شیخ عباس قمی در «مستدرک الوسائل»، ۶۶ حدیث دیگر به این مجموعه در این موضع اضافه کرده است.

معتقدیم که دیگران هم هر چه دارند طفیلی آنها هستند. آن جا خانه آنهاست و دیگران مهمان‌اند.

پیامبر خدا در باره اینکه ولایت، نزدیکترین و بهترین راه تقرب است، می‌فرماید: «لکل امر سیدٌ و حبیبٌ و حب علیٌ سیدٌ ما تقرّب به المتقربون من طاعة ربهم». هر چیزی شاهی دارد و شاهراه تقرب به خدا، حب من و علی است.^۱

اما دوستی اهل بیت به تنهایی کفایت نمی‌کند یا به عبارت دیگر، ولایت تنها دوست داشتن اهل بیت و قبول ولایت آنها نیست، بلکه ولایت لوازمی دارد. عمده‌ترین لازمه قبول ولایت اهل بیت (ع) «تبری» است. اصولاً کسی که «تولی» دارد، طبعاً «تبری» نیز خواهد داشت. این دو هیچ گاه از هم جدا نبوده‌اند لذاست که پیروان آن حضرت همانگونه که با ولایت تقرب می‌جویند با تبری از دشمنان اهل بیت نیز تقرب می‌جویند: «انی اتقرب الی الله و ... بموالاتک و بالبراءة ممن اسس اساس ذلک».

ترتیب و تقرب مخلوقات در عالم ملکوت نیز بر طبق میزان اعتقاد به ولایت است. هر که در امر ولایت، اعتقاد و اخلاصش بیش، تقریبش نیز بیش. سرّ اولویت برخی از انبیاء بر برخی دیگر دقیقاً به خاطر همین نکته است.^۲ سر تشکیک مقام ملائک هم به میزان ولایت پذیری آنهاست؛ ملائکه آسمانها نیز با همین ملاک از میان دیگر مخلوقات، گزیده شده، در این مقام منصوب گردیده، و رمز درجات گوناگون آنان نیز به همین امر برگشت می‌کند. بنا به فرموده امام صادق (ع)، علت گزینش و تقرب ملائکه، باور آنها به ولایت می‌باشد.^۳

آری، ولایت امام و اهل بیت بالاترین راه تقرب به حق متعال و عروة الوثقی است که انفصالی در آن نیست. امام صادق (ع) جهت التفات اصحاب خود به این مطلب، از آنها سؤال

۱. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۲۹، ح ۱۹.

۲. محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات، ص ۷۰، ح ۲، محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۸، ح ۱.

۳. همان، ص ۶۸.

کرد که عروة الوثقی چیست؟ هر کس جوابی داد و هنگامی که اصحاب از جواب عاجز شدند.

امام فرمودند:

«ان اوثق عری الايمان الحب فی الله و البغض فی الله و توالی ولی الله و

تعادی عدو الله»^۱.

«همانا محکم‌ترین و معتمدترین ریسمان‌های ایمان، تولی، تبری و قبول ولایت

اولیاء خدا و دشمنی با دشمنان خدا است».

جا دارد در انتهای این بخش از سخن خود به کلمات درّ گون امام علی تمسک کنیم که

در باره رابطه محبت اهل بیت و ولایت با تقرب فرمودند:

«فانه من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفة حق ربه و حق رسوله و

اهل بیته مات شهیدا و وقع اجره علی الله و استوجب ثواب ما نوى من صالح عمله

و قامت النیة مقام اصلااته لسیفه»^۲.

«پس برآستی چنین است که اگر یکی از شما در بستر خود در حالتی بمیرد که

به حق پروردگار و حق پیامبر و اهل بیت پیامبر آشنا باشد، او شهید از دنیا رفته پاداش

شهیدان را دارد و پاداش او در روز قیامت بر عهده خداوند متعال است و ثواب آن کار

نیک که انجام آن را در دل داشته و قصد آن را نموده بود، خواهد برد و آن قصد او

برای جنگیدن در راه خدا و انجام کار نیک جایگزین و جانشین از نیام برکشیدن

شمشیرش می‌شود».

و بالجمله، ولایت اهل بیت(ع) بهترین راه قرب الهی است.

۴-۲-۷- رابطه ولایت و سعادت

سعادت، رسیدن به نهایت جای ممکن برای کسی را گویند. انسان زمانی سعید خواهد

شد که به مقامی برسد که شایسته استعدادها و ظرفیت‌های اوست. از نگاه اسلام، سعادت

۱. احمد بن محمد خالد برقی، پیشین، ص ۱۶۵، ح ۱۲۱.

۲. السید الشریف رضی، پیشین، آخر خطبه ۲۳۲.

انسان رسیدن به مقام قرب است. با این بیان، در فصل‌های قبل کِراراً این رابطه را بررسی کردیم اما در این جا به برخی از روایات این باب اشاره می‌کنیم:

پیامبر گرامی اسلام، رسیدن به جنت عدن و مقام قرب و سعادت را بدون ولایت و محبت علی بن ابیطالب (ع) غیر ممکن می‌خوانند.^۱ کمترین حد قبول ولایت این است که مانع عذاب همیشگی او خواهد شد.^۲ یعنی اگر کسی ولایت را قبول کند اما از جهت کردار و رفتار، آنچنان که شاید و باید نباشد، با اینکه به سعادت نخواهد رسید اما ولایت مانع شقاوت او خواهد شد. به نظر می‌رسد هر کس که به راستی در قلعه ولایت علی بن ابی طالب ساکن باشد، مطمئناً از اوامر ائمه نیز غافل نخواهد شد و به فرمایشات آنها عمل خواهد کرد. ولایت، طالب عمل است. چون طالب عمل است انسان متولی از قهر الهی ایمن خواهد بود.^۳

درباره سعادت مسلمان، جالب است به کلام بن حجر اشاره کنیم که هنگامی که در باره فشار قبر توضیح می‌دادند به نقش ولایت اشاره می‌کنند. می‌گوید: در بحث عذاب قبر، موضوعی که مخالفان کتمان کرده‌اند این است که «لیسئل فی قبره من ولیک، فإن قال: علی نجی».^۴

طبق صریح روایات، ملاک و میزان عمل در روز قیامت امر ولایت است.^۵ و تنها کسی می‌تواند از صراط عبور کند که در دل، ایمان به ولایت را دارد.^۶ اگر کسی ایمان واقعی به ولایت داشته باشد مشمول حدیثی خواهد بود که می‌فرماید: «و الله از شما شیعیان دو یا یک نفر را جهنمی نمی‌بینم».^۷

۱. محمد بن علی بن بابویه، الامالی، ج ۱، ص ۲۸۸؛ مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، باب «من لقی الله تعالی بالایمان».

۲. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۶۸، باب ۱۸، باب «الصفح عن الشیعة».

۳. محمد بن علی بن بابویه، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۱۳۶.

۴. احمد بن علی ابن حجر عسقلانی، تقریب التهذیب، ۲ مجلد، ج ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۴۳۹.

۵. أحمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام، ۱۴ مجلد، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۴۱۰.

۶. علی ابن مغزلی، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۲۴۲، ح ۲۸۹.

۷. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۶۸، ص ۱۴۴، ح ۹۱.

بنابراین، راه نجات ما که به حضرتش دسترسی نداریم، جز پناه بردن به ولایت و محبت و انتظار فرج نیست. لذا در زیارت آن حضرت، خطاب به ایشان عرض می‌کنیم:

«أشهد أنَّ بولاً يتكُّ تقبلُ الأعمالِ و تزكُّى الأفعالِ و تضاعفُ الحسناتِ و
تمحى السيئاتِ، فمن جاء بولاً يتكُّ و اعترف بإمامتك، قبلت أعماله و صدقت أقواله
و تضاعفت حسناته و محيت سيئاته، و من عدل عن ولايتك و جهل معرفتك و
استبدل بك غيرك كَبه اللهُ على منخره في النار و لم يقبل له عملاً و لم يقم له يوم
القيامة و زناً»^۱.

۴-۲-۸- رابطه ولایت و مغفرت

یکی از صفات خدا، «عفو» و بخشش است. خدا غفور است. خدای متعال در قرآن کریم، بخشیدن گناهان و رهایی از عذاب را منوط به ایمان کرده است: «یا قومنا اجیبوا داعی الله و آمنوا به یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم»^۲. اگر کسی به ایمان نداشته باشد، وساطت و شفاعت پیامبر هم در حق او نافذ نخواهد بود. «استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله».

ای محمد، استغار (حتی استغفار زیاد) یا عدم استغفار تو به حال آنها سودی ندارد و خداوند آنها را نخواهد بخشید چرا که آنها به خدا و رسول او کافرنند.^۳ در فصل‌های قبل، حقیقت ایمان را با استفاده از احادیث و روایات بررسی کردیم. باور به ولایت و امامت اهل بیت، ایمان حقیقی است. با این مقدمه روشن می‌شود که عفو و مغفرت

۱. ترجمه: گواهی می‌دهم که به ولایت تو (ای امام زمان)، (خدا) اعمال را پذیرفته، افعال را پاکیزه کرده، حسنات را دو برابر نموده، گناهان را پاک می‌کند. پس کسی که معتقد به ولایت تو باشد و به امامت تو اعتراف کند، اعمالش پذیرفته شده، گفتارهایش تصدیق شده، حسناتش دو برابر و گناهانش محو خواهد شد و آن کس که از ولایت تو سر باز زند و معرفت تو را جاهل باشد و به جای تو دیگری را به امامت بپذیرد، خداوند او را به صورت در آتش پرتاب می‌کند و عمل او را نمی‌پذیرد، برای سنجش اعمال او میزانی اقامه نمی‌کند.

۲. احقاف / ۳۱. «ای قوم ما، دعوت پیامبر را اجابت کرده، به او ایمان آورید تا خداوند، گناهان شما را ببخشد و شما را از عذاب دردناک پناه دهد».

۳. توبه / ۸۰.

الهی شامل کسی که به ولایت اعتقادی ندارد، نمی‌شود. با اعتقاد به ولایت، انسان می‌تواند خود را در معرض نسیم رحمت الهی قرار دهد.

امام جعفر صادق(ع) در بیان آیه «و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی»^۱ فرمودند: «خداوند مغفرت خود را به ولایت ما اهل بیت مشروط کرده است. چرا که بدون هدایت به سوی ما، توبه و ایمان و جهاد و عمل صالح فائده‌ای ندارد»^۲.

رسول خدا(ص) فرمودند: «حبّی و حبّ اهل بیتی نافع فی سبعة مواطن اهلین عظیمه: عند الوفاة و فی القبر و عند النشور و عند الکتاب و عند الحساب و عند المیزان و عند الصراط»^۳. محبت اهل بیت به فرموده رسول گرامی خدا، در هفت منزلگاه ترسناک به داد انسان می‌رسد. این جایگاه‌های وحشتناک، عبارتند از حالت احتضار، قبر، نشر، هنگام حساب و کتاب و سنجش اعمال و گذر از پل صراط.^۳ همه این مواطن ترسناک هستند و وجود یکی در شقاوت آدمی کافی است ولی نهایت نیاز ما به ایمان و اعتقاد به ولایت همان حالت احتضار است؛ که شیطان آخرین تلاش‌های خود را می‌کند تا گوهر ایمان از کف برآید.

علاوه بر آثار علمای شیعیان، کتب علمای اهل سنت نیز بدان اقرار دارند. در روایتی که برادران اهل سنت از پیامبر اسلام(ص) نقل کرده‌اند، عنوان شده است که محبت اهل بیت در روز عذاب و قیامت و هنگام عبور از پل صراط دستگیر انسان‌ها خواهد بود: «معرفة آل محمد برائة من النار و حب آل محمد جواز علی الصراط و الولاية لآل محمد امان من العذاب»^۴.

اکسیر محبت اهل بیت(ع) چنان باران رحمت و غفران الهی را بر انسان می‌ریزد که حتی اگر این اکسیر در دل غیر مسلمان یافت شود هم باشد، گرچه به علت عدم ایمان به دیگر مبانی دین، از بهشت الهی محروم است، ولی با وجود محبت اهل بیت، از عذاب الهی در جهنم

۱. طه / ۸۲.

۲. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، به کوشش طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۳، ص ۴۲۰؛ محمد بن حسن حرعاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۹۶، ح ۱۹.

۳. محمد بن علی بن بابویه، الخصال، ج ۲، ص ۱۲؛ محمد تقی مجلسی، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۵۸، ح ۳.

۴. محمد بن یعقوب کلینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۱، ح ۹.

۵. عبدالحسین احمد امینی، الغدير، ج ۲، ص ۳۲۴، به نقل از ابن حجر عسقلانی، الصواعق المحرقة، ص ۱۳۹.

مصون خواهد ماند. چنانچه وقتی رفیق یهودی حضرت علی(ع) که به آن حضرت عشق می‌ورزیدند، از دنیا رفت، خدای متعال وعده‌ایمنی از عذاب او را دادند.^۱ می‌توان گفت که باور و عمل به ولایت اهل بیت(ع) همانطور که شرط قبولی اعمال است، شرط مغفرت الهی نیز هست.

۴-۲-۹- رابطه ولایت و هدایت

انسان همین بدن مادی نیست که چند صباحی مهمان این دنیاست، بلکه انسانیت انسان به روح، روان و نفس باقیه اوست که همیشگی است. بیشترین سرمایه اسلام برای تقویت و زنده سازی بعد معنوی و روحی انسان است. ممات انسان به بند آمدن نفس او نیست بلکه ممات واقعی انسان زمانی است که استعداد و ظرفیتهای تعالی بخش او بمیرند.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده عالم دوام ما^۲
در تعالیم قرآنی، ایمان انسان، حیات حقیقی قلمداد شده است و کفر، ممات قلب معرفی شده است. کسی که آیات، اعتقادات و الهی را انکار کند از نگاه قرآن، مرده و گمراه است:

«و ما یستوی الاعمی و البصیر و لا الظلمت و لا النور و لا الظل و لا الحرور

و ما یستوی الاحیاء و لا الاموات ان الله یسمع من یشاء و ما انت بمسمع من فی

القبور».^۳

«هرگز کور و بینا، نور و ظلمت و سایه و روشنی برابر نیستند و هرگز مرده و

زنده مساوی نیستند و...»

اگر ایمان حیات بخش باشد، مومن زنده است و کافر مرده؛ لذا فرزندی که از صلب کافر آمده و بر خلاف پدرش زنده به نور ایمان باشد مصداق این آیه خواهد بود «یخرج الحی

۱. محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۳۹، ص ۲۵۸.

۲. شمس الدین محمد حافظ، پیشین، غزل شماره ۱۱.

۳. فاطر / ۱۹-۲۲.

من المیت»^۱. یعنی او زنده‌ای است که از مرده یعنی از کافر و بی‌دین بیرون آمده است.^۲ با این مبانی است که زندگی واقعی اهل زمین، در ظهور مهدی صاحب زمان و در ظل حکومت علوی ایشان خواهد بود. امام باقر(ع) در تفسیر آیه «ان الله یحیی الارض بعد موتها» فرمودند:

«یحییها الله عزوجل بالفائم علیه السلام بعد موتها، بموتها: کفر اهلها و الکافر

میت»^۳.

«خدای متعال، زمین را بعد از آنکه با کفر کافران مرده دل، مرده است با قیام

قائم آل محمد زنده خواهد گرداند».

نیز آن حضرت در تفسیر آیه ۱۲۲ سوره انعام^۴ مرده را کسی می‌داند که به شان و مقام ولایت واقف نیست و به آن ایمانی ندارد.^۵

با عنایت به آنچه که گذشت روشن می‌شود، نوری که خداوند به وسیله آن، مردگان را زنده می‌گرداند، امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب(ع) و سائر اولاد پاک ایشان می‌باشد.^۶ پس ولایت اهل بیت مایه حیات است و انسان را از موت واقعی رهایی می‌دهد. امام صادق علیه السلام «حیات» در آیه شریفه زیر را به ولایت تفسیر نمودند:

«یا ایها الذین ءامنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم».^۷ بنا بر تفسیر ائمه،

معنای آیه چنین است: ای گروه مومنان، زمانی که خدا و رسولش شما را به ولایت علی که حیات شماست دعوت می‌کند اجابت کنید.^۸

۱. روم / ۱۹.

۲. محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۶۲.

۳. محمد بن علی ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۶۸، ح ۱۳.

۴. «او من کان میتا فاحییته و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها».

۵. محمد بن مسعود عیاشی، پیشین، ج ۱، صص ۳۷۶ و ۳۷۵، ح ۸۹ و ۹۰.

۶. همان.

۷. انفال / ۲۵.

۸. ملا محسن فیض کاشانی، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۵۵.

پس نور ایمان به ائمه دل را زنده می‌گرداند و کفر و شک در ولایت دل را می‌میراند. به عبارت دیگر و کاملتر، ولایت الهی عبارتی دیگر از هدایت الهی است. هدایت الهی همان ولایت است و ولایت همان هدایت.

۴-۲-۱۰— نکاتی پیرامون رابطه ولایت با عبادت و تقرب

۴-۲-۱۰-۱— تلازم ولایت و عمل صالح

تنها عقیده درست نیست که انسان را به سر منزل مقصود می‌رساند، بلکه باید عمل صالح هم در کنار عقیده باشد. این دو به عنوان بالهای انسانی هستند تا به معراج قرب پر بکشند. قرآن هر دو را در کنار هم شرط سعادت می‌داند و در آیات بسیاری ایمان و عمل صالح در کنار هم ذکر شده‌اند.^۱ بدیهی است هر کسی که به ولایت و امامت معتقد است و آنها را به دل دوست می‌دارد، به اوامر و فرامین آنها نیز گوش کرده و عمل خواهد کرد. حتی خود ائمه(ع)، پیروان خود را به عمل ترغیب کرده و بر عدم کفایت صرف ولایت در رسیدن به سعادت توجه می‌دادند. ائمه گروه فاسد «مرجئه» را لعن و نفرین می‌کردند. مرجئه کسانی بودند که معتقد بودند ایمان بدون عمل صالح کافی و کارآمد است. زیرا اولاً لازمه ایمان، عمل صالح است، بلکه علامت محبت صادق، پیروی محب و عاشق از معشوق و محبوب است. حضرت باقر(ع) فرمودند:

«تعصی الاله و انت تظهر حبه هذا لعمرک فی الفعال بدیع

لو کان حبک صادقاً لأطعته ان المحب لمن احب مطیع»^۲

گناه خدا می‌کنی و از طرفی ادعای دوستی خدا داری؟ قسم می‌خورم که این کاری جدید و عجیب است. اگر دوستی تو به خدا حقیقی بود هر آینه او را اطاعت می‌کردی چرا که دوستدار مطیع محض دوست است.

۱. عصر / ۲؛ بقره / ۲۵؛ رعد / ۲۹، انبیاء / ۹۴ و الخ.

۲. حسن بن علی بن شعبه بحرانی، تحف العقول، ص ۳۰۳.

۴-۲-۱۰-۲- تلازم ولایت و برائت

یکی دیگر از لوازم تولی، تبری است. هر که اهل بیت را دوست داشته باشد طبعاً و طبیعتاً دشمنان آنها را دشمن داشته و از آنها برائت خواهد جست. دوستی اهل بیت به تنهایی کفایت نمی‌کند یا به عبارت دیگر، ولایت تنها دوست داشتن اهل بیت و قبول ولایت آنها نیست، بلکه ولایت لوازمی دارد. عمده‌ترین لازمه قبول ولایت اهل بیت (ع) «تبری» است. اصولاً کسی که «تولی» دارد، طبعاً «تبری» نیز خواهد داشت. «لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله». محال است گروهی مومنی را پیدا کنی که دوستدار دشمن خدا و پیغمبرش باشند.^۱

همانطور که قرآن اشاره کرده است و خبر داده که فرشته محبت خدا و پیامبر با دیو محبت دشمنان آنها در یک قلب جمع نمی‌شود، در روایت پیامبر اکرم نیز آمده است که محبت علی (ع) و اهل بیت و محبت دشمنانشان محال است در یک دل بگنجد و اگر کسی ولایت داشت باید که برائت نیز داشته باشد. ایشان در شان امام علی (ع) می‌فرمایند: «لا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته و البرائه من اعدائه».^۲

کسی که قائل به ولایت باشد اما از دشمنان اهل بیت که دشمن دین و خدا نیز هستند برائت نجوید، منافق است و در روایات به «دجال» تشبیه شده است. «ان ممن یتخذ اهل البیت لمن هو اشد فتنه علی شیعتنا من الدجال... بموالاه اعدائنا و معاداه اولیائنا».^۳ در میان معتقدین به اهل بیت کسانی هستند که بیشترین فتنه را بر شیعیان ما روا می‌دارند. این شدت فتنه بخاطر این است که دشمنان ما را دوست می‌دارند و با اولیای ما دشمنی می‌ورزند.

۱. معادله / ۲۳.

۲. موفق بن احمد خطیب خوارزمی، المناقب، ج ۲، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۱ق، صص ۳۲ و ۳۳، ح ۲.

۳. محمد بن علی بن بابویه، صفات الشیعه، تهران: کانون انتشارات عابدی، [بی‌نا]، ص ۵۰، ح ۱۴.

۴-۲-۱۰-۳- ولایت لازم اما غیر کافی است

اعتقاد به ولایت به تنهایی موجب سعادت نیست. علاوه بر اعتقاد به ولایت، عمل نیز لازم است که در بندهای قبلی به آن پرداختیم. نیز یکی دیگر از شرایطی که در کنار اعتقاد به ولایت لازم است، تبری از دشمنان اهل بیت (ع) است. اما نکته‌ای که در اینجا باید به آن پردازیم این است که محبت اهل بیت (ع) غیر از اعتقاد به ولایت آنهاست. محبت اهل بیت هر چند در گران است که به هر کس ندهند، اما کس که دوستدار اهل بیت باشد اما به امامت و ولایت و خلافت آنها اعتقاد نداشته باشد، امید نجات در آنها نمی‌رود. چه بسیار از علمای اهل سنت که در دل محبت این ذوات مقدس را دارند اما خلافت آنها را باور ندارند در دریای بدبختی غرق خواهند شد. رسول خدا فرمودند:

«مثل أهل بیته فیکم مثل سفینه نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلك».

اهل بیت من در میان شما همانند کشتی حضرت نوح است، هر کس سوار آن گشت نجات یابد و هر کس از آن سر باز زند محکوم به هلاک است.^۱ این تشبیه بسیار جالبی است؛ با اینکه پسر نوح به پدرش محبت پسری داشت اما به نبوت آن ایمان نیاورد و همین عدم ایمان باعث غرق شدن و هلاک او شد. با اینکه در دل محبت نوح داشت.

امیرمؤمنان نیز به این حقیقت اشاره دارند که از میان گروه‌های هفتاد و سه گانه مسلمان، سیزده فرقه محبت مرا به دل دارند اما تنها یکی از آن سیزده فرقه بخاطر اعتقادشان وارد بهشت می‌شوند و بقیه در عذاب جهنم خواهند بود.^۲

۱. عبدالحسین احمد امینی، پیشین، ج ۲، ص ۲۶۳.

۲. سلیم بن قیس هلالی، اسرار آل محمد، صص ۱۷۵ و ۱۷۶، ح ۳۹.

۴-۳- ولایت انسانی

در بحث ولایت گفتیم که ولایت بر مرتبه‌ای از کمال انسانی نیز اطلاق می‌شود. انسان هدف نهایی دارد که در بخش اول به آن پرداختیم. اما اکنون به مرتبه‌ای از قرب می‌پردازیم که در قرآن و سنت با تعبیر مختلفی بیان شده است؛ نظیر: خلافت، ولایت، فناء و لقاء الله.

۴-۳-۱- خلافت

یکی از واژگان قرآنی که برای بار یافتگان به مراتب بالای قرب الهی به کار می‌رود، واژه «خلیفه» است. مؤمن کامل خلیفه خدا در زمین و آینه تمام نمای خدا در عالم است. خلافت الهی، همچون نبوت، رسالت، ولایت و امامت، حقیقتی جامع و تشکیکی و از سنخ کمال وجودی است که مراحل عالی آن در انسان‌های کامل، نظیر حضرت آدم، انبیاء و دیگر اولیاء وجود دارد و مراتب پایین‌تر آن در انسان‌های وارسته و متدین متعهد^۱ لیکن جامع همه آنها علم به اسمای الهی و عمل صالح در قلمرو خلافت است. انسان کامل عالم به همه اسماء، خلیفه الله است و دیگران که علم کمتری به اسماء دارند خلیفه خلیفه الله هستند.^۲ بنابراین خلافت انسان‌های کامل همه در یک رتبه نیست و دارای درجات فراوانی است؛ برخی خلیفه بی واسطه خدا هستند، برخی خلیفه با واسطه، یا خلیفه خلیفه الله هستند. مصداق کامل و مطلق آن بهره انسان کامل است. مطابق آیه شریفه ۳۰ سوره بقره، انسان‌ها به میزان علم به اسمای الهی از مقام خلافت برخوردارند.^۳ نبی اکرم (ص) خلیفه حقیقی خداوند و سایر انسان‌های کامل، خلیفه خلیفه هستند. نبوت و رسالت سایر انبیا و اولیا در پرتو خلافت آن حضرت است.^۴ امام خمینی در این زمینه می‌نویسد:

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۲۰۴.

۳. همان، ج ۳، ص ۹۲.

۴. عبدالله جوادی آملی، سیره رسول اکرم (ص)، ص ۹۰.

اسم اعظم، به حسب حقیقت عینی، عبارت است از انسان کامل، که خلیفه الله در همه عوالم است و او حقیقت محمدیه است که عین ثابتش در مقام الاهییت با اسم اعظم متحد است. دیگر اعیان ثابت، بلکه دیگر اسماء الله از تجلیات این حقیقت اند.^۱

ولایت ائمه نسبت به حقیقت محمدیه، مانند روح نسبت به نفس ناطقه و رتبه سایر انبیاء همچون سایر اعضاست.^۲

قرآن انسان را لایق خلافت خود دانسته است و او را مزین به این شرافت گردانده است: «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْۤا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْۤ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ».^۳ خداوند در پاسخ به پرسش یا اعتراض^۴ ملائکه به خلافت انسان، نشان داد که خلافت ملائکه تام و تمام نیست، زیرا اسم «علیم» در آنان تام نیست و چون انسان مظهر همه اسماء و صفات الهی از جمله اسم «علیم» است تنها شایستگی خلافت تام الهی را دارد.^۵ خدای متعال با اعلان خلافت انسان، این حقیقت را ظاهر ساخت که انسان دارای شانی از خداوند و حامل سرّی از خدا است که ملائک توان تحمل آن را ندارند.^۶

البته در تعیین مصداق خلیفه در آیه شریفه احتمالات متعددی مطرح است؛ این که خلیفه شخص حقیقی آدم (ع) باشد^۷ یا انسان‌های کامل و یا همه انسان‌ها، اعم از مؤمن و کافر^۸ و یا این که مقصود همه انسان‌ها اعم از کافر و مؤمن باشند اما به این صورت که آنچه جعل شده حقیقت جامع خلافت برای حقیقت انسان است و چون هم خلافت الهی مقول به

۱. روح الله خمینی، مصباح الهدایة، ص ۸۱.

۲. همان، ص ۷۷.

۳. بقره / ۳۰-۳۳.

۴. محمدحسین طباطبایی، انسان از آغاز تا انجام، صص ۲۳۷-۲۳۹.

۵. همو، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۵.

۶. همان، صص ۱۱۶-۱۱۷؛ محمدتقی مصباح یزدی، معارف قرآن، ص ۳۶۴؛ عبدالله جوادی آملی، سیرت و صورت انسان در قرآن، صص ۳۳-۳۴.

۷. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۷۶؛ همو، جوامع الجوامع، ج ۱، ص ۴۱.

۸. الکشاف، ج ۱، ص ۸۰؛ المنار، ج ۱، ص ۲۵۸.

تشکیک و دارای مراتب است و هم کمال انسانی درجات متفاوتی دارد، هر مرتبه از خلافت برای مرتبه ویژه‌ای از مراتب هستی آدمی جعل شده است. بدین ترتیب که چون منشا خلافت انسان علم به اسما است و علم به اسما نیز حقیقتی دارای مراتب است به میزان اعتقاد و عمل، اسمای الهی در انسان از قوه به فعلیت رسیده، تبعاً خلافت الهی نیز در وی ظهور می‌یابد. لذا کسانی که در حد استعداد انسانیت هستند، تنها از استعداد خلافت برخوردارند و کسانی که در کمال انسانی و الهی ضعیف یا متوسطند، چون علم به اسمای الهی در آنان ضعیف یا متوسط است ظهور خلافت الهی نیز در آنان ضعیف یا متوسط است و انسان‌های کامل که از مرتبه بالای علم به اسمای الهی بهره مندند، از برترین مرتبه خلافت الهی نیز برخوردارند.^۱

زمانی که ملائک نتوانستند اسما و حقایق را تحمل کنند^۲ و آسمان و زمین نیز شانه خالی کردند^۳ انسان خلیفه خدا شد. لذا کسی می‌تواند خلیفه خدا باشد که هم حامل اسمای عرضه شده بر ملائک باشد و هم حامل امانتی که بر آسمان و زمین عرضه شد. بی شک علم به اسمای حسنا الهی حقیقتی دارای مراتب است؛ به هر میزان انسان به صراط مستقیم اعتقاد، اخلاق و عمل هدایت یابد اسمای الهی در او فعلیت می‌یابد و به تبع آن، خلافت الهی نیز بروز می‌یابد.

اگر دلالت عقل و وحی انسان را به جانب حق و حقیقت رهنمون شد، او به مقام خلیفه^۴ الهی نایل می‌آید و اگر وسوسه و اغوای شیطان او را به جانب باطل کشاند، وی خلیفه شیطان می‌شود. قرآن کریم از این دو گروه به «حزب الله» و «حزب الشیطان» یاد می‌کند.^۵ خلیفه خدا به قرب نوافل بار می‌یابد و خدا در مجاری ادراکی و تحریکی او ظهور می‌یابد و او با چشم خدایی می‌بیند و... . خلیفه شیطان نیز چنان به وی نزدیک می‌شود که شیطان همه مظاهر علمی

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۳، صص ۳۹-۴۳.

۲. بقره / ۳۱-۳۲.

۳. احزاب / ۷۲.

۴. مجادله / ۱۹-۲۲.

و عملی او را برعهده می‌گیرد.^۱ حضرت علی (ع) می‌فرماید: «اتخذوا الشیطان لامرهم ملاکا و اتخذهم له اشراکا فباض و فرخ فی صدورهم و دب و درج فی حجوهم فنظر باعینهم و نطق بالسنتهم فرکب بهم الزلل و زین لهم الخطل».^۲

انسان‌های کامل که از مرتبه بالای علم به اسمای الهی برخوردارند دارای برترین مرتبه خلافت الهی نیز هستند.^۳

خلیفه تام و کامل خداوند کسی است که مظهر تام اسماء و صفات خداوند باشد و «عالم به علم الهی و مقتدر به قدرت الهی و متخلق به اخلاق الهی باشد. محدوده جهان تکلویین برای او همانند محدوده بدن برای هر انسان است که هر کاری را اراده کند به اذن خدا می‌تواند انجام دهد. چنین انسان کاملی هم در ذات و اوصاف ذاتی و هم در اوصاف فعلی و آثار عینی خلیفه الله است ذات و صفاتش خلیفه ذات و صفات خداست و افعال و آثارش خلیفه افعال و آثار خداست».^۴ «او در نفی صفات زائد بر ذات خلیفه خدا و آیت کبرای اوست؛ یعنی همان طور که خداوند دارای اسمای حسنا و صفات علیای ذاتی نامحدود است و همه آن اوصاف کمالی عین ذات اوست و غیر از تفاوت مفهومی هیچ گونه تغایری با ذات اقدس الهی ندارد خلیفه او نیز مظهر همان اسمای حسنا و آیت همان صفات علیای مزبور است، لیکن به طور محدود و همه آن اوصاف کمالی محدود عین ذات محدود اوست و غیر از تفاوت مراتب و درجات مفهومی با یکدیگر و با ذات هیچ گونه تغایری با هم و با ذات مقدس خلیفه خدا ندارد».^۵

کمال خلافت در بساطت وجودی است زیرا خلیفه بسیط الحقیقه باید از بساطت برخوردار باشد یا خلیفه آن بسیط محض گردد و سفر از ترکیب به بساطت سخت‌تر از سیر از

۱. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۳، ص ۱۳۲.

۲. نهج البلاغه، خ ۷؛ درر الحکم و غرر الکلم، حدیث ۵۸۱۳.

۳. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۴۱.

۴. همان، ج ۳، ص ۹۳.

۵. همان، ص ۹۵.

کثرت به وحدت است.^۱ خلیفه خدا همان دست خداست که به صورت انسان کامل کار می‌کند و در واقع خود خدای متعال است که فاعل آن فعل است و خلیفه خدا مجرای صدور فعل و منزل نزول ابراه رب است.^۲ همه امور از جانب خداوند است، خلیفه خدا تنها دستی است که قدرت خدا از آن بروز می‌کند: «و ما رمیت إذ رمیت و لکن الله رمی».^۳

خلیفه خدا امور بالاصاله و بالذات خداوند را بالتبع و بالعرض انجام می‌دهد. فیض کامل از مجرای انسان کامل به جهان می‌رسد.^۴ نیز همچنان که رسالت الهی به هر کس نمی‌رسد و خدا می‌داند که رسالتش را کجا قرار دهد: «الله اعلم حیث يجعل رسالته»^۵، خلافت الهی نیز این گونه است؛ زیرا این مقام عهد الهی است که ظالمان نمی‌رسد.^۶

همان گونه که از نام خلافت پیداست، خلافت بیان گر نوعی ارتباط تکوینی ویژه میان خداوند و انسان است و در صورتی تام و کامل است که خلیفه در همه شئون وجودی و آثار و احکامی که به سبب آنها به خلافت گماشته شده است، اینه مستخلف عنه باشد.^۷

نکته دیگر این که خلافت انسان کامل منحصر در زمین یا مخصوص موجودات مادی نیست، بلکه انسان کامل، به ویژه حضرت ختمی مرتبت در کل نظام خلقت و جمیع ماسوی الله خلیفه الله است. لذا آن حضرت در محدوده ملائک که مدبران امرند نیز خلیفه است.^۸ هدایت تکوینی همه هستی امکانی به دست خلیفه خداست. او همه موجودات را به اذن الله رهبری می‌کند زیرا او مظهر همه اسمای حسنی و صفات جمال و جلال است. او «ید الله»، «عین الله»، «اذن الله» و ... است و فتق و رتق امور به اذن خدا به دست اوست. با هدایت او باران می‌بارد و با امساک او آسمان و اجرام آسمانی به زمین اصابت نمی‌کند. غم و اندوه با

۱. همان، ص ۹۶.

۲. همان، ص ۱۰۸.

۳. انفال / ۱۷.

۴. همان، ص ۱۰۹.

۵. انعام / ۱۲۴.

۶. بقره / ۱۲۴.

۷. عبدالله جوادی آملی، حیات حقیقی انسان در قرآن، ص ۱۷۸؛ محمدتقی مصباح یزدی، معارف قرآن، ص ۳۶۲.

۸. همو، سیره رسول اکرم، صص ۱۹۱-۱۹۲؛ همو، تفسیر تسنیم، ج ۱، ص ۳۸.

عنایت او بر طرف می‌شود و مشکلات و بلایا با لطف و نگاه او مرتفع می‌شود: «بکم فتح الله و بکم یختم الله و بکم ینزل الغیث و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفّس الهم و یکشف الضر»^۱ به واسطه او گیاهان زمین می‌روید و درختان میوه می‌دهد: «و بکم تنبت الارض اشجارها و بکم تخرج الارض ثمارها»^۲. خداوند از طریق او آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند: «و بکم یمحو الله ما یشاء و بکم یثبت»^۳ و در یک جمله، اراده خداوند در همه امور نزد او بار می‌یابد و از او صادر می‌شود: «اراده الرب فی مقادیر اموره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم»^۴.

نیز، هدایت تشریحی انسان‌ها، تبیین حلال و حرام خدا، ارشاد و موعظه مردمان و پاسداری از دین و اجرای حدود الهی بر عهده اوست.^۵

۴-۳-۲- ولایت

تعبیر دیگر از مقام قرب، تعبیر «ولایت» است. مقام فنا در عرفان مقام «ولایت» نیز نامیده می‌شود. ولایت به معنای عرفانی «قیام العبد بالحق عند الفنا عن نفسه»^۶ است؛ که مرحله نیل به آن، فنای از خود و بقای به حق است. ولایت از نظر لغوی، هر گونه قربی را شامل است اما در اصطلاح عرفان، در قلمرو قرب به خداوند به کار می‌رود.^۷ دست‌یابی به حقایق عالم، که زمینه ساز دسترسی انسان به سرمنزل مقصود است راه ولایت است. ولایت نیل به این مرحله است که انسان خود و همه چیز عالم را تحت تدبیر خدی سبحان ببیند. او در این مقام، خود،

۱. مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲. محمدتقی مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۵۳؛ زیارت اول از هفت زیارت مطلق امام حسین (ع).

۳. همان.

۴. همان.

۵. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۳، صص ۱۲۵-۱۲۶.

۶. علی بن محمد جرجانی، کتاب التعریفات، ص ۳۲۹؛ عبدالرزاق کاشانی، اصطلاحات الصوفیه، ص ۳۳؛ هادی سبزواری،

شرح الاسماء، ص ۵۵۳. با اندکی تفاوت.

۷. داوود بن محمود قیصری، مقدمه قیصری، ص ۲۶.

اوصاف و افعال خود و دیگران را نمی‌بیند.^۱ در این مقام است که او می‌تواند بگویند: «إِنَّ وَلِيَّ

اللّٰهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ بَتَوَلَّى الصّٰلِحِيْنَ»^۲، «اللّٰهُ وَلِيّ الْمَتَقِيْنَ»^۳ و «اللّٰهُ وَلِيّ الْمُؤْمِنِيْنَ»^۴.

انسان در نظام هستی یا در مسیر درجات و ولایت الهی حرکت می‌کند یا در مسیر درکات و ولایت شیطانی و هبوط به سوی اسفل السافلین. اگر انسان در مسیر ولایت الهی قرار گرفت به جایی می‌رسد که ابتدا محبّ و سپس محبوب خدای سبحان می‌شود و آن گاه خدای سبحان، زبان، چشم و گوش او می‌شود و چنین انسانی ملکوتی به وسیله خدا می‌شنود، می‌بیند و سخن می‌گوید.^۵ از این برتر مقامی است که انسان، عین الله و ید الله شود، همان گونه که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «انا عین الله و انا جنب الله و انا ید الله»^۶.

حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت حافظ رابطه انسانیت با این واقعیت، به تعبیر قرآن، «امام» نامیده می‌شود.^۷ یعنی کسی که از جانب خداوند برای پیشروی صراط ولایت برگزیده شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته است.^۸ در اصول کافی، باب «أن الأئمة نور الله» از ابوخالد کابلی روایت می‌کند که گفت: از امام باقر (ع) در باره این آیه سؤال کردم: «فأمنوا بالله و رسوله و النور اللّٰذی انزلنا»،^۹ امام ضمن توضیح معنای آیه فرمود: «و الله یا اباخالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من الشمس المضيئة بالنهار»^{۱۰}.

۱. عبدالله جوادی آملی، شمس الوحی تبریزی، صص ۲۸۰-۲۸۱.

۲. اعراف / ۱۹۶.

۳. جاثیه / ۱۹.

۴. آل عمران / ۶۸.

۵. حدیث قرب النوافل که به مرآت و کرات قبلا آورده‌ایم.

۶. محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۳۹، ص ۸۹، ج ۳۶، ص ۱۵۰.

۷. محمدحسین طباطبایی، المیزان، ذیل آیه ۱۲۴ بقره: «و إذ ابتلی ابراهیم ربّه ... قال انی جاعلک للناس اماما».

۸. مرتضی مطهری، ولاءها و ولایتها، ص ۷۰.

۹. تغابن / ۸.

۱۰. محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۴-۳-۳- فناء

تعبیر سوم از مراتب بالای قرب، تعبیر فنای عبد رد رب است. در این جان انسان توجهش از هر چه غیر اوست منقطع می‌شود و میان خود و خدا هیچ حائلی نمی‌بیند، بلکه اصلاً «خودی» نمی‌بیند. چنان که امام علی (ع) در مناجات شعبانیه از خداوند طلب می‌کند که چشم دلشان بخ جمال حضرت حق روشن شود و به معدن عظمت خداوند بپرسند و روح و جانشان به بارگاه قدس خداوند آویخته گردد: «الهی هب لی کمال الانقطاع الیک و أنر ابصرنا قلوبنا بضیاء نظرها الیک حتی تخرق ابصرار القلوب حجب النور فتصل الی معدن العظمة فتصیر ارواحنا معلقة بعزّ قدسک».^۲

تعبیر آویخته شدن روح به معدن عظمت الهی، حاکی از وجود تعلقی و ربطی انسان به خداست.^۳ در این جا تنها چیزی که انسان مقرب با علم حضوری درک می‌کند این است که از خود هیچ استقلال ندارد و کاملاً وابسته به خداوند است.^۴ در این مرحله، خود و خودیت فرد از بین می‌رود^۵ و میان حق تعالی و مقرب ارتباط شدید ایجاد می‌شود و انیت شخص و وجود موهوم سالک مندرک در وجود حق تعالی می‌شود و به وجود حقانی حق باقی می‌گردد.^۶

سالک در مرتبه فنا می‌بیند که هر قدرتی مستغرق در قدرت خدای متعال، هر علمی مستغرق در علم او، هر حیاتب مستغرق در حیات او و بلکه هر وجودی مستغرق در وجود خداوند است. سخن حضر امیر ک فرمود: در خیبر را نه با نیروی جسمانی، که با نیروی ربانی از جا کندم،^۷ اشاره به این مقام است.

۱. «انقطاع» با «لی» متعدی شود به معنی ارتباط و اتصال کامل به چیزی است.

۲. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۲۹۸؛ محمدباقر مجلسی، پیشین، ج ۹۱، صص ۹۸-۹۹.

۳. محمدتقی مصباح، به سوی خوسازی، ص ۲۳۳.

۴. همو، به سوی او، صص ۶۳-۶۴.

۵. صدرالمتألهین شیرازی، المبدأ و المعاد، ص ۳۸۸.

۶. همو، تفسیر القرآن الکریم، ج ۱، ص ۹۵؛ ج ۴، ص ۸۷؛ اسرار الآیات، ص ۹۸.

۷. ابن ابی جمهور، عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۰۳؛ محمدتقی مجلسی، پیشین، ج ۲۱، ص ۲۶، ج ۲۶، صص ۹۹ و ۱۳۸؛ ابن ابی

الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۱۶.

مطابق حدیث قرب النوافل، انسان میتواند با تلاش و همت خویش و عنایات و الطاف الهی به مقام بلند «توحید افعالی و صفاتی» دست یابد و «من» وجودی خویش را از ساحت اراده و رفتار خود بیرون کند و خدا را به جایش قرار دهد.^۱

خدای متعال حقیقت نهایی هر کمالی است زیرا او کمال صرف و جمال محض است. کمال مطلق برای انسان، رها شدن از همه قیدها و فانی شدن در حق تعالی است. زیرا تنها اوست که باقی است: «کلّ من علیها فانّ و یبقی وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام».^۲ لذا کمال حقیقی انسان همانا نیل به کمال حقیقی خویش، از نظر ذات و وصف و فعل است؛ که همان «فناى ذاتی»، «فناى وصفی» و «فناى فعلی» در خداوند است که از آن به توحید ذاتی، اسمی و فعلی تعبیر می‌کنند. در این جاست که انسان شهوداً می‌یابد که هیچ ذات و وصف و فعلی، جز برای خدای متعال وجود ندارد.^۳ لذاست که خود مقام فناء دارای سه مرتبه فناى فعلی، فناى وصفی و فناى ذاتی است که در این مجال مختصر از توضیح آن، سر باز می‌زنیم.

۴-۳-۴- لقاء الله و رؤیت الهی

در نهایت این که از قرب به خدا، به لقاء الله و وصال و رؤیت الهی تعبیر می‌شود. لقاء الله مرحله نهایی و برترین مرتبه قرب است. در اینجا سالک الی الله به ذات اقدس الهی رهنمون می‌شود و در جوار رحمت الهی استقرار می‌یابد و به مقام عنایت در نزد حق تعالی بار می‌یابد. «إنّ المتّقین فی جنات و نهر فی مقعد صدق عند ملّیکٍ مقتر».^۴ همان گونه که انسان برای دیدن امور حسی و مادی نیاز به چشم مادی دارد، برای درک امور معنوی و احساسی نیز نیاز به چشمی معنوی دارد از منظر قرآن و روایات، در انسان حقیقتی وجود دارد که از آن با واژه قلب و فواد تعبیر می‌شود. این قلب که محل درک حقایق معنوی است می‌تواند به خداوند نزدیک شود به گونه‌های که خدا را ببیند و با او ارتباطی قلبی برقرار سازد. از ارتباط

۱. محمدتقی مصباح یزدی، به سوی خودسازی، صص ۲۶۶-۲۶۷.

۲. الرحمن / ۲۶-۲۷.

۳. محمدحسین طباطبایی، رساله الولاية، صص ۶۶-۶۷.

۴. قمر / ۵۴-۵۵.

این حقیقت معنوی با خداوند به «رویت» تعبیر می‌شود.^۱ قرآن در بیان این حقیقت می‌فرماید: دل کافران کور است که خدا را نمی‌بیند: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارَ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ».^۲ آنان در روز قیامت در اثر عدم ایمان و نیز انجام اعمال ناشایست، چشم دلشان روشن و بینا نشده است و در روز قیامت و روز ملاقات خداوند، چشم تماشای جمال یار ندارند. «كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ».^۳

اما در روز قیامت نوعی «رویت خاص» و لقای مختص وجود دارد که تنها برای مؤمنان است. قبلاً معنی ایمان را در مباحث قبل مطرح کردیم که مراد از آن، باور به ولایت اهل بیت است. «كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْإِبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ وَ مَا آدْرَاكُ مَا عَلَيُونَ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ»^۴ و «كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ».^۵ این مرتبه از آن کسانی است که روحشان به مقام اطمینان رسیده باشد و از صفات دیگر کمال، به رضایت از قضای الهی در همه شئون و رضایت خداوند از اعمالشان دست یافته باشند.^۶ «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمَطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي».^۷

لقائی که قرآن برای مؤمنان مطرح می‌کند: «الَّذِينَ يظنون انهم ملاقوا ربهم و أنهم اليه راجعون»^۸، لقای خاص تشریفی است نه مطلق بعث و قیامت.^۹ یعنی همان لقای رضوان و کرامات الهی و رسیدن به مقام محمود قرب الهی است.

۱. محمدتقی مصباح، به سوی خودسازی، صص ۱۳۷-۱۳۸.

۲. حج / ۴۶.

۳. مطفین / ۱۵.

۴. مطفین / ۱۸-۲۱.

۵. انعام / ۷۵.

۶. عبدالله جوادی آملی، تفسیر تسنیم، ج ۲، ص ۵۹۵.

۷. فجر / ۲۸-۳۰.

۸. بقره / ۴۶.

۹. محمدحسین طباطبایی، رساله الولایة، صص ۵۱-۵۳.

نباید فراموش کرد که همه آثار قرب برای بسیاری در دنیا مشهود نیست و بلکه اساساً برای دنیا نیست. بسیاری از آثار، برکات و عوارض قرب در قاب و قالب خلقی و گرایشی و بینشی دنیوی نمی‌گنجد، نظیر آثار اخروی مثل جلیس بودن با خدا، جنات نعیم و لقاء الله. به عبارت دیگر و دقیق‌تر، اوج قرب به خدا در آخرت تجلی می‌کند، آنجا که مقرب بارگاه ربوبی به همه آثار قریش دست می‌یابد. آنجا حیات جاویدان است^۱ و هر کدام از بهشتیان به اندازه درجه و استعداد وجودی شان از نعمت‌ها و آثار برخوردار خواهند بود.^۲

۱. عنکیوت / ۶۴.

۲. محمدتقی مصباح یزدی، به سوی خودسازی، صص ۱۹۸ و ۲۰۷ و ۲۰۸.

خاتمه:

نتیجه گیری

هر چیزی از جمله انسان کمالی دارد که در اثر اعمال اختیاری به آن می‌رسد. کمال همان به فعلیت رسیدن قوه انسانی در انسان است که این تکامل عبارت است از مقام قرب الهی. مقام قرب الهی با اینکه برای ما قابل هضم نیست اما با معرفی اهل بیت، به قدر فهم خویش از آن درک ضعیفی داریم.

عبادت به عنوان راه کلی نیل به قرب الهی است. نقش ائمه در عبادت از دو جهت مهم است: نخست آنکه شیوه صحیح عبادت و بندگی را به انسان‌ها می‌نمایند و دوم آنکه عبادت که نوعی عمل است، باید با ایمان توأم باشد و ایمان حقیقی چیزی جز ولایت و اطاعت از اهل بیت نیست. چون خدا ما را به اطاعت از آنها ملزم کرده است و تسلیم امر خدا شدن همان عبادت است. پس ولایت شرط عبادت نیز هست.

اما نکته به این جا منتهی نمی‌شود، از آنجا که خود اهل بیت (ع) در عالی‌ترین مقام قرب الهی خو گرفته‌اند و صاحب این سرایند، می‌توانند پیر خوبی از بهر پیروی باشند. اولین مرتبه عبادت و قرب اعتقاد به وجوب اطاعت و اولی الامر بودن ائمه (ع) است. که لزوم اطاعت از آنها به خاطر عصمت، علم، قدرت و ... صفات کمالیه آنهاست. با تفکر در همین مقدار کمالات اهل بیت (ع) به حقیقت ولایت اهل بیت پی می‌بریم. پس نسبت آن با قرب الهی و عبادت خدا این است که اعمالی که مربوط به ولایت، اظهار ولایت و افزایش ولایت است هر کدام بهترین عبادت محسوب می‌شود و بهترین نمونه‌های عبادت آن عبادت‌هایی است که موجب تقویت ارتباط ما با اهل بیت (ع) می‌شوند.

این نحوه از عبادت تنها راهی است که می‌تواند ما را نجات دهد. و هر کاری که موجب افزایش ولایت شود مصداق عبادت است و حقیقت ولایت نتیجه عبادت است که همان معرفت و محبتی است که نسبت به این خاندان پیدا می‌شود و همان رؤیتی است که در آن عالم نسبت به این خاندان برای ما حاصل می‌شود. همه اینها مراتب و مصادیق ولایت است.

پس ولایت اهل بیت(ع) که محل بحث ماست مصداق قرب به خداست. کسی که به قرب خدا برسد لیاقت پیدا می‌کند که اولیای خدا را رویت و زیارت کند. زیارت ایشان با آن آثار ویژه، نصیب هر کسی نمی‌شود. پس رابطه ولایت با قرب و با عبادت روشن شد. حقیقت ولایت، مصداق قرب الهی است و رفتاری که موجب تقویت ولایت ما شود مصداق عبادت است.

منابع و مآخذ

کتاب‌ها:

قرآن کریم

نهج البلاغه، صبحی صالح

نهج الفصاحه

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، کفایه الاصول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۲. آشتیانی، سید جلال، مقدمه مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية.
۳. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، تهران: دانشگاه تهران، چ ۳، ۱۳۶۰.
۴. آملی، سید حیدر بن علی، المقدمات من کتاب نص النصوص، مصحح یحیی عثمان اسماعیل، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۷.
۵. _____، تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم، تحقیق محسن موسوی تبریزی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، چ ۳، ۱۴۲۲ق.
۶. _____، جامعه الاسرار و منبع الانوار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۷. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبةالله، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، بیتا.
۸. ابن ابی جمهور احسائی، محمد علی بن ابراهیم بن حسن ابن ابراهیم، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیه، قم، مطبعة سید الشهداء، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
۹. ابن الأثیر، النهاية فی غریب الحدیث، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۴.
۱۰. ابن بابویه قمی، محمد بن علی (الشیخ الصدوق)، کتاب التوحید، تصحیح و تعلیق: سید هاشم حسینی تهرانی، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، چ ۴، ۱۴۱۵ق.
۱۱. _____، الامالی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران: کتابچی، ۱۳۷۰ق.
۱۲. _____، علل الشرایع (سلوا اهل البيت(ع))، بیروت: دارالمرتضی، چ ۱، ۱۴۲۷ق.

۱۳. _____ ، عیون اخبار الرضا، ترجمه علی اکبر غفاری، تهران: نشر صدوق، چ ۱، ۱۳۷۳ق.
۱۴. _____ ، صفات الشیعه، تهران: کانون انتشارات عابدی، [بی تا].
۱۵. _____ ، کمال الدین و تمام النعمة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ق.
۱۶. _____ ، معانی الاخبار، به کوشش علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۳۶۱.
۱۷. _____ ، من لایحضره الفقیه، تحقیق علی اکبر غفاری، چاپ دوم، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
۱۸. _____ ، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، به کوشش محمد مهدی حسن خراسان، نجف: [بی نا]، ۱۳۹۲ق.
۱۹. ابن حنبل شیبانی، احمد، مسند احمد بن حنبل، بیروت: دار احیاء التراث عربی، چ ۳، ۱۴۱۵ق.
۲۰. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.
۲۱. ابن طاووس، سید علی بن موسی، اقبال الاعمال، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷.
۲۲. ابن عساکر، علی بن حسن، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۲۳. ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیه فی معرفة اسرار المالکیه و الملکیه، به کوشش عثمان یحیی، قاهره: [بی نا]، ۱۳۲۹ق.
۲۴. _____ ، نصوص الحکم و خصوص الکلم، به کوشش ابوالعلاء عقیفی، قاهره: [بی نا]، ۱۳۶۵ق.
۲۵. ابن فارس بن زکریا، احمد، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتبه الاعلام الإسلامی، چ ۱، ۱۴۰۴ق.
۲۶. ابن فارض، عمر بن علی، دیوان اشعار، بیروت: [بی نا]، ۱۴۰۴ق.
۲۷. ابن فروخ الصفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، بیروت: الاعلامی للمطبوعات، ۱۴۳۱ق.
۲۸. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، عدة الداعی، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۲۵ق.
۲۹. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، قم: نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.
۳۰. ابن مغزلی، علی بن محمد، مناقب علی بن ابی طالب (ع)، به کوشش محمدباقر بهبودی، بیروت: [بی نا]، ۱۴۰۰ق.

۳۱. احمدی، علی اکبر، دین و دوران، تهران: انتشارات معاونت آموزشی و پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی، چ ۱، ۱۳۸۹.
۳۲. استرآبادی، محمد بن حسن، شرح شافیه بن حاجب، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۲، ۱۳۹۵ق.
۳۳. اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیاء، بیروت: محمد امین خانجی، ۱۳۸۷ق.
۳۴. خطیب بغدادی، أحمد بن علی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام، ۱۴ مجلد، بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۱، ۱۴۱۷ق.
۳۵. خطیب خوارزمی، موفق بن أحمد، المناقب، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۲، ۱۴۱۱ق.
۳۶. امینی، عبدالحسین، الغدير، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۳ق.
۳۷. امینی نژاد، علی، آشنایی با مجموعه عرفان اسلامی، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۲، ۱۳۸۷.
۳۸. انصاری قرطبی، محمد بن احمد، تفسیر القریطی، بیروت: مؤسسه تاریخ عربی، [بی تا].
۳۹. انصاریان، حسین، عرفان اسلامی، اصفهان: نشر حجت، ۱۳۷۱.
۴۰. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران: بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ق.
۴۱. _____، غایه المرام و حجه الخصام فی تعیین الامام من طریق الخاص و العام، تحقیق عاشور علی، بیروت: موسسه التاريخ العربی، [بی تا].
۴۲. بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، به کوشش عبدالسلام علّوش، ریاض: مکتبه الرشد، چ ۲، ۱۴۲۷ق.
۴۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۴۴. بلخی رومی (مولوی)، جلال الدین محمد، دیوان کامل شمس تبریزی، به کوشش م. درویش، تهران: جاویدان، چ ۱۹، ۱۳۷۰.
۴۵. _____، مثنوی معنوی، بر اساس نسخه تصحیح شده رینولد نیکلسون، با مقدمه استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات امیر مستعان، ۱۳۷۸.
۴۶. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، تحقیق عطا محمد عبدالقادر؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، چ ۳، ۱۴۲۴ق.
۴۷. پاپکین، ریچارد و استرول، آروم، کلیات فلسفه، ترجمه جلال الدین مجتبوی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۴۰۲ق.
۴۸. پالمر، مایکل، مسائل اخلاقی، ترجمه علیرضا آل بویه، تهران: نشر سمت، چ ۲، ۱۳۸۹.
۴۹. تهانوی، محمد علی بن علی، کشف اصطلاحات الفنون، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۷ق.

۵۰. تهرانی، ابوالقاسم بن محمدعلی، **مطرح الانظار**، تقریرات درس شیخ انصاری، چاپ سنگی، تهران: ۱۳۰۸، چاپ افست، قم، ۱۴۰۴ق.
۵۱. جامی، عبدالرحمن، **سلسله الذهب** (دیوان هفت اورنگ)، چاپ مرتضی مدرسگی گیلانی، تهران، کتابفروشی سعدی، [بی تا].
۵۲. جرجانی استرآبادی، علی بن محمد (میر شریف)، **التعريفات**، تهران: ناصر خسرو، ۱۴۱۲ق.
۵۳. جزری، ابن الاثیر، **النهاية في غريب الحديث والأثر**، تحقیق طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۴.
۵۴. جعفر بن محمد (ع)، امام ششم، **مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة**، ترجمه حسن مصطفوی، تهران: انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰.
۵۵. جمعی از نویسندگان، **شناخت اخلاق اسلامی**، قم: پژوهشکده فرهنگ و علوم اسلامی، چ ۲، ۱۳۸۶.
۵۶. جوادی آملی، عبدالله، **ادب فنای مقربان**، قم: مؤسسه علوم و حیاتی اسراء، ۱۳۸۹.
۵۷. _____، **تسنیم تفسیر قرآن کریم**، قم اسراء، ۱۳۷۸.
۵۸. _____، **تفسیر موضوعی قرآن کریم**، سیرت و صورت انسان در قرآن، تهران مرکز نشر فرهنگی رجاء، اسراء، ۱۳۷۴.
۵۹. _____، **تفسیر موضوعی قرآن کریم**، سیره رسول اکرم (ص)، تهران مرکز نشر فرهنگی رجاء، اسراء، ۱۳۷۴.
۶۰. _____، **حیات حقیقی انسان در قرآن قم**، اسراء، ۱۳۸۲ش.
۶۱. _____، **شمس الوحی تبریزی (سیره عملی علامه طباطبایی)**، قم، اسراء، ۱۳۸۶.
۶۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، **الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية**، تحقیق أحمد عبد الغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین، چ ۱، ۱۹۹۲م.
۶۳. چایچیان، حبیب الله، **دیوان اشعار**، تهران: انتشارات جاویدان، چ ۲، ۱۳۷۳.
۶۴. حافظ، شمس الدین محمد بن بهاء الدین حافظ، **دیوان اشعار**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه، چ ۳۷، ۱۳۸۳.
۶۵. حسن زاده، حسن، **نصوص الحکم بر فصوص الحکم فارابی**، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۵.
۶۶. حر عاملی، محمد بن حسن، **تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه**، قم: مؤسسه آل البیت لاحیاء التراث، چ ۲، ۱۴۱۴ق.

۶۷. حرانی، حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۲، ۱۳۶۳.
۶۸. حقی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، بیروت: دار الفکر، [بی تا].
۶۹. خمینی، روح الله، مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية، تحقیق جلال الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۶.
۷۰. _____، چهل حدیث، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چ ۲۰، ۱۳۷۸.
۷۱. خوئی، سید ابوالقاسم، اجود التقریرات (تقریرات درس آیة الله نائینی)، قم: [بی جا]، ۱۴۱۰ق.
۷۲. داراشکوه، محمد، حسنات العارفين، با تصحیحات و مقدمه سید مخدوم رهین، تهران: مؤسسه تحقیقات و انتشارات ویسمن، ۱۳۵۲.
۷۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چ ۲، ۱۳۷۷.
۷۴. دیلمی، ابوالحسن، عطف الالف المألوف علی اللام المعطوف، تحقیق و مقدمه، ج.ک. قادیه، قاهره: المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیة، ۱۹۶۲م.
۷۵. رادتکه، برند جان اوکین، مفهوم ولایت در دوران آغازین عرفان اسلامی، ترجمه مجلدالدین کیوانی، تهران: مرکز نشر، ۱۳۷۹.
۷۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران: مکتبه المرتضویة، ۱۳۳۲.
۷۷. روحانی نژاد، حسین، ولایت در عرفان، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۲، ۱۳۸۷.
۷۸. روز دری، علی، تقریرات آیة الله المجدد الشیرازی، قم: [بی نا]، ۱۴۰۹ - ۱۴۱۵ق.
۷۹. زبیدی، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دارالفکر العربی، ۱۴۱۷ق.
۸۰. زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، تحقیق عبدالرحیم محمود، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، [بی تا].
۸۱. _____، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتب العربی، چ ۳، ۱۴۰۷ق.
۸۲. سبزواری، ملا هادی، شرح الاسماء (شرح دعای جوشن کبیر)، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، دانشگاه تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۷۲ش.
۸۳. سعدالدین حمویه، محمد بن موید، المصباح فی التصوف، تحقیق نجیب مایل هروی، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۲.

۸۴. سعدی شیرازی، مُصلِح‌الدین بن عبدُالله، بوستان، تهران: انتشارات علمی، چ ۱، [بی‌تا].
۸۵. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الجامع الصغير، بیروت: دار الفکر، چ ۱، ۱۴۰۱ق.
۸۶. _____ احیاء المیت بفضائل اهل‌البيت (ع)، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۹۸۴م.
۸۷. شرتونی لبنانی، سعید، اقرب الموارد، بیروت: دار الاسوه للطباعة و النشر، ۱۳۸۵ق.
۸۸. شیروانی، علی، سرشت انسان، قم: معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۶۷.
۸۹. صائب تبریزی، محمدعلی، دیوان اشعار، به کوشش محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
۹۰. صدر، محمدباقر، دروس فی علم الاصول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
۹۱. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، اسرار الآیات، به کوشش محمد خواجه‌جوی، تهران، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۶۰.
۹۲. _____ الشواهد الربوبية، تصحیح جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چ ۲، ۱۳۶۰.
۹۳. _____ المبدأ و المعاد، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۹۴. _____ تفسیر القرآن‌الکریم، قم، بیدار، ۱۳۶۶.
۹۵. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ق.
۹۶. _____ انسان از آغاز تا انجام، ترجمه و تعلیق صادق لاریجانی، تهران، الزهراء، ۱۳۷۱.
۹۷. _____ رساله الولاية، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۰.
۹۸. طباطبایی، سید محمدکاظم، عروة الوثقی، قم: انتشارات دارالتفسیر، چ ۸، ۱۴۲۸ق.
۹۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، صیدا: مطبعة العرفان، ۱۳۳۳.
۱۰۰. _____ جوامع الجوامع، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۵ق.
۱۰۱. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تعلیق سید محمدباقر خراسان، نجف اشرف: مطبعة النعمان، ۱۳۸۶ق.
۱۰۲. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دارالمعرفة، چ ۱، ۱۴۱۲ق.
۱۰۳. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین و مطلع النیرین، به کوشش احمد حسینی اشکوری، تهران: انتشارات مرتضوی، ۱۳۷۵ق.

۱۰۴. طوسی، نصیرالدین، اوصاف الاشراف، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. سازمان چاپ و انتشارات، چ ۳، ۱۳۷۳.
۱۰۵. _____، اخلاق ناصری، تهران: خوارزمی، چ ۳، ۱۳۶۴.
۱۰۶. عبداللہی مراغی، مهدی، کمال نہایی انسان، قم: مؤسسہ امام خمینی (ره)، چ ۱، ۱۳۹۰.
۱۰۷. عسقلانی، احمد ابن علی، الصواعق المحرقة، قاہرہ: مکتبۃ القاہرہ، چ ۲، ۱۳۸۵ق.
۱۰۸. _____، تقریب التہذیب، ۲ مجلد، بیروت: دارالکتب العلمیۃ، چ ۲، ۱۴۱۵ق.
۱۰۹. عطار، محمد بن ابراہیم، تذکرۃ الأولیاء، دمشق: دار المکتبی، چ ۱، [بی تا].
۱۱۰. علامہ حلّی، حسن بن یوسف، کشف الیقین، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۱۱. _____، مختلف الشیعۃ فی احکام الشریعۃ، قم: جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم، چ ۲، ۱۴۱۳ق.
۱۱۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، قم: مؤسسہ بعثت، ۱۳۷۸.
۱۱۳. فخرالاسلام اروموی، محمد صادق، انیس الاعلام فی نصرۃ الاسلام، بہ کوشش سید عبدالرحیم خلخالی، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چ ۲، ۱۳۶۴.
۱۱۴. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضۃ الواعظین و بصیرۃ المتعظین، قم: انتشارات الشریف الرضی، ۱۳۷۵.
۱۱۵. فخرالدین رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۰ق.
۱۱۶. فلسفی، محمدتقی، اخلاق از نظر ہمزیستی و ارزش های انسانی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۶، ۱۳۷۸.
۱۱۷. فیض کاشانی، محمد بن شاہ مرتضی، علم الیقین فی اصول الدین، قم: بیدارفر، ۱۳۵۸.
۱۱۸. _____، تفسیر الصافی، تهران: انتشارات الصدر، ۱۴۱۵ق.
۱۱۹. فیومی، احمد بن محمد، مصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: مؤسسہ دارالہجرۃ، چ ۱، ۱۴۰۵ق.
۱۲۰. قشیری، عبدالکریم بن ہوازن، رسالۃ قشریہ، بہ کوشش حسن بن احمد عثمانی، تهران: انتشارات زوار، چ ۲، ۱۳۸۷.
۱۲۱. قمی، علی بن ابراہیم، تفسیر قمی، بہ کوشش طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، ۱۳۶۳.
۱۲۲. قمی نیشابوری، حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق عمیرات، شیخ زکریا، بیروت: دارالکتب العلمیۃ، چ ۱، ۱۴۱۶ق.

۱۲۳. قندهاری، هادی، آثار اعتقاد به امام زمان، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، چ ۱۱، ۱۳۹۰.
۱۲۴. قیصری، داوود بن محمود، رسائل قیصری (التوحید و النبوة و الامامة)، به کوشش جلال‌الدین آشتیانی، تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.
۱۲۵. _____ شرح فصوص الحکم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸.
۱۲۶. کاشانی، عبد‌الرزاق، اصطلاحات الصوفیه، ترجمه محمد علی مودود لاری، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
۱۲۷. کبیر، یحیی، انسان‌شناسی در مکتب فلسفی عرفان ابن ترکه، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۴.
۱۲۸. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران: انتشارات اسوه، چ ۱، ۱۳۷۶.
۱۲۹. _____ الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.
۱۳۰. کیاشمشکی، ابوالفضل، ولایت در عرفان با تکیه بر آراء امام خمینی، تهران: انتشارات دارالصادقین، چ ۱، ۱۳۷۸.
۱۳۱. کاپلستون، فردریک، فیلسوفان انگلیسی: از هابز تا هیوم، ترجمه امیرجلال‌الدین اعلم، تهران: سروش، ۱۳۶۲.
۱۳۲. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر الفرات، تهران: وزارت ارشاد فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۰ق.
۱۳۳. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالانوار الجامعة لدرر أخبار الائمة الاطهار، بیروت: دار إحياء تراث العربی، ۴۰۳ ق.
۱۳۴. محمدی ری شهری، محمد، بهترین راه شناخت خدا، تهران: نشر پائیز، ۱۳۶۱.
۱۳۵. _____ میزان الحکمة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چ ۱، ۱۴۰۳ق.
۱۳۶. محمودی، محمدباقر، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، به کوشش عزیز آل طالب، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۳۷. مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب، تهران: انتشارات علمی، [بی تا].
۱۳۸. مسکویه رازی، احمد بن محمد، تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، قم: انتشارات زاهدی، چ ۷، ۱۴۲۶ق.
۱۳۹. مصباح یزدی، محمدتقی، اخلاق در قرآن، به کوشش اسکندری، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۹۱.
۱۴۰. _____ بررسی و نقد مکاتب اخلاقی، به کوشش احمد حسین شریفی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چ ۳، ۱۳۹۲.

۱۴۱. _____ به سوی خودسازی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)،
چ ۲، ۱۳۸۲.
۱۴۲. _____ به سوی او، تحقیق محمدمهدی نادری قمی، قم: مؤسسه آموزشی و
پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۳.
۱۴۳. _____ خودشناسی برای خودسازی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام
خمینی (ره)، ۱۳۸۲.
۱۴۴. _____ راهیان کوی دوست، شرح حدیث معراج، قم: مؤسسه آموزشی و
پژوهشی امام خمینی (ره)، چ ۴، ۱۳۷۹.
۱۴۵. _____ معارف قرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات
اسلامی، ۱۳۶۷.
۱۴۶. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
۱۳۶۰.
۱۴۷. مطهری، مرتضی، انسان کامل، تهران: انتشارات صدرا، چ ۲، ۱۳۶۸.
۱۴۸. _____ انسان و سر نوشت، تهران، انتشارات صدرا، چ ۱، ۱۳۵۸.
۱۴۹. _____ شش مقاله، ولاها و ولایتها، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۷.
۱۵۰. _____ طهارت روح، تهران: انتشارات صدرا، چ ۳، ۱۳۷۶.
۱۵۱. _____ مجموعه آثار، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۱.
۱۵۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، به کوشش جمعی از نویسندگان، تهران، انتشارات
دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰.
۱۵۳. ملکی تبریزی، میرزا جواد، رساله لقاء الله، قم: انتشارات هجرت، ۱۳۶۹ق.
۱۵۴. مؤمنی، علی، کمال انسان و انسان کامل، قم: انتشارات آیت اشراق، چ ۱، ۱۳۸۷.
۱۵۵. میبدی، احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران:
امیرکبیر، چ ۵، ۱۳۷۱.
۱۵۶. نخجوانی، نعمت الله بن محمود، الفواتح الالهیه و المفاتيح الغیبیه، مصر: دار رکابی، چ ۱،
۱۹۹۹م.
۱۵۷. نراقی، مهدی بن ابی ذر، جامع السعادات، به کوشش محمدرضا مظفر، نجف: چاپ محمد
کلانتر، ۱۹۶۷م.
۱۵۸. نصری، عبدالله، سیمای انسان کامل در مکاتب، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.

۱۵۹. _____ سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی، چ ۳، ۱۳۷۱.
۱۶۰. نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف، **خمسه نظامی**، خسرو و شیرین، [بی‌جا]: [بی‌تا].
۱۶۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیبة**، تحقیق فارس حسون کریم، قم: انوارالهدی، ۱۴۲۲ق.
۱۶۲. نمازی الشاهرودی، علی، **مستدرک سفینه البحار**، بتحقیق و تصحیح حسن علی نمازی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ق.
۱۶۳. نوری، میرزا حسین، **مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل**، قم: مؤسسه آل‌البتیت، ۱۴۰۷ق.
۱۶۴. نیکلسون رینولد، **تصوف اسلامی و رابطه انسان و خدا**، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۸.
۱۶۵. واعظی نژاد، حسین، **طهارت روح**، تهران: ستاد اقامه نماز، چ ۱، ۱۳۷۴.
۱۶۶. هابز، توماس، **لویاتان**، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۸۰.
۱۶۷. هجویری، علی بن عثمان، **کشف المحجوب**، به کوشش محمود عابدی، تهران: انتشارات سروش، چ ۳، ۱۳۸۶.
۱۶۸. هلالی، سلیم بن قیس، **اسرار آل محمد** (کتاب السلیم)، ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی، قم: نشر الهادی، ۱۴۱۶ق.
۱۶۹. همدانی، ملا عبدالصمد، **بحرالمعارف**، به کوشش حسین استاد ولی، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۷.
۱۷۰. هندی، علی المتقی بن حسام‌الدین، **کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال**، بیروت: مؤسسه الرسالة، چ ۵، ۱۹۸۵م.

171. Patterson, T.C. 2009. Karl Marx: Anthropologist. Oxford: Berg.

سایت‌ها:

<http://mesbahyazdi.ir/node/3500>

library@banitak.com

ABSTRACT:

Perplex modern man knows very well that God didn't create him with theology therefore he is seeking for this question to find an objective. And in this regard he answered that question as much as their understanding One can understand what Islam is that God created man for a position Authority and the only name for its greatness and excellent Is. "a place close to God" to reach the Divine satisfaction and revelation, it seems perhaps several ways but according to the Scriptures and traditions, and some rational discussion can be concluded that the overall way to reach divine revelation is "Worship and servitude" And there isn't second way. Devotion and worship by closeness accepts different layers.

And guardianship also has different layers and levels. First-order is to believe to Former Governors and obligatory obeyed. Guardianship is global and valid position and it is not essentially spiritual and heartfelt connection. The obligation of obedience is because of specific characteristics of Inmate. All universes are created for the sake of them. Thanks to their guardianship complete our faith and The Lord blessed us all. Almighty God prescribes honored Islam our religion. so these distinguished persons are more worthy than us of our charitable acts. That's why our charitable acts are the trace of the existence of sacred natures' imprints. This is Imams truth.

And it's the proportion of divine revelation and worship God that any action related to the guardianship, declaring guardianship and increasing guardianship is the best example and type of worship. Anything that causes the increase in guardianship is considered to be worship. Thrust of guardianship is the result of worship. It is that wisdom and kindness founded to this Family It is that sight obtained to this family in the other world. All of them are evidences and ranks of guardianship. So the evidence of divine revelation is the thrust of guardianship. The evidence of worship is the behavior that causes to strength our guardianship.

Keywords: Villayah, Family of villayah, Devoutness, Nearness Of God



The University of Qom
Faculty of Theology College

Thesis
For Degree of Master of science (MSC)

Title:
**Examining The Relationship Between
Vilayat With Devoutness
And Nearness Of God**

Supervisor:
Hujjat al-Islam and muslimin Dr. Ibrahim Izadkhah

Advisor:
Hujjat al-Islam and muslimin Dr. Ridha Nowruzi

By:
Vahid Alimohammadi Khanqah

January 2015